

هفته نامه

سینما

شماره ۵۰۸ - ۲۰ اسفند ماه ۱۴۰۲ - قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان



آشنایی با کشورهای صاحب سبک در سینما: آلمان

آلمانی‌های صنعتگر این شانس را داشتند که زودتر از بقیه همسایگان و شاید همپای فرانسوی‌ها به اهمیت تصاویر متحرک یا همان سینما پی ببرند. از حدود ۱۸۹۶ در مونیخ تجار باواریایی دستگاه سینما توگراف را وارد آلمان کردند و تنها ۵ سال پس از آن هنرمندان تئاتر نیز بیشترین اقبال را در بازی جلوی این دستگاه جدید از خود بروز دادند. از ۱۹۰۵ تا ۱۹۲۱ اوج و شکوه سینمای واقعی آلمانی‌هاست و این روند به ۲ علت به وقوع پیوست:



شدند. اما در این سال‌ها فیلم‌های تبلیغاتی عظیم لنی ریفنشتال موسوم به پیروزی اراده و المپیا معروف‌ترین کارهای آن دوران به شمار می‌آید. جلای وطن بزرگان سینمای آلمان پس از ۱۹۴۵ نیز بشدت ادامه یافت با این همه نباید حضور بازیگران غولی مثل کنراد ویت، مارلن دیتریش و آنتون والبروک در این سینما را از یاد برد. در دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ سینمای آلمان؛ چه آلمان غربی و چه آلمان شرقی در افول مطلق به سر می‌برد. آلمان شرقی اگرچه تا ۱۹۹۵ در این خلسه‌ی ناگزیر قرار داشت اما غربی‌ها در دهه ۷۰ با ظهور بزرگانی مثل ورنر هرزوغ دوباره جرقه‌هایی از استعداد را نمایش دادند. با این همه در خلال این دو دهه نباید از اهمیت جشنواره فیلم برلین بسادگی گذشت. جشنواره بین‌المللی فیلم برلین که از سال ۱۹۵۱ آغاز به کار کرد به محفلی برای ارتباط سینمای آلمان با دیگر کشورها تبدیل شد و حداقل باعث شد سینمای این کشور از مرگ حتمی نجات یابد و به توسعه سال‌های بعدی امیدوار باقی بماند. سینمای آلمان هرگز عظمت گذشته را باز نیافت و در مصاف با تلویزیون همواره شکست خورد. در سال‌های اخیر بازیگر قدر آلمانی کریستوف والتس (برنده دو اسکار بهترین بازیگر نقش دوم مرد برای فیلم‌های حرامزاده‌های لعنتی و جانگو) به ترتیب در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۳ در سطح اول سینمای دنیا غوغا و برای آلمان بسی افتخار کسب کرد. اما همین موفقیت‌ها نشان از آن دارد که هنوز هم که هنوز است سینمای آلمان بزرگانش را تا به هالیوود قرض ندهد خودش توانایی استفاده از آنها را به خوبی ندارد.

اول روح ماجراجوی صنعتگران و مخترعان آلمانی که مدام ابزار تازه برای دوربین‌های ساختند و استودیوها را مجهز می‌کردند و دیگری حضور کارگردانان بزرگ تئاتر که پیشینه‌گرانقدر خود را به سینمای نوظهور هدیه دادند. اما سال ۱۹۱۴ از راه رسید و طی ۴ سال بعد از آن بساط امپراطوری پروس و قیصر را به باد فنا داد و از اثرات جنگ همین بس که مردم راستخت به ناامیدی فرو برد. با این همه بهترین دوره سینمای آلمان سال‌های پس از جنگ جهانی اول است. همان سال‌های ناامیدی که کارگردانان را به ساختن فیلم‌های سیاه می‌کشاند. فیلم‌هایی نام‌آشنایی از قبیل گولم؛ دفتر کار دکتر کالیگاری و نوسفراتو از مهم‌ترین آثار این دوره‌اند. اما ناگفته نماند که بسیاری از کارگردانان همین آثار مهم به هالیوود رفتند و بیشتر تأثیر را بر آن سینما موجب شدند. اما مهم‌ترین یادگاری سینمای آلمان در ابتدای دهه ۲۰؛ ظهور سبک انتزاعی و بسیار خاص اکسپرسیونیسم (German Expressionism) بود که در چهره‌ی نو به لحاظ بصری به روی سینما باز کرد. در این میان غول‌های سینمای آلمان یکی یکی رشد کردند. فریتز لانگ به تعبیری قدرتمندترین آنها بود. لانگ کاوشگر دنیای جنایتکاران و افسانه‌های قدیمی آلمان نیز بود. از ۱۹۲۱ به بعد اکسپرسیونیسم کم‌کم رنگ باخت و رئالیسم نوین جایگزین آن شد. چرا که زمانه‌ی ناامیدی به سر رسیده بود و آلمان‌ها بدنبال احقاق گذشته خود بودند. تا ابتدای دهه ۳۰ عمدتاً به همین ساخت و سازهای خانوادگی مربوط می‌شود تا اینکه در ۱۹۳۳ با روی کار آمدن هیتلر کلابساط فرهنگ آلمان در اختیار رایش سوم قرار می‌گیرد. با حضور و قدرت یافتن هیتلر بسیاری از استعدادها مجبور به جلای وطن

برای حل این سه جدول ریاضی باید

صاحب امتیاز: موسسه مطبوعاتی پیک نامه امروز
 مدیر مسئول: سالم نوربخش
 زیر نظر شورای نویسندگان
 سردبیر: مهیار نوربخش
 خبرنگار: مریم نوربخش
 چاپ: گنجینه مینیاتور توزیع: شرکت نامه امروز
 نشانی:
 خیابان فاطمی، کوچه هولیقی (دوم)، پلاک ۱۰،
 طبقه منفی یک



عضوانجمن صنفی مدیران رسانه
 و شرکت تعاونی مطبوعات کشور

معمای ریاضی

K	B	E	J	C	
					۲۷
F	H	E	J	G	
					۲۲
B	E	A	K	F	
					۲۶
A	G	C	E	B	
					۲۴
K	J	E	F	H	
					۲۳
۳۲	۲۵	۱۲	۲۲	۳۱	

K	E	B	C	F	
					۱۹
J	B	D	K	A	
					۳۵
G	A	E	K	G	
					۲۱
C	E	B	D	J	
					۲۹
K	E	C	G	D	
					۲۳
۲۵	۱۹	۲۸	۲۶	۲۷	

D	H	E	B	C	
					۲۲
G	F	C	J	B	
					۲۷
D	G	J	E	F	
					۳۱
J	C	B	A	D	
					۱۹
D	H	F	C	E	
					۲۶
۲۸	۳۲	۲۵	۲۰	۲۰	

برای حل این سه جدول ریاضی باید به جای هر حرف انگلیسی معادل عددی آن را پیدا کنید تا با جمع آن اعداد، در ردیف های افقی و عمودی عدد گناری هر ردیف به دست آید. در ضمن یکی از خانه هایی که جای یک حرف انگلیسی است را نیز با علامت سؤال مشخص کرده ایم که شما باید حدس بزنید چه حرفی در جای خالی نوشته می شود و معادل عددی آن را نیز پیدا کنید. در پایان بعد از اینکه جدول حل شد معادل عددی هر حرف انگلیسی را به جدول پایینی منتقل کنید

A	B	C	D	E
۱				
F	G	H	J	K
				۸

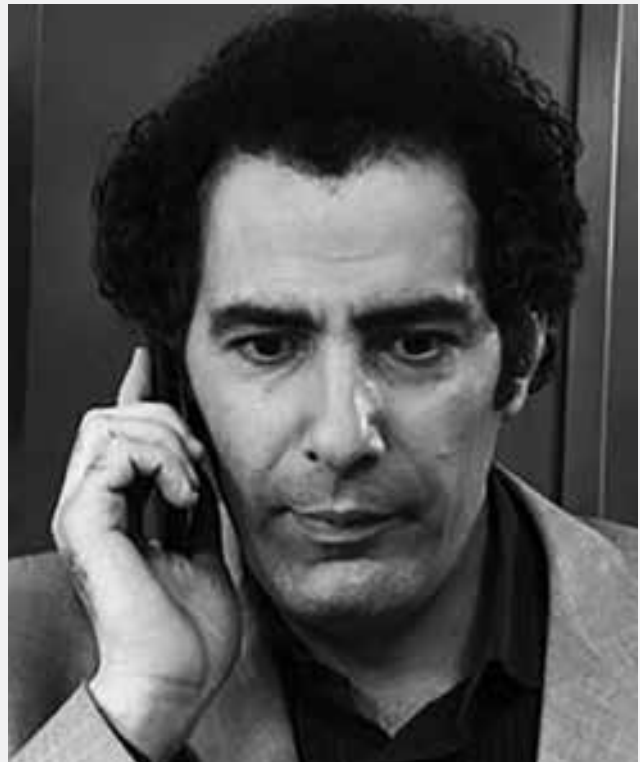
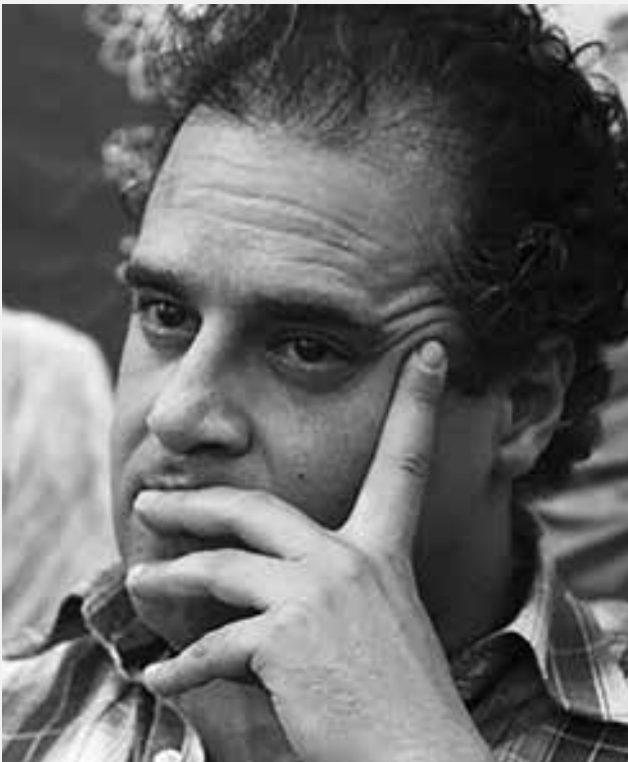
A	B	C	D	E
		۳		
F	G	H	J	K
۰				۵

A	B	C	D	E
	۲			
F	G	H	J	K
۶	۸			

بازیگرانی که توسط سروش صحت کشف و مشهور شدند

پنج سریال، پنج بازیگر. حالا باید سروش صحت را هم ردیف کارگردان‌هایی دید که تبحری ویژه در کشف استعداد بازیگران دارند. بهنام تشکر، پژمان جمشیدی، محمد نادری و هوتن شکیبا به واسطه اعتماد صحت به شهرت رسیده‌اند و هومن برق نورد با سریالی از این کارگردان به شمایی نو دست یافت.

بازیگران مورد اشاره، خیلی زود میان مخاطبان به محبوبیت رسیدند و نزد فیلمسازان به وجاهت و پس از آن مسیرشان در عرصه بازیگری هموار شد. فراموش نکنیم کشف و معرفی بازیگر کم‌دی، کار به مراتب سخت‌تری است و از این حیث امتیازی دیگر به حساب صحت واریز می‌شود و این مسئله را هم از یاد نبریم که چند بازیگر به خاطر سریال‌های سروش صحت توی چشم آمده‌اند؛ مثل رویا میر علمی، کاظم سیاحی، امیر کاظمی، ویدا جوان و فرناز رهنما.



و به واقع نقطه مقابل برادرش محسوب می‌شود. کاراکتر ناصر فرصت عرض اندام به هومن برق نورد می‌داد و بعد از آن بود که خاص و عام متوجه استعدادش در طنز بازی شدند. وانگهی صحت، استفاده‌ای بهینه از زوج برق نورد و تشکر کرد؛ این ترکیب به قدری موفق بود که در ادامه مورد استفاده «دزد و پلیس» و «دودکش» قرار گرفت.

پژمان جمشیدی؛ پژمان

از ابتدا عهد سروش صحت با پیمان و مهراب قاسم‌خانی بر این بوده که پژمان جمشیدی نقش اول سریال «پژمان» را بازی کند. طبعاً بازی گرفتن از کسی که تجربه حضور مقابل دوربین را ندارد، کرا آسانی نیست؛ خاصه آن که ساختمان سریال به کلی بر ماجراهای پژمان جمشیدی بنا شده بود. نقش جمشیدی هم حرکت بر لبه تیغ است، او پژمان جمشیدی است اما باید نقش یک پژمان جمشیدی را بازی کند که سکنا و حالاتش با خود واقعی‌اش فاصله دارد.

سروش صحت توانست بازی بقاعده‌ای از او بگیرد و پخش یک قسمت از سریال کافی بود تا نام جمشیدی فوتبالیست به جمشیدی بازیگر تغییر کند. حالا او جزء بازیگران پرکار ماست که گاهی جلوی دوربین می‌رود و مدتی بعد روی صحنه تئاتر است.

بهنام تشکر؛ ساختمان پزشکان

بیش از ۱۰ سال در تئاتر به عنوان بازیگر روی صحنه بود؛ نزدیک به ۱۰ سریال و تله فیلم بازی کرده بود اما با نقش دکتر نیما افشار «ساختمان پزشکان» نامش سر زبان‌ها افتاد و همچنان با آن نقش شناخته می‌شود. سروش صحت در دومین سریال خود ریسک کرد و نقش اول سریالش را به بهنام تشکر سپرد. او شخصیت دوگانه نیما افشار را به خوبی در چهره و فیزیک تشکر دیده بود و از قضا خیلی زود بیننده‌ها با کاراکتر همراه شدند تا صحت مزد ریسکش را بگیرد. بهنام تشکر با این سریال شهرت پیدا کرد و پس از آن تبدیل به بازیگری پرکار شد. به زعم خیلی‌ها ساختمان پزشکان همچنان بهترین کار تشکر به حساب می‌آید.

هومن برق نورد؛ ساختمان پزشکان

ماجرا برای هومن برق نورد متفاوت از بهنام تشکر است. او پیش از ساختمان پزشکان نیمچه شهرتی نزد برخی بیننده‌ها داشت که به واسطه سریال «اشک‌ها و لبخندها» به دست آورده بود. سروش صحت نقش برادر دکتر نمیا را به او سپرد و شمایل قبلی‌اش را با این نقش شکست. او با نقش ناصر، در جلد آدم عصبی و جاهل مسلک فرورفته بود

محمد نادری؛ شمعدونی

غافلگیری بزرگ سریال «شمعدونی» محمد نادری است؛ او پیش از این سریال به عنوان نماینده نویسنده مجموعه «کوچه مروارید» فعالیت کرده بود و کمی قبل تر جلوی دوربین آیدا پناهنده در تله فیلم «ابروی از دست رفته آقای صادقی» و «شکار» سعید سالارزهی رفته بود. طبیعی است که هیچ کدام برای نادری شهرت به همراه نداشته باشن. او در آخرین لحظه برای نقش هوشنگ مظاهری انتخاب می شود و این گونه ریسکی دیگر از سوی سروش صحت رقم می خورد. می دانیم که نادری متولد ۵۷ است و انتخاب او به عنوان پدر خانواده ریسکی دوچندان دارد. محمد نادری امسال با «دورهمی» مهران مدیری فضایی تازه را تجربه کرد و معلوم شد مورد توجه کارگردان ها نیز قرار گرفته است.

هو تن شکيبا؛ ليسانسه ها

پیش از «لیسانسه ها» تجربه بازیگری داشته اما شهرتش به واسطه حضور در سریال سروش صحت حاصل شده است. هو تن شکیبادر فیلم «طبقه حساس» یکی از نقش های فرعی را بر عهده داشت و کمی بعد از سوی کمال تبریزی برای سریال شبکه خانگی «بله» انتخاب شد. سریال خیلی زود شکست خورد و آورده ای برای شکیبانداشت. او سال ها به عنوان بازیگر ریو صحنه بوده و حتی به چند جایزه دست یافته.

در مجموعه «کلاه قرمزی» صداپیشگی عروسیک دیبی را بر عهده داشته اما از نظر شهرت هیچ کدام برایش ليسانسه ها نمی شود. سروش صحت در این سریال نقشی خوب برای هو تن شکیبا کنار گذاشته بوده و خود شکیباهم قدر موقعیت را می داند. مسیر حرفه ای اش حتما عوض خواهد شد.



عروسک‌های دوست‌داشتنی تلویزیون را به یاد دارید؟

سال‌ها گذشتند و ایام سپری شدند، آدمیان آمدند و رفتند، هنرمندان رسانه و تلویزیون هنر‌نمایی کردند و اثری از خود بر جای گذاشتند، تا هنوز هم هستند، می‌سازند و به یادگار می‌گذارند:



بعد از این وقفه چندساله کلاه قرمزی باز هم در تلویزیون عرض اندام کرد، این بار در ایام نوروز و با اضافه شدن شخصیت‌های دیگر مانند پسر عمه زادر سال ۸۸ و فامیل دور در سال ۹۰؛ فامیل دور با آمدن در جمع این عروسک‌ها طرفداران بسیاری پیدا کرد، حساسیت‌های او و خلق لحظات کمیک و در عین حال توأم با درس، جایگاه ویژه‌ای به این عروسک بخشیده است.

عزیزم ببخشید، جیگر، آقای همساده، دختر همسایه، بیعی و دیوی؛ همه این شخصیت‌ها را شاید با کمی دقتی شدن بتوان در قالب تک‌تک افراد جامعه از هر قشر و طبقه‌ای مشاهده کرد. نکته مثبتی که در این سری‌های نوروزی دیدیم پررنگ‌تر شدن بار جامعه‌شناختی که در رفتار هر عروسک منعکس شده بود از «عزیزم ببخشید» که کاملاً نمود رفتار انسان‌های «بلوفزن» و «خالی‌بندی» که با هر اتفاقی ماجراهای تخیلی از خود تعریف می‌کنند تا نظرها را به خود جلب کنند. یا مثلاً شخصیت «جیگر» نماینده آدم‌های به اصطلاح «بی‌اعصاب» و همین‌طور «فامیل دور» و... که نمود رفتارها و خلیقات انسان‌هایی هستند که هر روز در کنار یکدیگر ایام می‌گذرانند. نکته بعدی خلاقیت‌ها و تشخیص درست ذائقه مخاطب از جانب سازندگان این مجموعه است، شیرینی هر یک از عروسک‌ها در حد و اندازه‌ای بجاست که نه به لودگی می‌گیرند و نه با جدیت و خشکی از حوصله مخاطب خارج می‌شوند.

«مدرسه موش‌ها»؛ همه‌همه‌های کلاس درس

«مدرسه موش‌ها» اولین عروسک‌هایی بودند که با خلاقیت بجا و جذابیت‌های تمام‌نشدنی نگاه ما را به خود جذب کردند. کلاس درس و حس ترغیب کودکان برای رفتن به مدرسه؛ مرضیه برومند نامی که با شنیدنش بی‌درنگ با مرور خاطرات سال‌های کودکی قدم در دهه ۶۰ می‌گذاریم. نارنجی، دم‌باریک، کیل، عینکی، گوش‌دراز، آقای معلم و... با صداها و رفاقت ایرج طهماسب، حمید جبلی، فاطمه معتمدآریا در کنار برومند اثری می‌سازند که تا امروز به یاد داریم. قرار بود که این عروسک‌ها آموزه‌ها و نکات مهم تربیتی را از زبان شخصیت‌هایی بیان کنند که نمود واقعی هر یک از

عروسک‌های روزهای کمی دورتر که هنوز تصاویرشان را در یادمان زیوررو می‌کنیم، پر تعدادند شخصیت‌های کودکی مان که در بزرگسالی هم با آن‌ها کودکی می‌کنیم. در این پرونده می‌خواهیم به برخی از آن ماندنی‌های بی‌جان اشاره کنیم که پیش چشم ما حسابی جان یافتند و دوست‌داشتنی شدند. عروسک‌هایی که هرگز نمی‌توانیم یاد و خاطره‌شان را از ذهنمان پاک کنیم. این گزارش به بهانه منتفی شدن حضور جناب خان در برنامه «خندوانه» گردآوری شده است و قصد داریم با مروری بر عروسک‌های محبوب به جایگاهشان در برنامه‌های تلویزیونی برسیم.

کلاه قرمزی و کمی بعد کلاه قرمزی و پسر خاله

مجموعه عروسکی به یاد ماندنی که در سال ۷۰ قدم به قاب جادو گذاشت و مدتی نگذشت که به محبوبیت فراوانی بین خردسالان و کودکان و بعدتر حتی بزرگسالان دست یافت. پسرک پراشتباهی که آقای مجری مدام نکات درست را به او گوشزد می‌کرد و هنوز هم این روند آموزشی فارغ از بار طنز این کاراکتر عروسکی ادامه دارد. سه سال گذشت و سازندگان این مجموعه در سال ۷۳ عروسک دیگری به نام پسر خاله را به کار اضافه می‌کنند، این شخصیت عروسکی جلوه‌ای واقعی از معنای واژه طنز است، شخصیتی شاید برخاسته از طبقه کارگر و فرودست اما با دلسوزی‌ها و منش‌های انسان‌دوستانه و معرفتی عمیق که او را لوتی‌منش و هم‌نوع دوست می‌کند.

موفقیت این عروسک‌ها به جایی می‌رسد که عوامل آن خود را برای ساخت نسخه سینمایی‌اش آماده می‌کنند اما به آن موفقیت مطلوب در سینما نمی‌رسند و مشخص می‌شود که بستر این عروسک در تلویزیون است و مخاطب میلیونی این مدیوم یار و همراه آن‌هاست. این دو شخصیت حتی در نبودشان در ذهن مخاطب جاخوش کرده بودند و فراموش نمی‌شدند. جبلی و طهماسب به سینما رفتند و چند فیلم کم‌دی و حتی جدی هم کار کردند و در این فاصله خبری از کلاه قرمزی و پسر خاله نبود و سروناز در سینما هم نتوانست حتی با فروش خیره‌کننده‌اش، جایگاه تلویزیونی آن‌ها را مخدوش کند.

آن‌ها درون کودکان قدمی کشید.

این مجموعه با ۱۰-۱۱ قسمت در سری اول خود و ۱۰۴ قسمت در سال ۶۳ توانست در عین آفریدن لحظات خوش و جذب تعداد زیادی بیننده آنچه که رسالت یک برنامه تلویزیونی است را به انجام برساند. رویت رفتارهای روزمره محصلان سر کلاس درس و گوشزد کردن خطاها و اشتباهات از زبان معلم که با ویژگی‌های کار تصویر ترکیب شدند و در ادامه با جذابیت‌های فراوان «شهر موش‌ها» را روی پرده بردن که آن‌ها هم با وجود فروش خوب حتی نتوانستند به موفقیت تلویزیونی شان نزدیک شوند.

«خونه مادر بزرگه»، جان قربان مهمان نواز

این مجموعه عروسکی در سال ۶۶ در ۲۴ قسمت ۱۵ تا ۲۵ دقیقه‌ای از تلویزیون پخش شد. سازنده این کار هم مرضیه برومند بود، «خونه مادر بزرگه» با تعداد زیاد شخصیت‌های عروسکی خود و باز هم با یدک کشیدن مضامین تربیتی و آموزشی و البته کاراکترهای جذاب و محبوب جزو کارهای ماندگار و پربیننده در حوزه خود بود.

حضور هنرمندان بزرگی چون بهرام شاه محمدلو گوینده مخمل، رضا بابک گوینده آقا حنایی، فاطمه معتمدآریا که به جای گل باقالی خانم حرف زد، هنگامه مفید و جان قربان گفتن هایش به جای مادر بزرگه، مسعود کرامتی، مریم سعادت، هرمز هدایت، آزاده پورمختار و راضیه برومند؛ تمام این اسامی بزرگ هر یک در ژانر خود به بزرگانی تبدیل شدند که امروز حک شدن اسمشان پای هر اثری نوید مشاهده کاری در حد و اندازه‌های استاندارد می‌دهد. جدا از همه این بحث‌ها، طراحی، ساخت، انتخاب گویندگان و تیپ‌سازی هایشان برای عروسک‌ها موضوعات مهمی است که جز از این هنرمندان به حق توانمند از عهده دیگران خارج بود.

«هادی اهدی»! کجایی؟

درست در دهه‌ای که وفور عروسک‌های دوست‌داشتنی بود کاراکترهای به یاد ماندنی عروسکی به نام‌های هادی، هدی، پدر، مادر و آق بابا هم متولد شدند که خاطر ساز جوانان دهه ۵۰ و حتی ۶۰ بودند. کمتر کودکی متولد دهه ۶۰ دیدن این کار را از دست داده است، مرحوم اردشیر کشاورزی این مجموعه را در سال ۶۴ روی آنتن سیما برد.

نزدیکی شخصیتی عروسک‌ها به بچه‌های دوران و البته خلق و خوی بزرگترهای عروسکی که تجلی اخلاقیات پدر و مادرهای دور و برمان بود؛

صورتک‌های گرد و مهربان و ماجراهای هرروزه آن‌ها، این کار نیز در زمان خود جزو مجموعه‌های عروسکی پرمخاطب بود. شاید حالا که به دیدن این اثر بنشینیم از نوع عروسک‌گردانی، داستان‌های قابل حدس و میزانشن‌های خنده‌دار آن تعجب کنیم اما در آن زمان جزو محبوب‌ترین‌ها بود.

سنجد و ماجراهای یک خبرنگار

سال ۷۱ و معرفی عروسکی دیگر که در بین عروسک‌های تلویزیونی سهمی از شهرت را برای خود کنار گذاشت؛ سنجد و نامی آشنا در حوزه کارهای عروسکی یعنی نگار استخر. سنجد عروسکی با حرفه خبرنگاری بود، او در هر برنامه با موضوعات و حال و هوای مختلف به گفت‌وگو با کودکان و گاهی بزرگترها می‌نشست، شکل ظاهری این عروسک و نوع گویش او نیز طوری بود که توانست به یک شخصیت عروسکی به یادماندنی تبدیل شود.

«برمی‌گردم حتما» تکیه کلام بچه‌های آن دوران بود که مشتاق تماشای این مجموعه بودند. مجموعه‌ای که در دهه‌های بعدی هم ساخته شد و این اواخر هم حتی روی آنتن رفت اما نتوانست آنقدر که در آن دوران جذاب بود، دوست‌داشتنی باشد.

«قصه‌های تابه‌تا» و ورد جادویی اش

مجموعه تلویزیونی «قصه‌های تابه‌تا» یا همان زیز زیز گولو که بینندگان آن با نام دومی‌اش شناخته‌اند. این مجموعه در سال ۷۳ به کارگردانی مرضیه برومند در ۳۰ قسمت ساخته شد. برومند که دیگر رگ خواب بچه‌ها را فهمیده بود و می‌دانست دقیقاً چه چیزی می‌تواند در حوزه کارهای عروسکی گل کند به زیز زیز گولو رسید. فرار گرفتن زیز زیز گولو در کنار بازیگران مرد و زن که برخی مانند مریم سعادت تجربه کارهای عروسکی را هم داشتند به نوعی ساختاری نوین را وارد برنامه‌سازی عروسکی کرد. امیرحسین صدیق و لیلی رشیدی با حضور در این سریال خود را عرصه بازیگری معرفی کردند.

ماجراهای متنوع و آمیخته با طنز و البته بازی‌های روان و باورپذیر به برگ درخشانی دیگر در کارنامه کاری برومند تبدیل شد. روزهای پخش زیز زیز گولو و سراپا چشم و گوش شدن کودکان مصداقی بر این گفته است، ساخت وسایل و لوازم بازی در قالب شکل و شمایل این عروسک نشان از دیده شدن و محبوبیت او داشت، به طوری که هنگام گذر از کوچه و خیابان و توقف در مقابل مغازه‌ها، حداقل چشممان به یکی از این اشیاء می‌افتاد.



«چرا»، عروسک شیرین «رنگین کمان»

برنامه «رنگین کمان» کاری از گروه کودک و نوجوان شبکه پنج سیما بود که در سال ۸۱ عروسکی به نام «چرا» را معرفی کرد. آژاده مویدی فرد، گوینده این عروسک بود. شخصیت چرا خیلی زود توانست جایگاه ویژه‌ای برای خود در بین مخاطبانش پیدا کند. نکته مهم در خصوص این شخصیت عروسکی استفاده از موسیقی و شعرهای متنوعی بود که ارتباط گرفتن با او را تسهیل می‌کرد. یکی از ترانه‌های چرا، لالایی معروف او بود که هنوز هم بعد گذشت چندین سال از انتشار آن به یاد مانده است. چرا عروسک دوست‌داشتنی با گویشی منحصر به خود که باز هم با اجرایی شدن فکرهایی خلاق به منصفه ظهور رسیده بود.

«پنگول»، جایگزین «چرا»

عروسک «چرا» تا سال ۸۴ در «رنگین کمان» حضور داشت و طرفدارانش را با خود همراه می‌کرد اما در همین سال عروسکی دیگر در قالب همین برنامه قد علم کرد؛ صدای پیشه پنگول هومن حاجی عبداللهی و گرداننده‌اش مرضیه محبوب بود. پنگول گربه‌ای بود که با قرار گرفتن کنار بچه‌ها در استودیو و هم‌کلام شدن با مجریان برنامه به ایجاد اوقاتی خوش برای بچه‌های حاضر در استودیو و بینندگان تلویزیون می‌پرداخت. اشتباه و خطا از جانب این عروسک و گوشزد کردن خطاها و اشتباهاتش، از جمله ویژگی‌های این کاراکتر عروسکی برای بالا رفتن بار آموزشی‌اش بود. پنگول هم به‌نوعی توانست خود را در کنار عروسک‌های محبوب جای دهد اما شاید به‌اندازه آن‌ها در اذهان حک نشده باشد و چندان مورد اقبال همه بچه‌ها قرار نگرفت.

اشاره‌ای به این چند کار عروسکی و کاراکترهای ماندگار آن‌ها ما را به یاد چند عروسک دیگر می‌اندازد که در این متن از برخی نام می‌بریم، برنامه «شهر بستنی‌ها» و دو کاراکتر عروسکی (که جزو تن‌پوش‌ها به حساب می‌آیند) مهم آن که در زمان خود دارای مخاطب بودند اما هیچ‌گاه به محبوبیت عروسک‌هایی که از آن‌ها نام بردیم نرسیدند. «قورباغه سبز» هم از جمله کارهایی بود که در دهه ۶۰ زنده‌یاد علیرضا توپچیان در آن، ماجراهای جالبی را به تصویر کشید، این مجموعه در زمان پخش خود با وجود عمر کوتاهش به محبوبیت بالایی دست یافت. «منگوله گوش میرزا» و دیدن او در برهه‌ای نه‌چندان طولانی در قاب تلویزیون، نام بردن از این اسامی ممکن است ذهن مخاطب آن زمان خود را بدون تامل به همان روزها ببرد اما بنا به دلایل گوناگون از جمله ساخت مقطعی آن‌ها اجازه ماندگاری را هرگز به آن‌ها نداد.

جناب‌خان، محبوب‌ترین کاراکتر عروسکی یک سال گذشته لبو فروش بنفش و دوست‌داشتنی

اما همه این‌ها را گفتمیم تا برسیم به نام پرسر و صدایی که این روزها حسابی حاشیه‌ساز شده و مردم نگران جایگاهش هستند یعنی «جناب‌خان»! سعید

سالار زهی، سازنده عروسک دوست‌داشتنی جناب‌خان است. گوینده توانمند این عروسک لبو فروش از خطه جنوب با لهجه شیرین آبادانی، محمد بحرانی بود. اولین بار جناب‌خان در برنامه «کوچه مروارید» دیده شد که بعد از مدتی به «خندوانه» آمد. این کاراکتر نه تنها با ارائه خصوصیات مردم جنوب کشور بلکه بعد از مدتی با اشاره به فرهنگ‌ها و خصلت‌های اقوام و شهرهای مختلف بیش از پیش به محبوبیتی چشمگیر دست یافت. شاید بتوان در طول زمان از رسیدن جناب‌خان به یک پختگی سخن گفت، پختگی‌ای که به اصطلاح برنامه‌سازان کم‌کم باعث شد تا این شخصیت درآید، ویژگی‌هایی که موجب شد جناب‌خان عضو دوست‌داشتنی برنامه «خندوانه» باشد بسیارند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

یکی، تعامل او با مهمانان و شوخی‌های به‌جای او با آن‌ها بود. شوخی‌هایی از جنس نزاکت که لاجرم خنده را بر لب همگان می‌نشانند. مورد بعدی ردوبدل شدن دیالوگ‌های جذاب و گاهی کل‌کل بین او و رامبد جوان، رفتارهای گاه کودک و والدی که بین این دو برقرار می‌شود و برای مخاطب جالب بود؛ ماجرای عاشقانه جناب‌خان و احلام معشوقه‌اش که با ظرافت‌های درست، لبخند را برای بیننده بهار مغان می‌آورد؛ از همه این موارد بگذریم خواندن ترانه‌های مختلف با گویش‌های محلی و در واقع موسیقی‌های فولکلور که به تناسب حضور هر مهمان اجرا می‌شد از نقاط قوت این شخصیت بود، از حق نگذیریم که کار حرفه‌ای محمد بحرانی در ایجاد این ویژگی‌ها و جذابیت‌ها سهم بسزایی داشت.

جدا از مباحثی که به آن‌ها اشاره کردیم بحث وجود یک کاراکتر ولو عروسکی در برنامه و نقش آن در پیشرفت و جذب مخاطب را نباید فراموش کرد. تمام برنامه‌ها و کارهای عروسکی‌ای که از آن‌ها یاد کردیم با وجود شخصیت‌های عروسکی خود به نقطه کنونی‌شان دست یافته‌اند بنا بر این فقط مختص به دوران کودکی یا قشر خاصی نیستند؛ با این وجود حذف این کاراکترها ضربه‌ای عمیق به بدنه کار وارد کرده و ممکن است تا از همپاشی شاکله اصلی برنامه نیز پیش برود. حتی اگر این اتفاق هم نیفتد تغییر ذائقه و عادت مخاطب ریسک بالایی برای برنامه‌ساز و عوامل تلقی می‌شوند؛ چرا که عروسکی مانند جناب‌خان با عناصر مختص به خودش توانست جذابیت‌های یک برنامه را چندین برابر کند، حال بدون ورود به بحث کشمکش‌های به‌وجود آمده و کوچ جناب‌خان از «خندوانه»، باید دید که آیا گزینه مناسبی برای جایگزینی این عروسک محبوب وجود دارد و آیا عروسک یا شخصیت دیگری به جایگاه جناب‌خان دست پیدا می‌کند؟ یا نه! برنامه‌ریزان این برنامه با افزودن بخش‌های دیگری سعی در پر کردن جای خالی او دارند، جای خالی عروسک بنفش دل‌نازک طناز که بینندگان شبکه «نسیم» همیشه او را به یاد خواهند داشت؛ اما مهم‌ترین سوال این که آیا «خندوانه» از نبود «جناب‌خان» ضربه می‌خورد؟ موضوعی که زمان آن را مشخص می‌کند و باید منتظر ماند.



شرح در متن حیوانات				قورباغه	گفتگوی صمیمی نمایش دادن	باد کرده ناپخته	هدد
کشوری	استراخ	خوابکار آثار تاریخی	بارد نوعی تفنگ مرکز آتیش				هشت پا قدرتمند
اروپایی	بیماری			از خزندگان درنده سرگشته			
	خبره و ماهر			الهه شکار رومیان نلال شمشیر			موالیق زمان استراحت
	کچاست ؟ خزنده گزنده		نخته بازی باد خنک			وسط پرنده خبرچین	
			درد و مرض دسته و گروه			اشاره به نزدیک از گازها	
		خروس جنگی باز بگر خاتم تپک		فانون مغولی فیلم مومین			اکسیدگسیم از پسران فرودون
ایران گرفتن	گذشتن حمام بخار			سنگ طلق عسو شنای ماهی			
	مابع حیات حرف ندا			فیلم مهر جویی نت چهارم			مرتبه ها رایگان
			حشره زیبا حیوان سازگ !			پنجه زن سف	پرنده لذیذ
			فوری خانه بزرگ			دردها اجداد	
	ریشه قابله			از بخش های اوستا دردها			مار بزرگ واحد شمشیر پارچه سالن انتظار هتل آغل
	قمر گردنکش			جمله دستوری برش کج			
قهرمان جنگل		دارایی لباس شنا		صبر زرد نژاد خودمان			
			فیلم خلیل تریخ سیم کارت اعتباری			گرمسیر رزلب	کلام شگفتی پنکه خودرو
	مثل و مانند		کوکب محموله			گل مقدس فقیر	
	شمردن حیوان مفید			لازم است کل			براندازی حکومت
		از حالات مواد جنس قوی		ساده لوح ناشنوا			
			الهه ماه سومریان			نوعی اسلحه	
			مرکز ایروان				پسوند آلاینده نوعی دیگر

دیوید لینچ: زندگی فیلمی ۲۴ ساعته است

دیوید لینچ نزدیک به ۱۱ سال است که هیچ اثری در جریان اصلی سینما یا تلویزیون نساخته است و حتی می‌توان گفت پس از «جاده مالهالند» یعنی به مدت ۱۶ سال است که هیچ اثر مهمی در کارنامه‌اش ارائه نداده است. در حقیقت کارنامه لینچ شباهت زیادی به سبک زندگی‌اش دارد، بدون هیچ نگرانی و به دور از اتفاقات معمول یک زندگی واقعی، مسیر خود را ادامه می‌دهد.



شما یک ایده‌ای را می‌نویسید و آن را نگه می‌دارید تا موقعی که ایده بعدی سر برسد، بعد می‌روید و آن را به قبلی‌ها اضافه می‌کنید، و برایش می‌کنید و سپس صدا و موسیقی را با آن مخلوط می‌کنید. روند کار همین است. یک ایده می‌تواند در ذهن شما داستانی بسیار انتزاعی یا نه‌چندان مستقیم بشود و بعضی وقت‌ها هم به تو داستانی خطی و مستقیمی بدهد.

■ شما کدام را ترجیح می‌دهید؟

من همه انواع سینما را دوست دارم. هیچ قانونی وجود ندارد. بعضی فیلم‌های انتزاعی در من جنبشی بر نمی‌انگیزند و بعضی‌ها صورت دیوانه‌واری می‌جانبانند. بعضی فیلم‌های داستان‌دار خطی هیچ چیز برای من ندارند در حالی که دیگر فیلم‌های خطی وجود دارد که واقعا گرم می‌کند. این سینماست و میلیون‌ها عنصر دارد. برای همین است که به آن هنر هفتم می‌گوییم. واقعا مدیوم کاملی است پس اگر ایده خوبی پشتش باشد نمی‌تواند با تغییر شکل و فرم توقف کند. سینما مدیومی نیرومند، استثنایی و زیباست.

■ آیا شما «تی‌ام» را به شکل اختیاری فراگرفتید تا بر مشکل

عدم کنترل خشم‌تان غلبه کنید؟

خیر؛ با «تی‌ام» من از وجود آن آگاهی یافتم. خیلی از آدم‌ها هستند که این

لینچ سال ۲۰۱۷ با مجموعه تلویزیونی «توئین پیکس» باز خواهد گشت. مجموعه‌ای که از دل اثر سینمایی‌اش با همین عنوان بیرون خواهد آمد و مخاطبان خاص وی را به واکاوی هزار توی ذهن سورئال وی دعوت خواهد کرد. این اتفاق بهانه مناسبی برای گفت‌وگو با لینچ در باب سبک زندگی، علاقه‌هایش و احوالات دوران غیبتش به ما می‌دهد تا بار دیگر از نقطه نظرهای خاص وی به دنیای این فیلمساز بنگریم. لینچ که علاقه فراوانی به مدیتیشن دارد در طی گفت‌وگو با تاگز از میزان قابل توجهی تغییر در تفکرش سخن می‌گوید، تغییری که طرفداران پیشمار وی در سراسر جهان را منتظر فرارسیدن زمان پخش مجموعه تلویزیونی «توئین پیکز» می‌کند.

■ ایده فیلم‌های شما چگونه کنار هم می‌آیند؟

من همیشه می‌گویم که ایده‌ها قایقران هستند. ایده‌ها غول پیکرند و موهبت‌های عظیم محسوب می‌شوند. باید این موهبت‌های شناور را به دست آورد. ایده‌هایی که عاشقشان هستید و در ذهن جاری می‌شوند. هر بار من فیلمی می‌سازم که برگرفته از کتاب یا فیلمنامه کس دیگری نباشد همین روند برایم اتفاق می‌افتد. همه ماجرا در آن بر من وارد نمی‌شود و قطعه‌قطعه در ذهنم متبلور می‌شوند و عاقبت چیدمان این قطعات به صورت نوشتاری کنار هم فرم و شکل داستانی می‌گیرند.

سودبخش دیگر را تجربه کنی و عینک خوش بینی بزنی و این همان دنیایی است که در نظر تو ساخته می شود و منظره اش بهتر است.

■ در این جا باید گفت که به نظر می رسد فیلم های شما به دنیا با عینک تیره نگاه می کند. چرا این طور است؟

اگر فیلمی ببینید که ابتدایش صلح و صفا باشد، واسطش هم صلح و صفا باشد و آخرش هم به صلح و صفا ختم شود این دیگر چه جور داستانی می شود؟ داستان نیاز به مقابله و مناقشه دارد. نیاز به تیرگی و روشنی و غوغا و همه این چیزها دارد. ولی به این معنی نیست که فیلمساز هم باید رنج بکشد تاریخی را نشان بدهد. این داستان ها هستند که باید رنج داشته باشند نه مردم.

■ آیا فیلم هایی بوده که شما در فیلمسازی تحت تاثیرش قرار گرفته باشید؟

هر کسی باید صدای خودش را پیدا کند. منظورم کپی برداری نیست اما گذار، فلینی و برگمان قهرمان های من بوده اند. «سانست بلوار»، «پنجره عقبی»، «هشت و نیم» و «عمومی من» اثر ژاک تاتی یا «تصیلات موسیو هولو» و همه فیلم های کوبریک و همه فیلم های فلینی و احتمالا همه فیلم های برگمان. فیلم های بزرگ بسیار زیادی وجود داشته است که من از آن ها الهام گرفته ام.

■ آیا این فیلم ها در ضمیر ناخود آگاه کارهایتان تاثیر گذاشته است؟ به عنوان مثال می توان گفت که مفهوم نگاه دزدانه جسمانی در فیلم «مخمل آبی» تحت تاثیر فیلم «پنجره عقبی» ساخته شده است؟

اگر این طور باشد هم من نمی دانم. ۱۱۰ سال یا بیشتر از عمر سینما می گذرد و برای هر یک از ما غیر ممکن است که فیلمی بسازیم که با فیلم دیگری که در گذشته ساخته شده است مقایسه نشود. فیلم «مخمل آبی»، فیلم «مخمل آبی» است و فیلم «پنجره عقبی» هم فیلم «پنجره عقبی» است. شما می توانید بگویید که فیلم «سانست بلوار» و «پنجره عقبی» باعث ایجاد جرقه های در ذهن من شده است؛ حتی اگر من آن ها را دوست داشته باشم یا از آن ها الهام گرفته باشم، خود زندگی یک فیلم ۲۴ ساعته در هفت روز هفته است و ایده ها از همه جا می توانند بیایند و آمده شوند. دشوار می توان گفت که آنچه عامل ایجاد جرقه های ایده پردازی می شود سینماست؛ همه اش با هم است. میلیون ها میلیون ایده است که در اطراف ما شناور است فقط باید آن ها را شکار کرد.



نوع خشم را دارند و من نیز یکی از آن ها بودم. مردم خشم خود را نگه می دارند و آن را بر سر افراد خاصی که می توانند، خالی می کنند و من هم خشم خودم را بر سر همسر اولم خالی می کردم. اتفاقی که افتاد این بود: من شروع کرده بودم به مدیتیشن، دو هفته ای نگذشته بود که همسر من پیش من آمد و گفت «چه اتفاقی دارم می افتد؟» من گفتم «منظورت چیست؟» او گفت «آن همه خشم کجا رفته؟» او دیگر خشم مرا ندید. بیشتر مواقع وقتی که مردم شروع به مدیتیشن می کنند متوجه تغییرات درونی خود به همان سرعتی که دیگران می بینند نمی شوند. این اطرافیان هستند که متوجه تغییر یافتن فرد می شوند.

■ پس چرا شروع به یادگیری مدیتیشن کردید؟

من در سال ۱۹۷۳ به «تی ام» گرایش پیدا کردم. عقیده داشتم که نوع بشر می تواند دوباره آگاهی غیرمادی خود را بازیابد و این فکر داشت مرا دیوانه می کرد. شنیده بودم ما فقط پنج تا ده درصد از مغز خود را مورد استفاده قرار می دهیم. پس بقیه اش برای چه بود؟ چطور می شد بیشتر و بیشترش کرد؟ نهایت آنچه می توان به دست آورد چه بود؟ خیلی ها می گفتند که مدیتیشن مثل آهسته دویدن یا مثل دراز کشیدن در ساحل زیر آفتاب است. این نشان دهنده کوفهمی بسیار عظیمی در مورد مدیتیشن است. مدیتیشن راهی برای فرو رفتن است. فرو رفتن در عمیق ترین لایه های زندگی. تعالی، کمال، تمامیت و واقعیت را می توان در آن تجربه کرد.

■ از آن جا که فیلم هایتان هوشیاری بیشتری را می طلبد فکر می کنید هنرمند بهتری هستید؟

نمی دانم. شما می توانید ایده هایی را در لایه های عمیق مدیتیشن به دست آورید. چرا که در آن شعور رشد می یابد. مدیتیشن از شمار ابزارهایی است که هنرمند می تواند از آن استفاده کند و فکر و احساس را به هم متصل می کند. وقتی شما روی یک نقاشی کار می کنید نحوه شکل گیری اش مثل نوعی دانستن می ماند و شما از کاری که می کنید لذت وافر می برید. در فیلم هم همین طور است. این آگاهی، لذت کار را افزایش می دهد و در واقع لذت همه چیز افزایش می یابد. ایده ها جاری می شوند و حس هایی که از آن دریافت می کنید درست است و به آنچه می گذرد اشراف دارید. این فهمیدگی است که بالنده می شود و واقعا زیاست.

■ آیا هنوز هم زمان هایی هست که پریشانی فکر یا تشویش خاطر پیدا کنید؟

شما همچنان می توانید بر موج خشم و نفرت سوار باشید. همه اش نسبی است. در جه آن است که کمتر و کمتر می شود بنا بر این است که درد و رنج آغاز به رفتن می کند. نوع بشر برای رنج بردن ساخته نشده است. سعادت طبیعت ماست. ما خوشحال فرض شده ایم. این کاملا امکان پذیر است که در انجام کارها از خرسندی، حقیقت واقعی، سعادت ژرف و هوشیاری و شادی محصور باشیم. وقتی که شما سعادت رو به رشدی را داشته باشید انجام کارها و لذت زندگی بسیار بسیار شدیدتر خواهد بود.

■ ممکن است بیشتر شرح دهید که زندگی روزانه شما چطور از آن متاثر است؟

رویدادهای زندگی همان که هست باقی خواهد ماند اما نحوه مواجهه با آن قطعا بهتر می شود. تجربه فیلم «ریگ روان» می توانست کار من را تمام کند. خیلی وحشتناک بود. من با فیلم هایم بسیار شناخته شده هستم و می دانستم که فروش خواهیم کرد اما «تی ام» مرا از پریدن بالای صخره حفظ کرد. مثلی هست که می گوید «دنیا همانی است که تو هستی» تو می توانی عینک تیره سبز کثیفی به چشم بزنی و این می شود دنیای تو یا می توانی در اقیانوس بی کران سعادت و آگاهی خالص غوطه ور شوی. خلاقیت، هوش و همه چیزهای

امیر حسین مدرس، یک صدای دلنشین و همسر جان

مهم نیست چند ماه، سال یا دهه است که او را از طریق بازی ها، اجراهایش یا حتی صدای زیبای او دیده یا شنیده ایم. مهم این است که حضور او را تجربه کرده ایم و گویی او را از دوران کودکی مان می شناسیم و خاطرات مان با کارهایش گره خورده است؛ مردی با تفکری عمیق و طمأنینه ای وصف نشدنی که معاشرت با او برای ما آموزنده خواهد بود؛ نه به دلیل بازیگر یا موزیسین بودنش و نه تمامی القابی که تا به حال دریافت داشته بلکه به دلیل هنردوستی و هنرشناس بودن. صحبتی داریم گرم و اختصاصی با امیر حسین مدرس و همسر هنرمندشان بهار بهار مست.



را شرکت کردم بعد شروع به کار کردن با هم کردیم.

چه چیزی باعث این علاقه شده است؟

- درست نمی دانم ولی احساس می کنم کارهای مردانه را بیشتر دوست دارم که خیلی از خانم ها شاید نتوانند انجام دهند. کارهای کهنه کاری را خیلی ها انجام می دهند ولی روی سینی و چوب های کوچک نه، کارهای بزرگ. من روی میز تحریر، میز تلویزیون و صندلی کار می کنم. کارگاه من داخل خانه است.

چه کسی آنها را برش می زند؟

- ما کارهای آماده را که خام هستند می خریم، بعد روی آنها کار می کنم. کارهایی که انجام می دهم چون سمباده کاری دارند خودم انجام می دهم. من از سمباده برقی هم استفاده نمی کنم چون کاری که با دست انجام می شود خیلی تمیز تر می شود. به همکاری دیگران هم اعتماد ندارم چون احساس می کنم کار یک نفره یکدست درست می شود.

کارهای تان را در نمایشگاه خاصی گذاشته اید یا نه، برای فروش این کار را انجام می دهید؟

- فعلاً که فروش نداشتم یعنی تمام کارهایم را دارم و آنها را برای نمایشگاه آذر ماه آماده می کنم. در کنار ما آقای مدرس هم هستند که خط های خود را ارائه می دهند. ما با خانم عدالت جو یک نمایشگاه تلفیقی گذاشته ایم که

شما پتینه کار می کنید. به ما توضیح می دهید که چگونه این کار را شروع کردید؟

- در هر زمینه هنری که کار می کردم، بدم نمی آمد ولی مشتاق هم نبودم. آخرین کاری که شروع کردم همین کار الانم است. یعنی همین کهنه کاری و پتینه کاری است که واقعا این کار را دوست دارم.

این کهنه کاری و پتینه کاری چیست؟

- در کهنه کاری روی چوب های خام یا کارهایی که قبلاً انجام شده، روی وسایل خانه که بلا استفاده هستند یا قابل استفاده هستند ولی دوست دارند رنگ و طرح تغییر کند، این کار صورت می گیرد. سمباده کاری اینها را انجام می دهیم و شروع می کنیم خودمان یک رنگ را روی آن می زنیم. از رنگ های کهنه استفاده می کنیم. تکنیک کارم به گونه ای است که رنگ های قدیمی را دوست دارم و باعث می شود کار حالت کهنگی خود را داشته باشد. الان خیلی ها رنگ های روشن می زنند و روی رنگ های روشن کار می کنند.

از کی شروع به این کار کرده اید؟

- من تقریباً یک سال است که این کار را شروع کرده ام. قبل از این که این کار را شروع کنم، تحریر کار می کردم ولی این کار را دوست نداشتم چون کار روی کاغذ را دوست نداشتم. م دوست داشتم کارهای بزرگ روی چوب انجام دهم که همین باب همکاری با خانم سارا عدالت جو شد. من یکسری تکنیک ها را بلد بودم ولی احساس کردم یک جاهایی کم دارم که یکسری کلاس ها

کارهای مان همه به هم ربط دارند. این کارها در فرهنگسرای نیوران در آذر ماه به نمایش گذاشته خواهند شد.

زمان این نمایشگاه مشخص نیست؟

- زمان قطعا یازدهم آذر است ولی این زمان برای هنرمندان است و اعلام عمومی نداریم و برای عموم دوازدهم است.

اگر بخواهند ارتباط بگیرند با چه شماره ای می توانند تماس بگیرند؟

- کمپین اینستاگرام داریم چون برندی که انتخاب کرده ایم «رنگ طرب» که اسم نمایشگاه هم رنگ طرب است.

رنگ طرب به چه معنا است؟

- این انتخاب امیر حسین بوده است.

چرا این اسم را انتخاب کرده اید؟

- مدرس: رنگش که مشخص است یعنی با رنگ سرو کار دارد، طرب هم به معنای شادی و سرزندگی و شادابی است.

چون هر سه نفر در آن جمع هستید، کارهای تان متفاوت است یا در یک قالب هستند؟

- نه، همه در یک قالب هستند. اگر در کارها دقت کنید همان شادی که می گوید را می بینید که کاملا احساس می شود. من خیلی کارهای کهنه کاری دیده ام ولی مشخص است که فکر روی کارها نبوده است و فقط برای فروش این کار را کرده اند.

این ایده ها را از کجا می آورید؟

- من چون نوستالژی بچگی ام را دارم از وسایل قدیمی یک چیزهایی در ذهن دارم و هنوزم به این چیزها علاقه مند هستم. این سلیقه شخصی آدم است که هنر را چگونه انجام دهد. من در هر کاری وسواس دارم و می خواهم کار را به نحو احسن انجام دهم. دوست ندارم اگر کسی کارهایم را دیده، ایراد بگیرد. من خیلی وقت ها رنگ را آماده می کنم و از امیر حسین سوال می کنم که آیا این رنگ خوب است. من وقتی ببینم کارم حس خوبی به کسی منتقل می کند خوشحال می شوم. اگر کسی نظری داشته باشد ایده اش را می پذیرم.

بیشتر از چه رنگ هایی استفاده می کنید؟

- رنگ هایی که من بیشتر استفاده می کنم، رنگ های سبز کهنه و قدیمی است چون این رنگ حال را خوب می کند. بعضی رنگ ها مثل قهوه ای و اتر هم استفاده می کنم. یکی از کارهایی که انجام داده ام از رنگ صورتی استفاده کرده ام که به اصطلاح چرک می گویند. خیلی دوستش نداشتم. با استاد عزیزی صحبت می کردم و گفتم که این کار را دوست ندارم چون جزء کارهای مدرن محسوب می شود. یک ایده ای در ذهن داشتم که برای نمایشگاه آنها را انجام دهم با رنگ های مختلف ولی دیدم واقعا دوست ندارم.

ولی بقیه ممکن است دوست داشته باشند.

- بله ولی دوست دارم اول خودم کارهایم ره دوست داشته باشم. وقتی با عشق کار کنی کسی هم که می بیند قطعا آن حال را دریافت می کند.

زندگی با همسر باز یگر و کسی که در عرصه هنر است، چگونه است؟

- اول سخت بود. کسانی که با آنها ارتباط داشتم دوستانم بودند و زندگی با آنها

نداشتم که بخواهم یکسری چیزها را از نزدیک ببینم. به همین دلیل چهار پنج ماه اول خیلی برایم سخت بود. خود امیر حسین خیلی به من کمک کرد که با سختی های کارش آشنا شوم.

او اعتماد را برای تان به وجود آورده است؟

- اعتماد را داشتم ولی در خیلی زمینه ها چون آدم نمی داند، مثلاً یک فیلمبرداری می رفت ۱۲ ساعت طول می کشید. با یکی از بچه ها صحبت می کردم می گفتیم ۱۲ ساعت، می گفتند مگر می شود؟ گفتم ممکن است وقت کم هم بیاید. وقتی خودم سر فیلمبرداری حاضر می شوم و می بینم که یک پلان چند بار تکرار می شود، جایجایی دوربین ها، آماده سازی صحنه خیلی زمان بر است یا اینکه گرم ها خیلی طولانی می شود. من خیلی این چیزها را ندیده بودم ولی وقتی از نزدیک رفتم دیدم و با سختی کار آشنا شدم، بهتر با این موضوع کنار آمدم.

الان دوست دارید کافی شاپ با هم بروید؟

- الان همه جا با هم می رویم.

این اذیت تان نمی کند که وقتی در یک رستوران یا مکان عمومی هستید، برای عکس گرفتن می آیند؟

- هر کسی دوست دارد زمان هایی را در بیرون راحت باشد ولی به هر حال عادت کردم. ما اولین سفری که رفتیم شمال بود. خیلی ها برای عکس گرفتن می آمدند. دوست داشتیم در سفر اول مان در خلوت خودمان باشیم. بعضی جاها عصبی می شدم و به امیر حسین می گفتم بگو نمی توانم ولی دیدم واقعا نمی تواند.

بدترین و بهترین اخلاق آقای مدرس چه اخلاقی است؟

- خوب ترین زیاد دارد. خوبی هایش آنقدر خوب است که نمی توانم انتخاب کنم.

اگر بخواهید از او انتقاد کنید چه می گوید؟

- اتفاقاً این چیزی که گفتید دیروز یک نفر سوال کرد، گفتم خیلی ریلکس است. خیلی جاها می گویند خانم ها دیر آماده می شوند ولی من کیف دستم دم در ایستاده ام ولی امیر حسین خیلی ریلکس از این اتاق به آن اتاق می رود. سر فرصت عینک را به چشم می زند و من همین طور او را تماشا می کنم. موبایل را از جایش بر می دارد. دوباره به اتاق می رود. ایلیا می گوید الان دیگر بابا می آید، می گویم نه الان دوباره به آن اتاق می رود. خیلی کم پیش می آید امیر حسین جلوی در آماده منتظر بماند.



تا به حال به آقای مدرس گفتید که دیگر نمی خواهید اجرا کند؟

-نه؛ حرفه ایشان بازیگری و اجراست پس نمی توانم این حرف را بزنم چون سال هادر این حرفه بوده اند. علاقه داشته اند که رفته است. شاید بر نامه هایی که داشته مشورت کردیم. پیش آمده فیلمنامه را می خوانم که نظر مرا بدهم. در بعضی جاها گفته ام کار را انجام ندهی بهتر است یا کاری بوده که می توانسته مرا متقاعد کند رفته است.

آقای مدرس اهل آشپزی هستند؟ آخرین غذایی که درست کردند چه بوده است؟

-بله. این چند وقت درست نکرده است. یادم نیست. فکر کنم آبگوشت بود.

پس درست می کنند؟

-خیلی؛ کلا دستپخت شان خوب است.

چون اهل سفر هستید، کدام شهر یا کشور را دوست دارید بروید ولی هنوز نرفته اید و دوست دارید پیشنهادش را به آقای مدرس بدهید یا شاید هم پیشنهاد داده اید ولی هنوز نرفته اید؟

-در کشور های خارجی دوست دارم به ایتالیا و ارمنستان بروم. جاهایی که معماری های خاص خود را دارد.

خیلی جالب است که شما هم به معماری علاقه دارید و خانه های قدیمی را دوست دارید. چیدمان و دکوراسیون خانه تان هم قدیمی است یا نه؟

-ما سعی کردیم یک مقداری سنتی تر رفتار کنیم ولی خوب به هر حال در هر خانه ای یک سالن پذیرایی و نهار خوری پیدا می شود. یک قسمتی را ما برای خودمان درست کردیم که تخت سنتی گذاشته ایم. یکسری چیز داریم که به حال و هوا بخورد ولی کلا دوست داریم در یک خانه قدیمی زندگی کنیم. آپارتمان نشینی نباشد. اصلا اگر زمانی بخواهیم خانه بخریم قطعا یک خانه قدیمی را خریداری می کنیم که بازسازی شود. حتی الان برای کرایه هم من دوست دارم خانه قدیمی بازسازی شده بگیریم. الان هم فضایی در خانه ما هست اگر کسی به خانه ما بیاید خیلی تفاوتی بین جای مبلمان و بافت سنتی حس نمی کند. یک جور پیوند با یکدیگر دارند. فضای گرم با روح و راحتی دارد.

بعضی از خانه ها به قول شما روح دارد و به انسان انرژی می دهد و در آن احساس راحتی داری. رنگ هایی که دارد، آدم را جذب می کند. چقدر به طالع بینی اعتقاد دارید؟

-خیلی ندارم.

اگر قرار باشد یک خبر خوش به شما بدهند چه خبری می تواند باشد؟

-خبر خوش این است که خانه بخریم.



آقای مدرس شما به بن بست اعتقاد دارید؟

-سوال خیلی کلی است من هم مجبور می شوم جواب کلی بدهم. بن بست وجود دارد و انسان جاهایی به بن بست می رسد ولی به اعتقاد من اگر آدم واقعا اهل پیدا کردن راه باشد، حداقل کاری که می تواند انجام دهد یک دیواری پیدا کند و از آن بالا برود و از پشت بام ها به خیابان اصلی برود. من نگاهم این است. زندگی به ما درس های زیادی داده است.

شما از زندگی چه درسی گرفته اید؟ یا اگر بخواهید چیزی را درست کنید یا جایی از کار تان اشتباه بوده و از آن درس گرفته اید و بخواهید به ما انتقال دهید.

-مهم ترین چیزی که من دریافت کردم این است که آدم نباید خیلی آرزوهای بلند داشته باشد، به این دلیل که عمر انسان محدود است و در این عمر محدود انسان نمی تواند به همه چیز برسد. بنابراین باید سعی کند در مسیر تاجایی که فکر می کند می تواند حرکت کند، تلاش خود را بکند. دیگر اینکه شتابزدگی افت زندگی است. این شتابزدگی شقوق مختلفی می تواند داشته باشد.

زود تصمیم گرفتن. البته این خیلی با مقوله ای که آدم باید در لحظه تصمیم بگیرد فرق دارد و الزام دارد که تصمیم درستی بگیرد ولی در جریان زندگی عادی این زود تصمیم گرفتن، زود قضاوت کردن، من هیچ وقت در مورد احدی زود قضاوت نمی کنم. به این دلی لکه آدم باید اول خودش را اصلاح کند و آنقدر آدم کم و کسر دارد که بعد باید به قول سعدی در پوستین خلق بیفتد. این است که من یکی از آفت های زندگی را شتابزدگی می دانم و باور عمیقی دارم به این که بر اساس تجربه این درس را به دست آورده ام که هر چیزی یا اتفاقی یا رخدادی چه خوب چه بد، ساعتی دارد که باید برسد و آن ساعت اگر هنوز نرسیده باشد آن اتفاق با خود کشتن هم نمی افتد. زمان باید برسد. اینها مهم ترین نکته هایی است که می توانم ساعت ها در موردشان حرف بزنم. فلسفه برای شان دارم و به اصطلاح پایه و اساس دارند که می توانم آنها را شرح بدهم و از این طریق می توانم به چیزهای دیگری برسم.

بدترین استعداد آقای مدرس چیست؟

-کار فنی را بلد نیستم. ماشین من داخل خیابان خراب شود، همانجامی گذارم. پنجر هم شود همین کار را انجام می دهم.

مطمئناً دلشاد کردن یکدیگر برای تان خیلی مهم است. آخرین کادویی که گرفتید چه بوده است؟ کادویی که خوشحالتش می کند چیست؟

-بهار خیلی آدم پیچیده ای نیست. این طور نیست که مثلاً بگویم این لیوان خوشحالتش می کند. گاهی وقت ها زینت آلات بوده، عطر و گاهی وقت ها چیزی که احتیاج داشته، مانته بوده است. من خودم خیلی دقت می کنم. اتفاق افتاده بارها تنها بیرون رفته ام یا سفر بودم، آنجا چیزی را دیده ام و دیدم به درد بهار می خورد و آن را پسندیده ام.

بلافاصله عکسش را فرستاده ام و گفته ام بهار من این را برایت پسندیده ام. می خواهی برایت بیاورم، به درد کارت می خورد؟ سعی می کنیم هم بهار هم من چیزهایی را به هم کادو بدهیم که کاربردی هستند. یعنی استفاده ای داشته باشد چه شخصی و چه عمومی. آخرین بار هم که کادو دادیم هفته پیش بود که رفتیم و زینت آلات گرفت.

بدترین شایعه ای که در مورد خودت شنیده ای، چه بوده است؟

-شایعه زیادی نبوده است ولی خیلی جاها خوانده ام که امیر حسین قبل از اینکه همسر اولش را طلاق بدهد وارد رابطه دیگری شده است در صورتی که سال ها بعد از ازدواج اول مان تنها بوده ام. از دواج اولم ۱۲ سال طول کشید که ۶ سال بعد از جدایی از دواج کردم.

SMS

☒ دارم به دل صحبت باران رفته راه باری کن
ای اجل که به باران رسانیم.
سودابه کمالی از پاکدشت
۰۹۱۴-۲۵۴۷

☒ یار اگر نشست با ما نیست جای
اعتراض، پادشاهی کامران بود از گدایان عار
داشت.
۰۹۱۹-۸۵۷۴

☒ ای وای بر اسبیری کز یاد رفته باشد، در دام
مانده مرغی صیاد رفته باشد.
۰۹۱۶-۳۰۲۵

☒ دوری پایان دوستی نیست لطیف ترین غم
دنیاست.
۰۹۱۲-۵۵۷۴

☒ ای خدایی که به یعقوب رساندی یوسف، این
زمان یوسف من نیز به من باز رسان.
آذر مهربان از ارومیه
۰۹۱۵-۳۶۱۳

☒ پیداست هنوز یک شقایق نشدی، زندانی
زندان دقایق نشدی، وقتی که مرا از دل خود
میرانی، یعنی که تو هیچوقت عاشق نشدی.
۰۹۱۴-۵۵۶۶

☒ خوشا از بند دام عشق رستن، زدست
بی وفایان دل گسستن، نصیب این دل وامانده
این شد، شکستن هی شکستن هی شکستن.
۰۹۳۶-۵۲۷۱

☒ طلوع بی شمار معرفت باش، به شهری که
رسومش بی وفاییست، سرم سرگرم تصویر تو
گشته، به آن حدی که اسمش بی نوا بیست.
۰۹۱۲-۱۴۵۱

☒ آدما اشتباه می کنند دنبال خوشبختی می
گردن، خوشبختی پیدا شدنی نیست، ساختنیه.
۰۹۱۶-۶۳۵۷

☒ من هنوز از می چشمان سیاهت مستم،
گفتم بنویسم که به یادت هستم.
کامران ترابی از اصفهان
۰۹۱۸-۶۵۷۴

☒ دیگران گریه وصال تو خوشند، ماشب و روز
به یک وعده دیدار خوشیم.
۰۹۱۴-۲۲۵۸

☒ از فراق تو مرا هر نفسی صداه است، از تو غافل
نیستم ای دوست خدا آگاه است.
۰۹۱۹-۳۶۷۷

☒ قانون معرفت میگه: به قلب ما نزدیک است
کسی که از چشمهای ما دور است.
۰۹۱۳-۴۵۱۴

☒ اینجا آسمان ابر پست آنجا نمی دانم، اینجا
شده پاییز آنجا را نمی دانم، اینجا همش رنج
است، آنجا را نمی دانم اینجا دلی تنگ است،
آنجا را نمی دانم!
۰۹۱۱-۹۹۸۲

☒ می دونی فلسفه تک زنگ زدن چیه؟ یعنی
به یادتم اما حرفی برای گفتن ندارم.
۰۹۱۲-۲۵۹۱

☒ اگر گل بودم، تقدیم وجودت می شدم، اگر تار
بودم، آهنگ دوست داشتن رامی نواختم، اگر
باران بودم آنقدر می باریدم تاغمهایت رایشوم.
حمید عبدالوند از کاشان
۰۹۱۹-۲۵۴۱

☒ دروغا که نه گلم، نه تارم و نه بارانم، ولی هر چه
باشم و هر کجا باشم، بیادتم.
۰۹۱۵-۶۲۴۷

☒ دلم برات تنگ شده. محبت بی رنگ شده.
دوستی فقط آهنگ شده. رفاقت تک زنگ شده.
دلت سنگ شده. مگه بین من و تو جنگ شده.
۰۹۱۴-۳۳۲۰

☒ یک شاخه گل رز میتونه باغ من باشه و یک
دوست مثل تو میتونه دنیای من باشه.
۰۹۱۸-۲۳۱۴

☒ تو ساعت باش و من فقط به تائیه نادر هر
دقیقه ۶۰ دورت بگردم.
۰۹۱۷-۵۲۴۷

☒ اگر تمام دردهای دنیا را تر دیوان کنی،
دستت به سقف دلتنگی من نمی رسه.
۰۹۱۸-۸۷۱۲

☒ من ساز گارم، با روز گارم، از تلخیش اما
شکایتی ندارم!
۰۹۱۳-۵۵۷۱

☒ زندگی ۳ لحظه است: دیدن، بودن و خندیدن تو.
۰۹۱۲-۲۵۳۱

☒ گفتمش یار وفادار توام، گفتا بس است، من
وفاکی از تو خواهم تا وفاداری کنی؟ گفتمش شد
ارغوانی چهره ام از هجر تو، گفت میتوان با اشک
خونین چهره گلناری کنی.
۰۹۱۵-۶۶۲۱

☒ به کدامین کتاب مقدس دنیا سوگند بخورم
که از یاد عاشق واقعیات نخواهی رفت.
مرضیه مرادی از تبریز
۰۹۱۲-۰۲۱۴

☒ آسمان هفتگانه وزمین و کسانی که در آن
هستند، همگی تسیخ خدا می گویند بی گمان
بخشنده است.
۰۹۱۳-۲۳۰۰

☒ کسی که به فکر درست کردن آینده خودش
نیست نمیتونه آینده کسی باشه.
۰۹۱۹-۵۶۲۴

☒ زیباترین ستایش هائز کسی که کالستی هایمو
لغزش هایم را می داند و باز هم دوستم دارد.
۰۹۱۳-۵۸۷۴

☒ گاهی وقتها چه ساده عروسک می شویم نه
حرف می زنیم و نه شکایت می کنیم فقط احقرانه
سکوت می کنیم!
مهرناز افخمی از ساری
۰۹۱۷-۸۲۱۹

گفتگو با سحر دولتشاهی، یک سلبریتی درست و حسابی

سحر دولتشاهی از آن دست بازیگرهاست که به معنی واقعی کلمه پله پله مسیر را طی کرده. در دانشگاه ادبیات نمایشی خوانده، در تئاتر بازیگر بوده، دستیاری و مترجمی کرده، مدیر گروه بوده، در فیلم کوتاه و نیمه بلند و سریال بازی کرده، سیمرغ بلورین گرفته، از نقش دوم به اول رسیده و همین جور آرام آرام راهش را می رود و به قول خودش با کسی دعوایی ندارد. هزار امید دارد و هزار راه نرفته و مهم تر از همه هزار آرزوی خوب برای دیگران و همیشه در تلاش برای آن که از خودش انسان بهتری بسازد. در روزهایی که وارونگی هوای تهران نفس کشیدن را سخت کرده، به بهانه اکران فیلم وارونگی با او در تراس کافه موسسه «بامداد» به گفتگو نشستیم. گفتگویی که از اضطراب و نگرانی هایش شروع می شود و به آرزوی صلح با خود و هوایی تازه برای نفس کشیدن ختم می شود.



سورپرایز می شوم. گاهی فکر می کنم نکنند این آشناست و من یادم نمی آید؟ و برای همین آمده برای سلام و علیک. مدام دنبال این هستم که یک وقت دوست یا فامیل دوری نباشد و من به جانیاورده باشم! از طرفی هم یک بخشی اش ترسناک است.

■ **دقیقا چه چیزش ترسناک است؟ این که آدم ها از تو توقعاتی دارند که در حوصله تو نیست؟**

- بین من همیشه شاگردی بودم که وقتی سر کلاس انشامی خواندم صدایم آن قدر می لرزید که چند بار باید نفس می گرفتم که بتوانم ادامه بدهم. برای همین همیشه چیزی که بازیگری را برایم جذاب و راحت می کند این است که احساس می کنم آنجا دیگر من نیستم. آنجا، جایی است که در آن احساس امنیت می کنم.

■ **یعنی چی؟ چون از درون خودت بیرون نمی آید احساس امنیت می کنی؟**

- حتما که از درون خودم می آید ولی انگار قرار نیست بابت آن تصویر و آن لحظه جواب پس بدهم. وقتی به عنوان سحر دولتشاهی در جایی حاضر می شوم، خیلی همه چیز برایم سخت می شود. تازگی هادر جاهای شلوغ خیلی

■ **من اولین بار تو را در نمایش خبرهایی از تهران آیت نجفی دیدم. با امیر رضا کوهستانی آمدیم و نمایش را دیدیم. بعدش تو با امیر رضا حرف زدی و اصلا به من نگاه نکردی. این را خوب یادم هست. - واقعا؟ اصلا یادم نیست که تو آمده بودی. اولین باری که تو را دیدم، یعنی خوب یادم هست، وقتی بود که فری لیسون مدیر فستیوال Kunst festival des arts از بلژیک آمده بود ایران و می خواست چند کارگردان تئاتر را ببیند و من مترجمش بودم.**

■ **با این که با چهارشنبه سوری قدم خیلی بلندی در سینما برداشتی، بعد از آن باز هم تئاتر کار کردی.**

- هیچ وقت رابطه ام با تئاتر قطع نشد. سالی یک یا دو تئاتر کار کرده ام، به عنوان دستیار، مترجم و بازیگر و عضو ثابت گروه تئاتر «بازی» بودم. خیلی با اجراها سفر رفتیم و در فستیوال های مختلف اجرا کردم.

■ **ولی فکر می کنم با سریال مسافران خیلی شناخته شدی. بعد هم که سیمرغ گرفتی و درست و حسابی شدی یک سلبریتی! سلبریتی بودن ترسناک نیست؟**

- هنوز نمی دانم هستم یا نه. ولی هنوز گاهی که من را می شناسند، خیلی

ذره بهتر شناختش. و یک ذره اعتقاد دارم که می شود روی چیزهایی کار کرد، ولی مطمئن نیستم چقدر نتیجه گرفتیم.

■ آیا بازیگری شغل اصلی ات است؛ آن چیزی که دوست داری باشی؟

- بازیگری از بچگی برایم جذاب بود اما واقعیتش این است که من ادبیات نمایشی خوانده ام و هنوز هم بخشی از دغدغه ام نوشتن است. در دوران دانشجویی همان موقع که سر کلاس می نوشتم، از شاگردان خوب بودم یا وقتی ترجمه می کردم. خیلی غبطه می خورم اگر همچنان برای نوشتن وقت نگذارم. نوشتن همیشه پس ذهن من هست. نمی دانم باید ز مناش برسد یا مناش را برسانم؛ هنوز هم فکر می کنم یکی از شغل های ایده آل نویسنده است.

■ برای مترجمی هیچ وقت برنامه ای نداشتی؟

- دو ترجمه آماده به چاپ از زبان فرانسه دارم. یک ترجمه مشترک از یک نمایشنامه انگلیسی دارم که نصفه را کرده ام. کارهای نصفه این جور زیاد دارم که باید سر یک فرصتی بهشان برگردم، چون علاقه اش همچنان در من هست.

■ خیلی از ما مدت ها طول می کشد تا شغل اصلی مان را پیدا کنیم. تو چقدر گیج زدی تا بازیگری شد شغلت؟ چقدر بین این و آن شغل در رفت و آمد بودی؟

- خیلی. من اولش مهندسی شیمی خواندم، بعد انصراف دادم و هم زمان ادبیات نمایشی و مترجمی فرانسه خواندم اما باز یگر شدم. راستش من تا مدت ها موقع فرم پر کردن جلوی شغل اول می نوشتم دانشجوی. بعد تا مدت ها نوشتم سینماگر. اولین باری که نوشتم بازیگر، همین تازگی ها بود. هنوز هم شغل های زیادی در جهان برای من جذاب است، مثل پزشکی یا مجموعه داری هنری، ولی واقعیتش این است که من اسم این را نمی گذارم گیج زدن. اسمش را می گذارم تجربه زندگی.

می دانم که همه این در و آن در زدن ها به شغلم ربط پیدا می کند و جایی به کار می آید. مثلاً من یک دفعه مطلبی برایم جالب می شود و پی اش را می گیرم. اصولاً تحقیق و فضای آکادمیک را دوست دارم و دوست دارم همچنان درس بخوانم. آنلاین دوره هایی را می گذرانم. مثلاً تازگی ها یک دوره آنلاین theater production در دانشکده تئاتر مونپخ گذراندم. شاید کسی که در شغلش از من متمرکز تر باشد یا علاقه اش محدودتر باشد، مسیرش را سریع تر طی کند.



وحشت زده می شوم یا جلوی دوربین های عکاسی. واقعیت این است که وقتی در جمعیت حاضر می شوم و همه توجهات به سمت من می رود، آنقدر مضطرب می شوم که این اضطراب تا دو روز در من می ماند.

■ فکری نمی توانی برایش بکنی؟ هیچ چاره ای ندارد؟

- حتماً دارد. امسال سعی کردم تا جایی که می توانم اجتناب کنم و کمتر حضور پیدا کنم. واقعیتش این است که وقتی از جمعی بیرون می آیم احساس می کنم خالی شده ام. احساس می کنم دیگر چیزی ندارم. اما بالاخره من هم دوست دارم بروم تئاتر و کار همکارهایم را ببینم. باید این را حل کنم. گاهی محبت هایی که بهم می شود در دلم می نشیند. در عین حال بعضی وقت ها فکر می کنم کاش می شد واقعا کارم را می کردم و بعد در لحظه غیب می شدم و از خانه سر در می آوردم؛ حتی فاصله تئاتر تا خانه را هم طی نمی کردم!

■ چقدر از این محبت ها واقعی است؟ چقدرش از یک جور جودگی می آید؛ چیزی مربوط به زندگی شخصی ات که خیلی ربطی به تو ندارد و اتفاق هایی است که افتاده و مردم نسبت به آن کنجکاو هستند؟

- من سعی می کنم باورش کنم. این جور بی بیشتر بهم خوش می گذرد. خودت می فهمی و حسش می کنی. بعضی لحظه ها هست که احساس می کنی طرف از ته دلش می گوید که فلان فیلم را دیده و خیلی دوستش دارد و تو و کارت را دوست دارد. خیلی هم می چسبد. بعضی ها هم دوست دارند از حواشی وارد شوند.

■ تلاش می کنی که این محبوبیت را حفظ کنی؟ یعنی خودت را مجبور می کنی که حفظ کنی؟

- واقعیتش این است که از جایی فهمیدم این به قول معروف شو بیزینس قوانین خودش را دارد. تا مدت ها فکر می کردم من فقط باید کارم را خوب انجام بدهم و آدم خوبی باشم ولی نمی دانستم که خوب یا بد ضوابط و روابطی هست. تازه شروع کردم با قواعد آشنا شدن و فکر کردم باید با آنها کنار بیایم. نمی شود هر کاری که دلم می خواهد بکنم یا نکنم. تو باید به هر حال پشت فیلمت بایستی و به همین خاطر باید خیلی جاها حضور پیدا کنی. الان خیلی روزها که انرژی ندارم، حتی سعی می کنم تلفنی با کسی حرف نزنم. حس هایم خیلی رو است و خیلی وقت ها اصلاً در بر خوردهایم خیلی رو است و خیلی وقت ها اصلاً در بر خوردهایم سیاست ندارم. برای همین سعی می کنم دور باشم.

■ چیزی که من از تو یادم است، این است که تو همیشه یک کاری داشتی روی خودت انجام می دادی. مثلاً همیشه دنبال یوگا بودی یا دوره تریپی می گذراندی. از این دوره ها می گذاشتی که خب مثلاً امروز روز فکر منفی نکردن است یا چیزهایی از این دست... هنوز هم این کارها را می کنی؟

- هنوز هم از این بازی ها با خودم دارم. به نظر خودم این اصلی ترین مسیرم است. هیچ وقت متوقف نشده است. همه اش دارم کارهایی می کنم. همه اش دوست دارم در خودم یک چیزهایی کشف کنم.

■ آخرش چی؟ می خواهی به چه برسی؟

- دنبال جواب خاصی نمی گردم. تجربه جدید برایم جذاب است. دوست دارم فکر کنم آدمی هستم که خودم را توی موارد مختلف محک می زنم. به تغییر اعتقاد دارم و دلم می خواهد در ابعاد انسانی رشد کنم.

■ خودت فکر می کنی چقدر تغییر یارشد کردی؟

- فکر می کنم کردم. ماهیت من عوض نشده. شخصیتم عوض نشده. فقط یک



آسان نمی شود یاد گرفت، حس است. چیزی است که از درون می آید. -بله، واقعاً بر می گردد به خودت. خیلی عجیب است. نمی شود دروغ گفت. اگر صادق نباشی بالاخره رو می شود. آدم ها احساسش می کنند. این همان جایی است که ماندگار می شوی یا نمی شوی. آنجاست که شکیبایی در لحظاتی از بازی اش تکان دهنده است. مال روحش است، مال خودش.

■ برای رسیدن به نقش چه می کنی؟

-من می توانم بگویم که در این سال ها فضاهای خیلی متفاوتی را تجربه کرده ام که باعث شده منعطف باشم و بتوانم فضا را تشخیص بدهم؛ این که دارم با چه کارگردانی کار می کنم و در چه فضایی؟ از من چه می خواهند؟ و زبان آن فیلم و تئاتر چیست؟ می توانم اندازه بازی ام را تشخیص بدهم و در آن اندازه راهم را پیدا کنم.

تجربیات شخصی خودم را مرور می کنم. حتی اتفاق هایی را که برایم نیفتاده سعی می کنم به یک جایی از وجود خودم وصل کنم. مسیرش را پیدا کنم و این مسیر من را به آن نقش مرتبط می کند. گاهی نقش را طرف خودم می کشم و گاهی سعی می کنم من به طرفش بروم. تا مدت ها با من است. بهش فکر می کنم و سعی می کنم از چشم او نگاه کنم. حتی خوابش را می بینم و می ترسم.

■ تو هم از آن بازیگرهایی هستی که خواب می بینی پرت کرده اند روی صحنه و تو نمی دانی کجای نمایش هستی و اصلاً چه نقشی قرار است بازی کنی؟

-خواب زیاد می بینم. مثلاً خواب می بینم دیالوگم روی صحنه یاد نمی آید! بامزه است. به کار که نزدیک می شوم یاد در پروسه تولید که هستم، از این خواب ها زیاد می بینم.

■ نقشی بوده که در تئاتر یا سینما دلت بخواهد بازی کنی؟

-خیلی دوست دارم کاراکترهای متفاوتی بازی کنم. مثلاً بازی نقش کاستا فیوره با آن گریم سنگین و لباس در نمایش تن تن و راز قصر مونداس خیلی لذت بردم چون همیشه این کاراکتر را دوست داشتم. بازی در آن نقش برای من مثل یک جور تریپ عمل کرد. جسارتی که درش بود. همیشه در حسرت این هستم که چیز دیگری جز آنچه تا به حال بوده ام از من خواسته شود. این حرفم شاید به خاطر فضای فیلمنامه هایی است که در سال گذشته خوانده ام؛ خیلی دلم می خواهد که حتی در ورژن کاملاً هالیوودی نقش یک ورزشکار را که قهرمان می شود بازی کنم. نقش آدمی که از پس چیزی بر می آید.

الان کاملاً طرفدار پایان خوش هستم. طرفدار کمدی رمانتیکم. دلم می خواهد اتفاق های خوب برای آدم ها بیفتد. دلم می خواهد وقتی فیلمنامه را می خوانم حال خودم خوب باشد. بازی اش هم که می کنم حالم خوب باشد و حال خوب به آدم ها بدهم. از یکسری فضاهای شبیه به زندگی که در آن هستیم، خسته شدم. مگر چند جور متفاوت می شود آنها را بازی کرد؟ دلم می خواهد آن چیزی را بازی کنم که به خاطرش عاشق سینما شدم، این که جادو داشته باشد. آن تیمی که منتظری ببازند اما آخر فیلم می برند، مثل فیلم های دیزنی. فضای انیمیشنی مثل «زوتوپیا» خیلی من را درگیر می کند. این تغییر و این حال و هوای جدید، دارد برای من آرزو می شود.

■ هیچ وقت فکر نکردی برای خودت نقش بنویسی؟

-خیلی زیاد. فکر کردم خودم باید دست به کار شوم! همیشه سعی می کنم تا جایی که از من خواسته می شود و تا جایی که اجازه می دهند بهم، چیزهایی به نقشی که بازی می کنم اضافه کنم، ولی سوازی آن، به این فکر می کنم که اصلاً مسیر را برعکس بروم. آن چیزهایی را که آرزویم است، خودم بنویسم.

■ تا به حال اشتباه کرده ای؟ بزرگ ترین اشتباه زندگی ات؟

■ برای من، تو منظم تر از تصویری هستی که ما از یک بازیگر داریم. بازیگرهای ما به خصوص در سینما بیشتر خودشان را رها می کنند. ولی تو بیشتر از اینها به نظم اعتقاد داری. برنامه ریزی و کنترل می کنی. نمونه اش همین گفتگو که برای این که قرارمان را تنظیم کنیم چند بار به من زنگ زد؛ کاری که من ندیدم بازیگری بکند. همیشه باید دنبال بازیگرها راه بیفتی. صد بار تلفن کنی تا بالاخره یک قرار بگذارند.

-بله، به نظم و برنامه ریزی اعتقاد دارم. به این که برنامه ریزی کنم برای یاد گرفتن چیزهای جدید. حالا این که آنها چقدر در مسیر کارم است، چقدر نیستم، نمی دانم. هنوز از خودم چیزهای دیگری هم می خواهم. این جاه طلبی در من هست. آرزوهایم اینجا تمام نشده.

■ پس اگر به گذشته نگاه کنی تصور نمی کنی که زمانت هدر رفته؟ -هدر ندادم. من آن جور می بودم که بودم. بعضی وقت ها فکر می کنم بهتر بود اگر جسور تر بودم. بهتر بود اگر با اعتماد به نفس بیشتری این مسیر را شروع و طی می کردم و به خودم مطمئن تر بودم.

■ برای بازی ات در سینما و تئاتر الگویی داری؟

-فیلم های زیادی می بینم و لحظات خوب بازی بازیگرها خیلی روی من تاثیر می گذارد اما این که بخواهم آدم خاصی را دنبال کنم، نه. خیلی درباره بازیگرهای مورد علاقه ام و برنامه های زندگی شان می خوانم. مثلاً تازگی خواندم که خانم مریل استریپ وقت هایی که سر کار نیست، نمایشنامه هایی را انتخاب می کند و چیزی حدود شش تا هفت ساعت جلوی آینه تمرین می کند.

همیشه سوالم بوده که بازیگرها در زمان هایی که سر کار نیستند چطوری خودشان را آماده نگه می دارند، به نتایجی هم رسیده ام. با خواندن و یوگا کردن و چیزهایی مثل اینها سعی می کنم دسترسی به احساساتم را آسان تر کنم. چند وقتی است که بیشتر به این فکر می کنم که چه می شود که تو به یک نفر احساس سمپاتی پیدا کنی. فقط این نیست که او چقدر بازیگر خوبی است. سوازی حواشی، بازیگرهایی هستند که به دل آدم ها راه پیدا می کنند.

■ فکر می کنی دلیلش چیست؟

-فکر می کنم این جنس خود آدم هاست و خیلی اکتسابی نیست.

■ من تصورم این است که در هنر هر چقدر خالص تر و آدم درست تری باشی، بازیگر بهتری هستی. مثل شکیبایی که آدم بزرگی هم بود. می گفت تکنیک را در یک ساعت می توانی یاد بگیری، چیزی که

- اشتباه زیاد کرده‌ام، اما به خاطر این که ریسک‌پذیری بالایی ندارم، خیلی کج دار و مرویز پیش رفتم. آن قدر ترس از اشتباه داشته‌ام که سعی کرده‌ام اشتباه کنم. اشتباه کرده‌ام ولی نه اشتباهی که نتوانم خودم را ببخشم.

■ پس در ارزیابی کلی از وضعیتت راضی هستی؟

- از خودم توقعاتی داشته‌ام که برآورده نشده ولی از خودم است. مشکلی با کسی ندارم. مشکلی با این که فلان چیز شناس من نشد یا... ندارم، خیلی عجیب است اما بهترین اتفاق‌ها آنجایی می‌افتد که من تلاش زیادی برایش نکرده‌ام. خودشان سراغم می‌آیند. روی هم رفته این بحث انتخاب شدن و انتخاب کردن توی این شغل هست دیگر، ولی من فکر می‌کنم که خود کاراکتر آدم‌ها موثر است توی اتفاق‌ها و انتخاب‌ها.

■ و توی همین انتخاب‌ها تو جزو آنهایی هستی که سعی می‌کنی نقش خوب را انتخاب کنی. خیلی برایت فرق نمی‌کند که نقش اول باشی یا دوم.

- بله، واقعا سعی کردم این طوری باشد. واقعا هم یک خودخواهی‌هایی وجود دارد. در بازیگری که من خیلی سعی می‌کنم حواسم را بهش جمع کنم. حتما یک تأثیراتی دارد این اندازه‌ها و میزان دیده شدن، ولی راستش را بخواهی من درگیرش نمی‌شوم. چون بعضی وقت‌ها تو توی یک سکانس هستی برای این که پاس گل بدهی، چه نقش اول باشی، چه دوم فرقی نمی‌کند. به نظرم باید تشخیص بدهی که جایب کجاست و در هر لحظه چه کسی قرار است چقدر دیده شود.

■ چقدر از بیرون به خودت نگاه می‌کنی موقع بازیگری؟

- خیلی نگاه می‌کردم و از این جهت داشتم ضربه هم می‌خوردم ولی تمرین کرده‌ام که کمتر این کار را بکنم. تا قبل شروع کار همه چیز را باید سنجیده و آنالیز کرده باشم ولی توی لحظه‌ای که دارد اتفاق می‌افتد برای خودم خیلی بهتر است اگر از بیرون نگاهش نکنم و توی خود لحظه باشم.

■ چه چیزی در حال حاضر حالت را خوب می‌کند؟

- کار خوب. فرقی نمی‌کند تئاتر باشد یا فیلم. مثل اعتیاد است. آن لحظه بازیگری یک بار برایت اتفاق می‌افتد و توده سال کار می‌کنی که باز آن لحظه اتفاق بیفتد. شاید واقعا ده سال دفعات کمی این اتفاق بیفتد. خیلی وقت‌ها مثل این صندلی که توی کادراست تو هم صرفا توی کادری. آن لحظه مال تو نیست. ولی یکهو لحظاتی هست که مال تو می‌شود و آن قدر لذت بخش و عجیب و باشکوه است، آن قدر یکی می‌شوی با همه اطرافت که هی می‌روی تا آن را باز تجربه کنی.

■ ویژگی این لحظه چیست؟ از خودت رها می‌شوی؟

- لحظه خلق است. لحظه‌ای که تو فکر می‌کنی همه چیز درست است. همه سلول‌ها درست است. همه حس‌ها درست است. همه چیز به موقع و سر جاست. شاید نتوانم درست تعریفش کنم. مثلا در تئاتری توی همان تجربه مشترکی که با امیر رضا کوهستانی داشتیم من یک لحظه دارم که همیشه بهش فکر می‌کنم.

■ آنجا که با خواهرت حرف می‌زنی؟

- خواهرم مرده است و من رو به تماشاچی می‌گویم: «من خواهرم رو دوست داشتم». فقط این جمله را می‌گویم. همیشه با خودم فکر می‌کنم وقتی همه چیز دارد درست پیش می‌رود، وقتی تو سر جای هستی به لحاظ متن، به لحاظ کارگردانی و درک درستی از آن لحظه داری، پنجاه درصد ماجرا رفته جلو و دیگر فقط مانده یک ذره باهوش باشی؛ و خوب برای این لحظه‌ها دلم

می‌رود. برای این لحظه‌هاست که اصلا بازیگرم. یا در سکانس پایانی فیلم «شکاف» است که یکهو فکر می‌کنم من بازیگرم و هیچ شغل دیگری نمی‌خواهم داشته باشم. [می‌خندد]

■ چه چیزی حالت را بد می‌کند؟

- مناسبات یک چیزهایی را نمی‌فهمم. هنوز در این سن نمی‌فهمم مثلا آن لحظه تصمیم درست چیست، حرف درست چه بوده که من باید می‌زدم و نزدم. این سوء تفاهم‌ها، این پیچیدگی روابط آدم‌ها، اینها خیلی حال من را بد می‌کند. خیلی دوست داشتم که این قدر همه چیز پیچیده نبود. سراسر بود همه چیز. خیلی دلم می‌خواست لزومی نداشت اصلا با خیلی‌ها وارد دیالوگ شوم. دوست داشتم همدیگر را راحت تر می‌فهمیدیم. به جای این که این قدر توضیح بدهیم خودمان را. یا توجیه کنیم.

■ چه چیزی می‌ترساندت؟

- اشتباه کردن و آینده، وقتی خیلی بهش فکر می‌کنم.

■ یادم می‌آید خیلی قبل تره‌های گفتمی تنهایی هم از آن چیزهایی است که نمی‌توانی باهاش کنار بیایی.

- [می‌خندد] آره، یادم است تو همیشه می‌گفتمی تنهایی را دوست داری و من می‌گفتم نه من نمی‌توانم. واقعیت این است که من وقتی با تنهایی مواجه شدم پیدایش کردم و الان برایم خیلی لذت بخش است. الان اگر نداشته باشمش خل می‌شوم.

■ این که فرصت داشته باشی با خودت باشی. پس تو هم الان...

- بله الان مشکلی ندارم. [می‌خندد] حرف هامان کم کم دارد شبیه روانکاو می‌شود.

■ من هیچ وقت از تو نشنیدم بگویی «بدترین»، «بهترین». به «ترین» اعتقاد داری اصلا؟

- نه. همه چیز برایم خیلی نسبی است. همه جهان برایم نسبی است. متر و معیار مشخصی ندارم که همه چیز را با آن بسنجم.

■ این یک کم‌آینده را ترسناک می‌کند.

- شاید. شاید مال همان است که از آینده می‌ترم. ولی فکر می‌کنم این جوری منعطف تر هستم و راحت تر می‌توانم اتفاق‌ها را بپذیرم و کمتر حکم صادر کنم. شاید هم یک چیزی توی من هست که دوست دارم همین قدر انعطاف پذیر باشم نسبت به جریانات.



است که دارد می افتد و از پذیرفتن و انجام آن ناگزیریم. این که فضای مجازی رانفی کنی و از آن کنار بکشی، معنایش این نیست که وجود ندارد. آن دارد کار خودش را می کند و تو فقط داری فرصت شناخت آن را از دست می دهی.

■ مشکل من این است که وقتی منتقدی یک صفحه نقد می نویسد، تومی خوانی و بر اساس تحلیل طرف تصمیم می گیری که آیا این فیلم یا کتاب خوب است یا بد. لزوما حرف های او را کامل قبول نمی کنی. اما وقتی در دو - سه خط نوشته می شود، مثل جایزه های خیلی از جشنواره هاست که چند نفر آدم تصمیم می گیرند این آدم جایزه را بگیرد و آن یکی نگیرد. بعد عده زیادی پشت آن آدم راه مین افتند در حالی که شاید آن آدم اصلا آن جایگاه را نداشته باشد.

- متوجهم. اما از طرفی هم فکر می کنم که این اتفاق دارد می افتد. چه تو جزو آن باشی، چه نباشی. این که محدودیت کلمه وجود دارد. آدم ها دیگر یک صفحه نمی خوانند. خیلی هم عجیب است اما در چهار خط تصمیم می گیرند. پس ما باید فرمولی پیدا کنیم که در چهار خط بهتر از خودمان دفع کنیم. یادار سی کلمه مانیفست مان را دقیق تر بگویم. تو از صبح می نشینی، این صفحه را بالا پایین می کنی و با حجم وسیعی از اطلاعات مواجه می شوی که خوب جنس تمرکزت را عوض می کند. فیلم های یک دقیقه ای، جمله های کوتاه و... آدم باید با این شیوه آشنا باشد که بتواند از پشش بر بیاید.

■ مسئله ای که این روزها به آن فکر می کنی چیست؟ من خیلی به آلودگی هوا، به «وارونگی» فکر می کنم. تو چطور؟

- من هم به وارونگی فکر می کنم... بگویم که من فیلم «وارونگی» را خیلی دوست دارم. برای من خیلی بازی سختی بوده، ریزه کاری زیادی داشت. بازی اش روی مرز باریکی بود. نگه داشتن اندازه اش خیلی سخت بود. من حرف فیلم را هم دوست دارم. سادگی و بدون جنجال بودنش را دوست دارم. این که اتفاق های عجیبی در آن نمی افتد، کشمکش های غریبی ندارد.

■ تجربه کار با بهنام بهزادی چطور بود؟

- یک ذره دیکتاتور است که برای من خیلی خوب بود. خیلی به من سخت گرفت. من هم خودم را آماده کرده بودم که کاری را که او می خواهد انجام بدهم. خودش به این کار اکثر نیلوفر یک دل بستگی داشت. برای همین خیلی دقیق می دانست چه جور آدمی است. کار من فقط این بود که خوب گوش بدهم. تمام تلاشم را می کردم. یک جور دقتی داشت که من خیلی کیف می کردم که دارد با این دقت چیزی را که می خواهد پیدامی کند. مثلا خیلی جاها بیشتر بازی می کردم، نه به معنای خیلی غلو شده، بلکه در ابعادی خارج از ابعاد فیلم. ولی خوب برای من لحظه مهمی بود در بازی ام که او آن را نمی خواست. و تو خیلی باید از خود خواهی ات کم می کردی تا به چیزی که او می خواست نزدیک شوی. الان می فهمم که چقدر کمک کرد به این که چهره متفاوتی از خودم ببینم.

■ و در آخر به هنر جویانت در مدرسه بازیگری چه درس می دهی؟ کلاس تو چه کمکی به آنها می کند؟

- اسم کلاس من «بازی های خلاق» است. اوایل فکر می کردم کمکی نمی کنم ولی پایان ترم قبل که بچه ها اجراهای تک نفره انجام دادند دیدم در مقایسه با روز اولی که آمده بودند، پروسه عجیبی را طی کرده اند. همه آنها بلا استثنا با اعتماد به نفس تر شده اند، راحت تر حرف می زنند، قشنگ تر راه می روند. برای من خیلی مهم بود که خودشان را بیشتر دوست داشته باشند. مهم نیست که بعدها چه شغلی داشته باشند چون در هر شغلی که باشند، این صلحی که بتوانند با خودشان داشته باشند، بهشان کمک می کند. این که خودشان را دوست داشته باشند، این که کیف کنند... من سعی کردم روی اینها کار کنم.



■ این انعطاف پذیری باعث نمی شود بترسی که اشتباه کنی یا چیزی را از دست بدهی؟

- نه. چون به هر حال به یک چیزی اعتماد دارم و آن حال و هوایم است. همیشه به حس خودم بیشتر از هر چیزی رجوع می کنم.

■ چطور با فضای مجازی کنار می آیی؟ می پرسم چون می بینم حضور داری. مشکلی نداری با آن؟ هیچ وقت فکر نکردی از این فضا بکنی؟

- نه. فکر می کنم باید تحملش کنم. جزو همان قواعد بازی است که گفتم. بله چرا، از بعضی حرف ها ناراحت می شوم ولی خوب حجمش این قدر زیاد است که تاثیرش کم می شود به تدریج. فکر می کنم قبلا آدم ها را راجع بهمان هر فکری می کردند نمی شنیدیم، زندگی مان را می کردیم. الان متاسفانه می شنویم.

■ ولی این قضاوت همیشه بوده به هر حال.

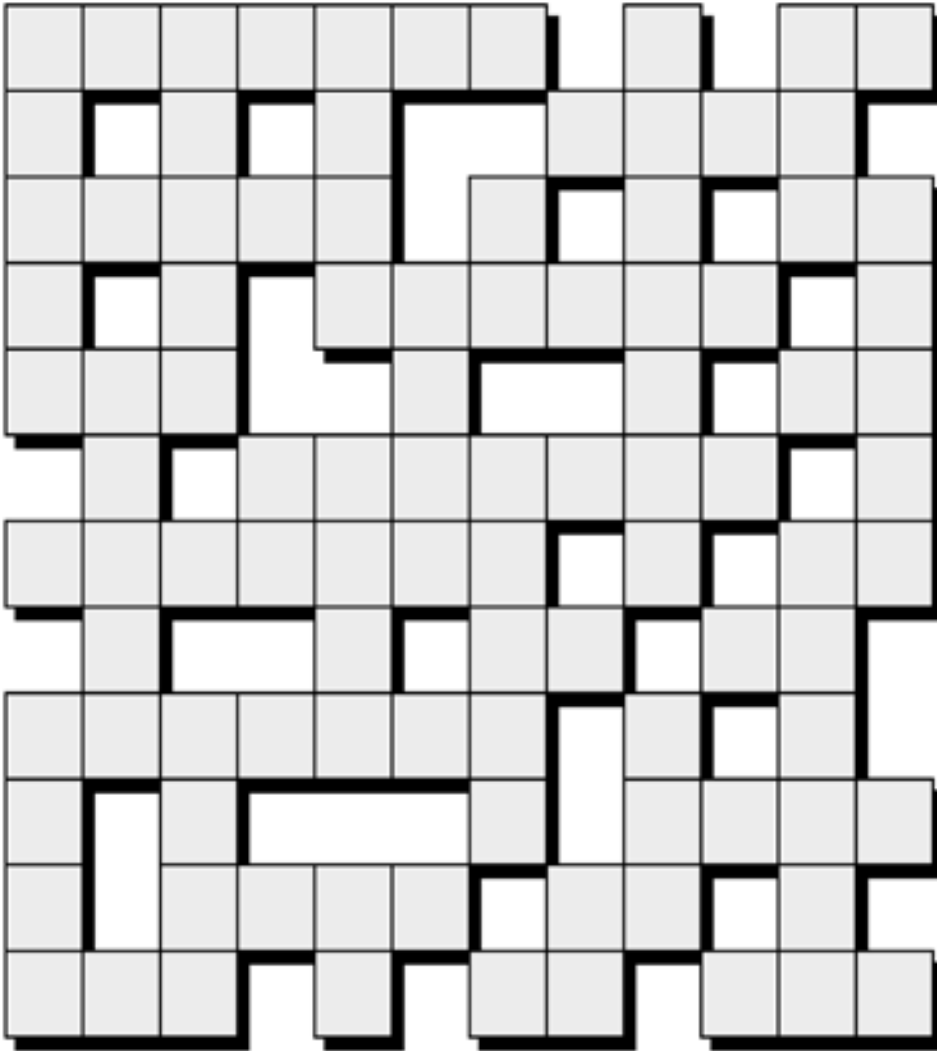
- همیشه بوده، ولی الان یک تریبونی دارند که بگویندش. به نظر من بد هم نیست و شاید لازم است که همه اینها را بگویند که یک ذره برای شان عادی شود. همان طور که ما همه آنها را می شنویم تا برای مان عادی شود. شبیه یک باز خورد رسمی نیست برای من.

■ قضاوت دو - سه خطی است. چه در مورد زندگی خصوصی چه مسائل هنری. الان خیلی از منتقد های ما نقد نمی نویسند بلکه در دو - سه خط در یکی از این رسانه های مجازی تکلیف یک فیلم را روشن می کنند و متاسفانه تاثیر زیادی هم می گذارند.

- آره الان دیگر هیچ کدام از این رسانه هایی که برای تبلیغات وجود دارد، یا نقدها، به اندازه تبلیغ خود مردم تاثیر ندارد. این مسئله باید پیش برود و به سطح آگاه تری برسد. من دیده ام که آدم ها به هم می گویند این تاثیر را ببینیم. این تاثیر را ببینیم. این فیلم را ببینیم، این فیلم را ببینیم. الان در دنیا توئیت برای فروش یک فیلم، خیلی مهم تر از هر رسانه دیگر است. این جو کمتر تخصصی است. قدیم این انتخاب ها با تخصص انجام می شد ولی اتفاقی

جدول درهم

کلمات داده شده را با استفاده از حروف راهنما درون جدول قرار دهید تا جدول کامل شود.



۲ حرفی:

رج - جم - کم - ای - شت -
چک - یا - هل - دب - گر -
شب - بک

۳ حرفی:

مهد - ایه - اهر - ریو - ممر

۴ حرفی:

هالو - نگاه - ابهر - منکر - زاله
- وراي - ایمن - نرمه

۵ حرفی:

ماسوا - مالمو - یگانه - روستا -
پریام - گرداب

۶ حرفی:

کارتون

۷ حرفی:

کارگاه - اکباتان - تاسماتی - ماه
نامه - ایرانیت - کشاورزی

سودوکو



برای حل این سرگرمی باید با استفاده از اعداد راهنمای درون جدول اعداد (۱ تا ۶) را درون این تقسیم بندی ها که با خطوط پر رنگ مشخص هستند و همینطور ردیف های افقی و عمودی قرار دهید .

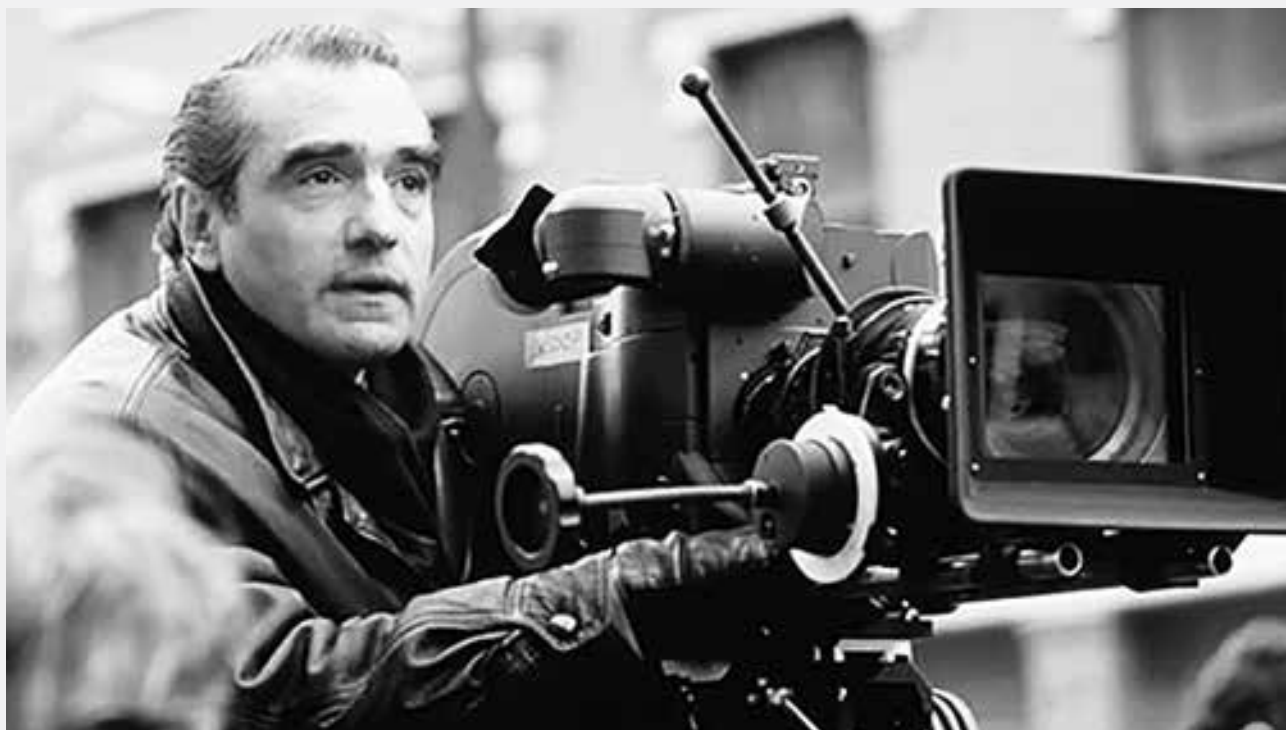
					۱
				۲	
			۱		
		۵			
	۴				
۶					

۳					
	۲				
		۳			
			۵		
				۶	
					۱

					۲
				۴	
			۲		
		۲			
	۲				
۳					

مارتین اسکورسیزی؛ گنگستر دنیای سینما

در محله «کوئینز» شهر نیویورک متولد شد؛ درست در زمانی که نیویورک محل مافیا و جنایت کاران مختلف به شمار می‌رفت و پاتوق ایتالیایی‌های خلاف کار، محله‌های دوران کودکی او به حساب می‌آمد. همین باعث شده که همیشه رگه‌هایی از مافیا و گانگستر هادر شخصیت و روحیات اسکورسیزی باقی بماند و موجب ساخت آثاری فوق‌العاده همانند «رفقای خوب» (Goodfellas) شود. در ادامه با زندگی‌نامه‌ی «مارتین اسکورسیزی» (Martin Scorsese) کارگردان و فیلمنامه‌نویس بزرگ هالیوود همراه باشید.



بر ادامه ریش تراشی، زخم‌های زیادی به خود وارد می‌کند و در نهایت با تیغ، گلو و گردن‌اش را می‌برد. خون این مرد که روی بدن او در ادامه روی زمین می‌ریزد، پایان‌بندی فیلم رارقم می‌زند. این فیلم نمادین، کنایه‌ای از مداخله آمریکا در جنگ ویتنام بوده، به همین دلیل به آن نام «ویتنام ۶۷» هم داده بودند.

مارتین با این فیلم کوتاه، نوید آینده‌ای روشن در فیلمسازی‌اش را داده بود. او در سال ۱۹۶۷ اولین فیلم بلند خود را با نام «چه کسی در اتاقم را می‌زند» (Who's That Knocking at My Door) که در واقع برای پایان‌نامه‌ی خود نوشته بود، ساخت. این فیلم دارای سبک کاری و مضمون مورد علاقه‌ی مارتین بود که بعدها در اولین فیلم مهم او یعنی «خیابان‌های پایین شهر» (Mean Streets) شاهد ادامه دادن آن بودیم. در همین دوران، مارتین به عنوان یکی از تدوین‌گران «وودستاک» (Woodstock) مشغول به کار و در آنجا با کارگردان «جان کاساوتیس» آشنا شد.

مارتین همیشه به عنوان دوست و شاگرد کاساوتیس شناخته می‌شد. بعد از گذشت ۵ سال، مارتین با ساخت فیلمی به نام «واگن باری برتا» (Boxcar Bertha) با تهیه‌کنندگی «راجر کورمن»، به صورت حرفه‌ای وارد دنیای سینما شد. «واگن باری برتا» با اینکه فیلم مهمی در کارنامه اسکورسیزی به حساب نمی‌آید، اما به او کمک شایانی کرد تا به عالم سینما معرفی شود و بتواند به ساخت دنیای سینمایی‌اش بپردازد. بعد از این فیلم، اسکورسیزی از کورمن جدا شد تا بتواند سینمای خودش را به نمایش بگذارد که نتیجه‌ی آن ساخت یکی از مهم‌ترین و بهترین فیلم‌هایش یعنی «خیابان‌های پایین

مارتین اسکورسیزی در ۱۷ نوامبر ۱۹۴۲ در شهر نیویورک به دنیا آمد. پدر او «چارلز» و مادرش «کاترین» نام داشتند و این دو در صنعت پوشاک مشغول به کار بودند. مارتین که تنها فرزند خانواده بود، در کودکی به دلیل مبتلا بودن به بیماری آسم بیشتر وقت خود را در خانه سپری می‌کرد. در همین دوران، حضور در کلیسا و دین‌داری وجه اصلی زندگی او را تشکیل می‌دادند؛ حتی این باعث شده بود که مارتین تصمیم بگیرد به یک کشیش تبدیل شود. اما در دوران نوجوانی با سینما رفتن به همراه پدرش، مسیر زندگی‌اش عوض شد و سینما جایگاه ویژه‌ای در رویاپردازی‌های وی پیدا کرد. از همین جهت، او کشیش شدن را کنار گذاشت و بلافاصله از مدرسه علوم مذهبی به دانشگاه فیلمسازی نیویورک رفت.

بعد از دریافت مدرک لیسانس کارگردانی سینما، در سال ۱۹۶۳ از دانشگاه نیویورک فارغ‌التحصیل شد. او همچنان می‌خواست به تحصیل ادامه دهد اما قبل از اینکه بتواند وارد دوره‌ی فوق لیسانس شود، مجبور شد که به خدمت سربازی برود و به عنوان نیروی دریایی در جنگ ویتنام شرکت کند؛ این موضوع هم در نهایت به زخمی و مجروح شدن او منجر شد. بعد از این دوره، مارتین موفق شد تا در مقطع فوق لیسانس در همان دانشگاه تحصیل کند که در همین دوران شروع به ساخت فیلم‌های کوتاه هم کرد.

از میان این فیلم‌ها که با توجه بسیار زیادی هم روبرو شدند، «ریش تراشی بزرگ» (The Big Shave) که تنها ۶ دقیقه بود و در سال ۱۹۶۷ ساخته شد، شهرت بیشتری پیدا کرد. این فیلم کوتاه داستان مردی را روایت می‌کند که وارد حمام شده و می‌خواهد ریش‌های خود را بتراشد. این مرد با اصرار

شهر» بود.

اسکور سیزی برای ساخت «خیابان‌های پایین شهر» به دنبال بازیگر می‌گشت. «برایان دی پالما»، «رابرت دنیرو» را به او معرفی کرد و از همان‌جا دوره همکاری فوق‌العاده دنیرو و اسکور سیزی آغاز شد. همه‌ی سینما دوستان و طرفداران اسکور سیزی، خود را مدیون دی پالما می‌دانند، چون وی با معرفی دنیرو توانست همکاری بی‌نظیر و طولانی مدت این دو زوج هنری (اسکور سیزی و دنیرو) را رقم بزند. رابرت دنیرو در تعداد زیادی از ساخته‌های اسکور سیزی حضور داشته است. او تا به حال در ۸ فیلم این کارگردان به ایفای نقش پرداخته که آثار بزرگی همانند «راننده تاکسی» (Taxi Driver)، «گاو خشمگین» (Raging Bull) و «رفقای خوب» را می‌توان از میان آن‌ها نام برد.

اسکور سیزی به فعالیت خود ادامه داد و فیلم‌های موفق‌تری همانند «هوانورد» (The Aviator)، «رفتگان» (The Departed)، «هوگو» (Hugo) و «گرگ وال استریت» (The Wolf of Wall Street) را ساخت که توانستند نقدها و امتیازات خوبی دریافت کنند و این فیلم‌ها جوایزی را هم برای او در پی داشت. فیلم «رفتگان» که از بازیگران خیلی خوبی همانند «جک نیکلسون»، «لئوناردو دی‌کاپریو»، «مت دی‌مون» و «مارک والبرگ» بهره برده بود، تنها اسکار مارتین اسکور سیزی را به ارمان آورد و توانست بهترین فیلم سال هم لقب بگیرد.

یکی از ویژگی‌های این کارگردان، توانایی بالای او در ساخت سبک‌ها و ژانرهای مختلف است. حتی گاهی با ترکیب چند ژانر، فیلمی‌های شگفت‌انگیزی ساخته که توسط همگان مورد ستایش قرار گرفته‌اند. برای مثال در ژانر جنایی، شاهد آثاری همانند «راننده تاکسی» و «تنگه وحشت» (Cape Fear) هستیم. برای ژانر کمدی سیاه هم می‌توان به فیلم‌های «سلطان کمدی» (The King of Comedy)، «پس از ساعات اداری» (After Hours) و «گرگ وال استریت» اشاره کرد. همچنین در ژانر ورزشی و تاریخی هم به ترتیب فیلم‌های «گاو خشمگین» و «آخرین وسوسه مسیح» (The Last Temptation of Christ) را می‌توان نام برد. پس همانطور که گفته شد، مارتین اسکور سیزی در هر سبک و ژانری که بخواهد، می‌تواند به ساخت فیلم بپردازد و نقدهای منتقدین و تحسین مخاطبان را برای خود به‌ارمغان بیاورد.

نگاهی به برخی از مهمترین آثار مارتین اسکور سیزی خیابان‌های پایین شهر

این فیلم مارتین اسکور سیزی را به عنوان یکی از بااستعدادهای دنیای سینما در دهه ۷۰ میلادی معرفی کرد. منتقدان زیادی از این فیلم تعریف و تمجید کردند و آن را قدم بزرگی برای اسکور سیزی خواندند. «خیابان‌های پایین شهر» دارای همان سبک کاری ویژه اسکور سیزی، یعنی خشونت و جنایت، فضای تاریک و گرفته، حال و هوای مافیای گانگسترها، و نشان دادن چهره‌ای خشن از شهر نیویورک بود. مهم‌ترین نکته درباره‌ی این فیلم همانطور که قبلاً هم اشاره کردیم، آشنایی اسکور سیزی و دنیرو، و دگرگون کردن جهان سینما است.

راننده تاکسی

راننده تاکسی یکی از به یاد ماندنی‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما و یکی از محبوب‌ترین فیلم‌ها از دیدگاه منتقدان است. شیوه کارگردانی اسکور سیزی در این فیلم، یعنی استفاده از کات‌های پرشی، نورپردازی‌های اکسپرسیونیستی و استفاده از صحنه‌های آهسته برای به تصویر کشیدن حالت‌های روحی شخصیت‌ها تا به حال مورد تقدیر زیادی قرار گرفته است. حدود ۵ سال بعد از راننده تاکسی، این فیلم دوباره بر سر زبان‌ها افتاد و جنجالی به پا کرد؛ یعنی درست در زمانی که «جان هینکلی» توطئه‌ی ترور رییس جمهور «دونالد ریگان» را ترتیب داد و دلیل آن را هم تأثیر عمیق فیلم راننده تاکسی دانست.

این فیلم توانست در چهار رشته نامزد دریافت اسکار شود، اما برنده‌ی آن نبود و در عوض نخل طلای جشنواره کن توانست نام مارتین اسکور سیزی را بر سر زبان‌ها اندازد.

گاو خشمگین

اسکور سیزی برای مدتی دچار اعتیاد به الکل و کوکائین شده بود. به باور خیلی‌ها رابرت دنیرو تأثیر زیادی در متقاعد کردن او برای ترک کوکائین و همچنین ساخت یکی از بهترین فیلم‌هایش یعنی «گاو خشمگین» داشت. اسکور سیزی تمام انرژی خود را صرف کرد تا یک بیوگرافی از قهرمان «جیک لاموتا» بسازد. گاو خشمگین که اولین فیلم زندگی‌نامه‌ای فوق‌العاده‌ای به کارگردانی اسکور سیزی در سال ۱۹۸۰ بود، توانست به یکی دیگر از ماندگارترین ساخته‌های اسکور سیزی تبدیل شود و علاوه بر این به عنوان یکی از بهترین فیلم‌های دهه ۸۰ میلادی لقب بگیرد. این فیلم نامزد دریافت ۸ جایزه اسکار شد که از میان آنها، رابرت دنیرو برای بهترین بازیگر مرد و «تلما شون میکر» برای بهترین تدوین برنده شدند. مارتین اسکور سیزی هم برای اولین بار نامزد دریافت اسکار در شاخه بهترین کارگردانی شده بود اما نتوانست آن را دریافت کند. گاو خشمگین اوج هنر اسکور سیزی در ترویج سبک خاص کارگردانی‌اش بود و به عنوان یکی از هنری‌ترین و بهترین فیلم‌های تاریخ ورزشی سینما از آن یاد می‌شود.

سلطان کمدی

سلطان کمدی یک هجویه‌ی تیره و تار درباره‌ی رسانه و شهرت بوده که کاملاً با فیلم‌های هیجان‌انگیزی که اسکور سیزی تا به حال ساخته بود، فرق داشت. این فیلم دارای نماهای ساکن و برداشتهایی طولانی بود و با سبک کاری اسکور سیزی که تا کنون از او دیده بودیم تفاوت داشته و از شور و نشاط کمتری برخوردار بود. سلطان کمدی با این که مورد ستایش منتقدان قرار گرفت اما در فروش وضعیت خوبی نداشت. کارگردانان زیادی هم از جمله «آکیرا کوروساوا» و «ویم وندرس» به تحسین فیلم پرداختند و آن را جزو بهترین فیلم‌های عمرشان نام برده‌اند.



باز هم نتوانست برنده‌ی آن باشد. اگر چه در همان سال، اسکور سیزی در مراسم جوایز بفتا توانست رکورد بزند و برنده‌ی سه جایزه در شاخه‌های بهترین فیلم، بهترین کارگردانی و بهترین فیلمنامه برای رفقای خوب شود.

کازینو

«کازینو» (Casino) یک فیلم خشن و پرخرج بود. اسکور سیزی با ساخت این فیلم خشن گانگستری طرفداران خود را حسابی راضی کرد. کازینو نظرات تقریباً متفاوتی را به دنبال داشت و بیشتر انتقادات هم مربوط به شباهت سبکی آن با فیلم رفقای خوب بود. این فیلم را می‌توان از خشن‌ترین و از هم گسیخته‌ترین ساخته‌های اسکور سیزی دانست. این فیلم شلوغ و پر رفت‌وآمد تقریباً یک اثر گانگستری نسبتاً قوی محسوب می‌شود که نشان می‌دهد گرچه باز هم شاهد سبک تکراری و همیشگی اسکور سیزی هستیم اما هرگز با فیلم و داستانی خسته کننده روبه‌رو نخواهیم بود. کازینو با اینکه نتوانست برای اسکور سیزی نامزدی در اسکار را به همراه داشته باشد اما توانست سطح بازیگران فیلم‌های این کارگردان را برای بار دیگر با توجه به نامزد شدن «شارون استون» برای اسکار بالا ببرد.

دار و دسته‌های نیویورکی

اسکور سیزی در سال ۱۹۹۹ مستندی درباره‌ی سینمای ایتالیا، با نام «گشت و گذار من در ایتالیا» ساخت. این مستند تاثیر کاملاً مشخصی بر روی فیلم بعدی او یعنی «دار و دسته‌های نیویورکی» (Gangs of New York) داشت. دار و دسته‌های نیویورکی که درباره‌ی نیویورک در قرن نوزدهم است، تقریباً بزرگترین و وابسته‌ترین فیلم اسکور سیزی به جریان اصلی سینمای هالیوود بوده که با بودجه‌ی ۱۰۰ میلیون دلاری در سال ۲۰۰۲ اکران شد. موضوعات اصلی این فیلم دقیقاً مطابق علایق همیشگی اسکور سیزی یعنی نیویورک، خشونت و تفاوت‌های نژادی که موجب تفاوت‌های فرهنگی شده، هستند. ابتدا قرار بود این فیلم در ۲۰۰۱ اکران شود اما مراحل آماده‌سازی فیلم تا اوایل ۲۰۰۲ طول کشید و استودیو اکران فیلم را تا اواخر ۲۰۰۲ به تعویق انداخت تا شانس حضور دار و دسته‌های نیویورکی در مراسم اسکار بالا برود.

این فیلم نامزد ۱۰ جایزه اسکار از جمله بهترین فیلم، بهترین کارگردانی و بهترین بازیگر (دنیل دی-لوئیس) شد. برخلاف انتظارها، هیچ‌یک از این جوایز نصیب فیلم نشد و عده‌ای مسائل اجتماعی و سیاسی را علت آن می‌دانستند؛ اما با این حال، این فیلم توانست جایزه گلدن گلوب را برای اسکور سیزی به همراه داشته باشد. یکی از نکات مهم در این فیلم، آغاز همکاری اسکور سیزی و لئوناردو دی کاپریو بود که می‌توان از او به عنوان رابرت دنیروی جدید یاد کرد. البته به دلیل حضور دی-لوئیس و ایفای نقش ماندگار او، خیلی‌ها متوجه هنر‌نمایی زیبای دی کاپریو نشدند و حتی عده‌ای از آن خرده می‌گرفتند.

هوانورد

هوانورد یک فیلم پرخرج و زندگی‌نامه‌ای دیگر از اسکور سیزی درباره‌ی سرگذشت کارگردان، تهیه‌کننده و پیشگام صنعت هوانوردی یعنی «هوانورد هیوز» بود. این فیلم هم مثل دار و دسته‌های نیویورکی، دارای پیوند حساسیت‌های شخصی اسکور سیزی با دوران طلایی هالیوود بود. ابتدا قرار بود «مایکل مان» کارگردانی این فیلم را برعهده بگیرد؛ اما سمت کارگردانی به اسکور سیزی رسید و با موفقیت هنری و تجاری بزرگی مواجه شد. هوانورد نامزد دریافت ۶ گلدن گلوب شد که جوایزی از جمله بهترین فیلم، بهترین کارگردانی و بهترین بازیگر درام (دی کاپریو) را دریافت کرد. این فیلم نامزد دریافت اسکار هم گردید که جوایز بهترین بازیگر نقش مکمل زن (کیت بلانشت)، بهترین طراحی صحنه، بهترین طراحی لباس، بهترین تدوین و بهترین فیلمبرداری نصیب‌اش شد. اسکور سیزی با فیلم هوانورد برای پنجمین بار هم اسکار را باخت تا کلینت ایستوود و «دختر میلیون دلاری» (Million



آخرین وسوسه مسیح

در اواسط دهه ۸۰ میلادی، مارتین اسکور سیزی دوباره با همان سبک فیلمسازی خاص خود و در کنار فیلمنامه‌ای از «پل شریدر» بازگشت. در ابتدا قرار بود دوباره شاهد همکاری رابرت دنیرو و اسکور سیزی باشیم، اما در نهایت نقش حضرت مسیح به «ویلیم دفو» واگذار شد. اسکور سیزی در «آخرین وسوسه مسیح» به جای نشان دادن یک تصویر قدسی از عیسی مسیح، دیدی مادی را از او به نمایش گذاشته بود. حتی پیش از اکران فیلم هم اعتراض‌های زیادی به آن شده بود و همین اعتراض‌های جهانی توانست این فیلم کم بودجه را به یک حساسیت رسانه‌ای جنجالی در سراسر جهان تبدیل کند که موجب شد اسکور سیزی از سوی پاپ تحریم و حتی تکفیر هم شود. بیشتر این اعتراضات هم مربوط به صحنه‌های پایانی فیلم و زمانی که مسیح در رویاهای خود با «مریم مجدلیه» ازدواج می‌کند، بود. با وجود تمام این مشکلات، آخرین وسوسه مسیح توانست اسکور سیزی را برای بار دوم نامزد دریافت اسکار بهترین کارگردانی کند.

رفقای خوب

رفقای خوب را می‌توان بهترین فیلم مارتین اسکور سیزی بعد از گاو خشمگین دانست. این فیلم زندگی‌نامه‌ای یک شاهکار دیگر از اسکور سیزی به حساب می‌آید و او با وجود دنیرو و «جو پشی» توانسته بود نمایشی شجاعانه از تکنیک سینمایی خود ارائه دهد تا بتواند شهرت و اعتبارش را دوچندان کند. این فیلم هنوز هم یکی از بزرگترین دستاوردهای این کارگردان به شمار می‌رود. به عقیده‌ی خیلی از منتقدین، رفقای خوب یک نمونه مثال زدنی از اوج هنر تکنیکی سینمایی اسکور سیزی محسوب می‌شود؛ منتقد معروف «راجر ایبرت» هم رفقای خوب را بهترین فیلم تاریخ سینما نامیده است.

رفقای خوب برعکس خیلی از فیلم‌های مافیایی و گانگستری نظیر «پدرخوانده» (The Godfather)، بیشتر بر روی خرده پاهای متمرکز شده بود و نسبت به آنها، پرداخت کاملاً متفاوتی به دنیای مافیایی داشت. همین ویژگی بود که این فیلم را خاص کرد و دارا بودن روایتی جدید و تازه، آن را از تقلید از دیگر فیلم‌ها در این سبک دور کرد. علاوه بر این، رفقای خوب توانست فیلم‌های بعد از خود را تحت تاثیر قرار دهد و موجی از تقلید و الهام از روی این فیلم را به راه اندازد. این فیلم نامزد ۶ جایزه اسکار شد که تنها یکی از آنها را آن هم برای بهترین بازیگر مکمل مرد (جو پشی) دریافت کرد. مارتین اسکور سیزی برای سومین بار نامزد دریافت اسکار بهترین کارگردانی شد اما

Dollar Baby) برنده‌ی مارا تون اسکار شوند.

رفتگان

اسکور سیزی در سال ۲۰۰۶ با فیلم رفتگان غوغایی به پا کرد. این فیلم اکشن بی‌نظیر، با درجه سنی ۱۷ سال به بالا اکران شد و توانست در آمریکا حدود ۱۳۰ میلیون دلار فروش داشته باشد. رفتگان دومین جایزه‌ی گلدن گلوب را برای اسکور سیزی به همراه داشت؛ اما مهم‌تر از آن، اولین اسکار را نصیب اسکور سیزی کرد تا این کارگردان خشن و گانگستری هالیوود بتواند در معرفی فیلم‌های بعدی خود، عنوان «کارگردانی شده توسط برنده‌ی اسکار» را به کار ببرد! رفتگان فراتر از انتظارات عمل کرد و توانست یکی از موفق‌ترین ساخته‌های اسکور سیزی محسوب شود و نظر بسیاری از منتقدین را جلب کند؛ علاوه بر این پر فروش‌ترین فیلم این کارگردان هم نام گرفت.

جزیره شاتر

«جزیره شاتر» (Shutter Island) در ۲۰۱۰ اکران شد و چهارمین همکاری اسکور سیزی و لئوناردو دی‌کاپریو به حساب می‌آید. ابتدا قرار بود این فیلم در اکتبر ۲۰۰۹ اکران شود و برای اسکار آن سال شانسی داشته باشد؛ اما به دلیل مشکلات مالی، کمپانی «پارامونت» اکران آن را به اوایل ۲۰۱۰ به تعویق انداخت و شانس حضور جزیره شاتر در اسکار را کاملاً از بین برد. معمولاً فیلم‌هایی که در اواخر سال و مخصوصاً نزدیک مراسم اسکار اکران می‌شوند، می‌توانند برای نامزدی و دریافت جایزه امیدوارتر باشند، به همین دلیل با یک جایجایی در تاریخ اکران، فیلم جزیره شاتر که به باور خیلی‌ها اثر مهمی از اسکور سیزی به حساب می‌آید نتوانست در اسکار حضور یابد. این فیلم فروش بالایی را به دنبال داشت و نظرات انتقادی گوناگونی هم به دست آورد. منتقدان زیادی از آن تعریف و تمجید کردند و عده‌ای هم فیلم را به رگباری از نقدهای کوبنده بستند.

هوگو

هوگو با اکرانش در ۲۰۱۱، شگفتی دیگری از اسکور سیزی به شمار می‌رفت. این فیلم که در ژانر خانوادگی ساخته شده، اولین فیلم اسکور سیزی با تکنولوژی ۳D بود و توانست نقدهای مثبت زیادی دریافت کند. هوگو توانست نامزدی اسکار بهترین

فیلم و بهترین کارگردانی را برای اسکور سیزی رقم بزنند. این فیلم همچنین در گلدن گلوب هم نامزد شد و توانست اسکور سیزی را برنده‌ی جایزه‌ی بهترین کارگردانی کند. این فیلم نامزدی جوایز زیادی را برای این کارگردان به دنبال داشت و یکی از مهم‌ترین ساخته‌های او محسوب می‌شود.

گرگ وال استریت

آخرین فیلم اکران شده‌ی اسکور سیزی یعنی گرگ وال استریت فیلمی زندگی‌نامه‌ای بر اساس زندگی «جردن بلفورت» بوده که لئوناردو دی‌کاپریو به ایفای نقش این شخصیت پرداخته است. این فیلم با دارا بودن سبک کمدی سیاه، از صفر تا به اوج رسیدن جردن بلفورت، یک دلال سهام را روایت می‌کند. دی‌کاپریو در جدیدترین همکاری‌اش با اسکور سیزی، هنرنمایی کاملاً متفاوتی را به نمایش گذاشت. اسکور سیزی با این فیلم توانست سر و صدای زیادی به پا کند و ۵ نامزدی اسکار و ۲ نامزدی گلدن گلوب را به دنبال داشته باشد؛ که البته یک گلدن گلوب نصیب دی‌کاپریو برای بهترین بازیگر نقش اول مرد در فیلم کمدی شد.

افتخارات

مارتین اسکور سیزی تمامی جوایز بزرگ و معتبر سینمایی دنیا همانند اسکار، گلدن گلوب، بفتا، امی، جایزه انجمن اتحادیه کارگردانان آمریکا، جشنواره کن و جشنواره فیلم ونیز را در کارنامه درخشان‌اش قرار داده و خود را از نظر بسیاری از رده‌بندی‌ها در لیست سه کارگردان برتر تاریخ گنجانیده است. او تا به حال ۱۲ بار برای جوایز اسکار نامزد شده که برای فیلم «رفتگان» برنده اسکار بهترین کارگردانی شد. وی همچنین ۱۰ بار نامزد دریافت جوایز گلدن گلوب شده که تعداد ۴ جایزه را بر تابلوی افتخارات خود آویزان کرده است. در ادامه می‌توانید دیگر جوایز دریافتی وی را ببینید.

گلدن گلوب:

بهترین کارگردانی برای فیلم «هوگو»
جایزه افتخاری «سیسیل بی. دومیل» برای یک عمر دستاورد هنری
بهترین کارگردانی برای فیلم «رفتگان»
بهترین کارگردانی برای فیلم «دار و دسته‌های نیویورک»



بفتا:

جایزه افتخاری برای یک عمر دستاورد هنری
بهترین کارگردانی، بهترین فیلمنامه اقتباسی و جایزه بهترین فیلم برای
فیلم «رفقای خوب»

امی:

بهترین کارگردان درام تلویزیونی برای سریال «امپراتوری تبهکاران»
اتحادیه انجمن کارگردانان آمریکا:
بهترین کارگردانی تلویزیونی برای سریال «امپراتوری تبهکاران»
بهترین کارگردانی برای فیلم «رفتگان»
جایزه افتخاری برای یک عمر دستاورد هنری

بنیاد فیلم آمریکا:

بهترین برنامه تلویزیونی - سریال «امپراتوری تبهکاران»

جشنواره ونیز:

شیر نقره‌ای برای فیلم «رفقای خوب»

جشنواره کن:

بهترین کارگردانی برای فیلم «پس از ساعات اداری»
نخل طلا برای فیلم «راننده تاکسی»

زندگی شخصی

مارتین اسکورسیزی تا به حال ۵ بار از دواج کرده است. او ابتدا با «لارین ماری برنان» در سال ۱۹۶۵ از دواج کرد که حاصل آن یک دختر به نام «کاترین» است. مارتین و لارین تا سال ۱۹۷۱ به زندگی مشترک خود پرداختند و ۵ سال بعد از جدایی‌شان، مارتین با «جولیا کامرون» از دواج کرد. حاصل این ازدواج هم دومین دختر او با نام «دومینیکا کامرون» بود. از دواج مارتین و جولیا

تنها یک سال به طول انجامید. «ایزابلا روسلینی» که یک بازیگر ایتالیایی - آمریکایی است، سومین همسر مارتین بود که در سال ۱۹۷۹ با او ازدواج کرد، که این ازدواج در سال ۱۹۸۲ به طلاق کشیده شد.

سه سال بعد، زندگی مشترک مارتین با «باربارا دافینا» که یک تهیه‌کننده است، آغاز شد. چهارمین ازدواج مارتین، ۶ سال طول کشید و بعد از آن در سال ۱۹۹۹، پنجمین و آخرین ازدواج مارتین با «هلن موریس» صورت گرفت که این ازدواج تا هم‌اکنون ادامه داشته و ثمره‌ی آن سومین دختر مارتین، به نام «فرانسیسکا» بوده است. فرانسیسکا در دو فیلم «هوانورد» و «رفتگان» هم حضور کوتاهی داشته است. مارتین اسکورسیزی، با گذشت حدود ۵۰ سال از آغاز فعالیت‌اش هنوز هم نامی بزرگ و مطرح در عرصه کارگردانی است و منتقدان زیادی از او تعریف و تمجید می‌کنند. او یکی از کارگردانانی است که در هر ژانری قادر به ساخت فیلم است و می‌تواند اثری شگفت‌انگیز از خود به جا بگذارد. او در سال ۲۰۱۲ در طی یک نظرسنجی، ۱۲ فیلم برتر زندگی‌اش را نام برده بود که از میان آنها می‌توان به آثاری همانند «۲۰۰۱: یک اودیسه فضایی» (۲۰۰۱: A Space Odyssey) اثر «استنلی کوبریک» و «سرگیجه» (Vertigo) ساخت «آلفرد هیچکاک» اشاره کرد که نشان دهنده‌ی سبک مورد علاقه‌ی مارتین اسکورسیزی در فیلم‌های سینمایی هستند.

جدیدترین فعالیت اسکورسیزی، به سرانجام رساندن فیلم «سکوت» (Silence) است که در ۲۳ دسامبر ۲۰۱۶ (۳ دی ۱۳۹۵) در ایالات متحده آمریکا اکران خواهد شد. در این فیلم درام-تاریخی، بازیگرانی همانند «لیام نیسون»، «اندرو گارفیلد» و «آدام درایور» حضور دارند و فیلمنامه‌ی آن هم توسط «جی کاکس»، به همراه اسکورسیزی و بر پایه رمان «سکوت» اثر «شوساکو اندو» نوشته شده است. اسکورسیزی حدود ۳۰ سال بر روی این پروژه کار کرده و سرانجام در ۲۰۱۶ با اواخر وقت آن رسیده تا «سکوت» خود را بشکند و آن را بر روی پرده نقره‌ای سینما به تصویر بکشد. داستان فیلم در قرن هفدهم روی می‌دهد، زمانی که دو کشیش پرتغالی (گارفیلد و درایور) برای پیدا کردن مربی خود (نیسون) به ژاپن سفر می‌کنند، ولی با آزار و خشونت از آنها استقبال می‌شود.



SMS

☒ اومدی لبخند رو لب نشست لبخند ز لبم
رخت بر بست و اشک در چشمم نشست غم در
دلیم.

۰۹۳۷-۵۷۵۰

☒ توی و پترین زندگی به عروسکی نگاه کن که
مال تو نیست اون فقط وسوسهات می کنه اون
رو که داری از دست بدی.

☒ (لیلا صوفیوند) ۰۹۱۸-۹۲۱۵

☒ تکرار همه چیز خسته کننده است اما تو مثل
نفسی تکرارت تضمین زندگی منه.

۰۹۱۲-۴۶۷۶

☒ هر کس بد ما به خلق گوید ما دیده به بد
نمی خراشیم مانیکی او به خلق گوئیم.

☒ (آرام حاجی نژاد) ۰۹۳۷-۰۱۹۰

☒ وقتی دلم برات تنگ میشه یک ستاره
از آسمون میفته اگه آسمون بی ستاره شه
تقصیر خودته.

۰۹۳۷-۱۶۳۸

☒ کاش میگفتی چیست آنچه در چشم تو تا
عمق وجودم جاریست.

☒ (سجاد چشفر) ۰۹۳۵-۷۶۹۷

☒ مردهام در کوچه های بی کسی سنگ قبرم
را نمی سازد کسی، سوختم خاکستم را باد برد
بهترین یارم مرا از یاد برد.

۰۹۳۶-۳۵۵۱

☒ آنکه از دشمن داشتش می ترسد هرگز
دوست واقعی نخواهد داشت.

☒ (مجید زارع) ۰۹۳۷-۴۴۵۴

☒ بودنت هدیه ایست برای دل کوچک من
آرزوی من شادی دل دریایی توست.

۰۹۳۶-۲۰۲۴

☒ دل در دل دوست آشیان دارد از فرش تا
عرش فاصله ها را راهی نیست.

۰۹۳۷-۷۳۱۰

☒ رو ساحل سرخ دلت اسم کسی رو حک نکن،
به اینکه من دوست دارم حتی به ذره شک نکن.

۰۹۳۵-۸۰۲۱

☒ کاش می شد با سکوت نجوا کنیم تا بگوید
راز دل یا که کنیم.

۰۹۳۶-۲۳۶۰

☒ شبها چراغ دلت را روشن بگذار تا فرشته ها
راه پاکی رو گم نکنن، شبهای بی فرشته سنگین
می گذره مثل روزای بی تو.

☒ (علیرضا عباسی) ۰۹۳۶-۸۵۱۳

☒ عشق را حکایتی زیباست فسرو ریختن
قلیهاست، عشق را پاسبانی باید نمود.

۰۹۳۵-۹۵۸۵

☒ درستی را باید از کویر آموخت که به عشق
خورشید از دریا بودن گذشت.

۰۹۳۵-۳۰۱۱

☒ من از این فاصله ها دلگیرم بی تو این جا
چه غریبانه شبی می میرم ساعت گریه و غم
هیچ نمی خوابد و من در الفبای زمان خسته
این تقدیرم.

۰۹۳۶-۶۵۱۳

☒ در غروب رفتن تو لحظه هایم را شکستم زیر
بارون جدایی در خیال تو نشستم.

۰۹۳۵-۹۵۵۷

☒ سوختم باران بزن شاید تو خاموشم کنی
شاید امشب سوزش این زخم ها را کم کنی.

۰۹۳۶-۵۱۳۳

☒ به امید چتر فردا است خیس بارانم از طلوع
عشق تا غروب سرنوشت دوست دارم.

۰۹۳۵-۹۵۵۷

☒ در دنیا خواستار سه چیز باش ستاره به
مدت یک شب، گل به مدت یک روز و رفاقت به
مدت یک عمر.

۰۹۳۷-۶۰۹۳

☒ ای که شبنم عشقت بهترین و عاشقانه ترین
شبنمی بود که بر روی گلبرگ قلبم نشست بدان

با تمام وجود دوست دارم.

۰۹۳۶-۷۱۵۷

☒ زندگی قصه تلخ است که از آغازش بس که
آزردم شدم چشم به پایان دارم.

۰۹۳۶-۲۷۱۵

☒ با قلبی مجاله روی برگ لاله می نویسم عزیزم
زندگی بی تو محاله.

۰۹۱۲-۴۲۱۶

☒ دست عشق از دامن دل دور یاد می توان آیا
به دل دستور داد؟ می توان آیا به دریا حکم کرد
که دلت را یادی از ساحل مباد؟ موج را آیا توان
فرمود ایست؟ باد را فرمود باید ایستاد؟

۰۹۱۳-۱۱۳۱

☒ میدونی زنبورها چرا گل می خورند؟ چون
دروازه بان ندارند.

۰۹۱۳-۷۵۳۲

☒ از چشمم افتادی می دونی کجا؟ به راست
توی قلبم.

۰۹۳۵-۸۴۶۳

☒ دنیای وارونه اینو خوب می دونه من دیوونه
تورا دوست دارم، اون همه بدیات دوباره باصداقت
گم میشه میره زود از یادم.

۰۹۱۳-۷۱۲۱

☒ اگر در صفحه زندگی به ناگاه یکی از تارهای
سازت پاره شد آهنگ زندگی را آنچنان ادامه
بده که هیچکس نداند بر تو چه گذشته است.
(سحر محرم پور)

۰۹۱۴-۸۲۸۱

☒ در اوج بیقراری پرواز یا تو زیباست در انتهای
هر راه آغاز یا تو زیباست.

۰۹۳۶-۱۷۳۱

سارا بهرامی: بالاخره باید گریه می کردم...

جلیل سامان، کارگردانی سریال «پروانه» وقتی تصمیم گرفته بود او را نقش اول سریال کند، دوستان سوال برای او ای میل کرده بود و گفته بود به همه آنها از زاویه دید پروانه جواب بدهد. او هم مو به مو به همه آنها جواب داده بود چون در اولین تجربه جدی اش تصمیم گرفته بود اولین آجرهای ساختمان آینده بازیگری شان را درست بچیند. حاصل این دقت و تحصیل او در تئاتر، به چشم آمدن پروانه ای شد که قبل از این هم او را با نقش های کوچکی در «آینه های ور به رو» و «یک عاشقانه ساده» دیده بودیم اما به یاد نمی آوریم.



و همان نقشی است که شما را به چالش می کشد؟
بعضی از نقش ها هستند که فقط نوشته شده اند تا یک زن به موازات شخصیت مردم قصه وجود داشته باشد. این طور نقش ها هیچ کنشی ایجاد نمی کند، فقط در وقصه وجود دارد. حتی به عنوان نقش اول فیلم! اما بعضی نقش ها را وقتی می خوانی، می بینی چالش قصه دست نقش است. ممکن است نقش کوتاه باشد اما تاثیر مشخصی روی داستان دارد.

من درباره طول و اندازه نقش حرف نمی زنم یا این که دوست دارم نقش یک بازی کنم یا نه، درباره تاثیر نقش در جریان قصه حرف می زنم. مثلا در فیلم «گیتا»، نقش نسترن فقط پنج-شش سکانس در قصه حضور دارد، اما این حضور موثر است و نمی توانی از قصه حذفش کنی. این حضور موثر باعث می شود که تو بتوانی به نقش فکر کنی و بررسی این نقش از کجا آمده و به اینجا رسیده؟ کجا می خواهد برود؟ برای من این طوری است که فیلمنامه ها و نمایشنامه ها خودشان حرف می زنند و نقش را نشان می دهند.

فقط با خواندن متن ها متوجه تاثیر گذاری نقش می شوید؟
من در دانشگاه ادبیات نمایشی خوانده ام و بخش تئوری ماجرا را می شناسم. شاید به رمان خواندن هم ربط دارد. من زیاد رمان می خوانم و رمان خواندن یکی از لذت بخش ترین تفریحات زندگی ام است.

تجربه بازی در سریال «پرده نشین» بهروز شعبانی و «من دیه گو مار ادونا هستم» بهرام توکلی، اسم او را سر زبان ها انداخت. او پارسال هم با «گیتا» و «خانه ای در خیابان چهل و یکم» به جشنواره فیلم فجر آمد و بیشتر از قبل دیده شد.

سارا بهرامی در ۳۴ سالگی ترجیح می دهد قدم به قدم پیش برود و عجله ای برای شهرت ندارد و حالا بازی اش بین ستاره هایی مانند علی مصفا و مهناز افشار به چشم می آید و تحسین برانگیز است. سارا بهرامی در این گفت و گو از مسیر پیشرفت و چشم اندازش از بازیگری می گوید.

■ شما باز بگر کم کاری هستید، ترجیح نمی دهید نقش های بیشتری بازی کنید تا بیشتر دیده شوید؟

من نه می توانم پر کار باشم، نه معتقدم که باید پر کار بود؛ چون مگر چند فیلمنامه در سال نوشته می شود که نقش دختری داشته باشد که برای من نوشته شده باشد و به من پیشنهاد شود؟ اما به هر حال کارهایی انجام داده ام که دوستشان دارم. کارهایی که می دانستم می توانم در آنها با نقشم به چالش برسم.

■ چطور به این نتیجه می رسید که کدام نقش و فیلم مال شماست

موتیفی که اگر نگاه کنید در همه نقش ها و در همه صحنه های فیلم در نظر گرفته شده و رعایت شده است.

این درونی برخورد کردن خواسته کارگردان بود و من هم با این نگاه به کشف نقش رسیدم. خود من در زندگی ام شخصی رومی شناختم که در اتفاقی مشابه بسیار درونی با ما اجرا برخورد کرد. شاید این طور آدم های یک جایی در زندگی شان این حجم فشار را بیرون بریزند اما آدم هایی هستند که این طور رفتار کنند. گرچه اعتراف می کنم رعایت این موتیف و این نگاه حمیدرضا قربانی به شدت کار سختی بود؛ چون ما نه در فرهنگمان و نه در تربیتیمان یاد نگرفته ایم با چنین ماجراهای تلخی این قدر درونی برخورد کنیم.

■ جز نگاه کارگردان، چطور سبک رفتار حمیده با اتفاقات را در خودتان پیدا کردید؟

من به این دلیل به این درونی بازی کردن رسیدم که حمیده برایم زن محجوبی بود. ما هیچ وقت در فیلمنامه و فیلم، حمیده را در خلوتش می بینیم. شاید اگر من یک بار حمیده را در خلوت خودش می دیدم، مثلاً شبی که دخترش را می خواباند و در خانه تنهاست، حتماً به این نتیجه می رسیدم که حمیده باید در این خلوت گریه کند. اما حمیده هیچ وقت در قصه تنها نیست؛ یا همراه دخترش است یا در تقابل با فروغ، مادر شوهرش یا شوهرش.

کاراکتر حمیده هنوز چیزهایی برای از دست ندادن دارد. هنوز شوهری دارد که حضورش مهم است. یک دختر دارد که از همه چیز برایش مهم تر است. حتی از شوهرش هم می خواهد که به دخترشان فکر کند. حمیده انتخاب کرده که خودش را فعلاً کنار بگذارد و فقط به بچه اش فکر کند، بنابراین به خودش اجازه گریه کردن نمی دهد و این خیلی کار سختی بود.



■ با این سخت گیری تان در انتخاب نقش، شهرت شاید دیر سراغتان بیاید؛ وسوسه اش را ندارید؟

نه واقعا. به نظرم کارنامه ام هم این حرفم را تایید می کند. من بعد از بازی در سریال های «پروانه» و «پرده نشین»، پیشنهادهای زیادی برای بازی در سریال داشتم اما بازی نکردم، نه به این دلیل که بازی کردم در سریال رادوست نداشتم؛ دلیلش این بود که نقش ها تکراری بودند یا نقش هایی نبودند که توجه من را جلب کنند.

سال ۹۴ که فیلم «خانه ای در خیابان چهل و یکم» را بازی کردم، بعد در چهار فیلم کوتاه بازی کردم، در حالی که هم پیشنهاد سریال داشتم، هم پیشنهاد کار سینمایی. راستش را بخواهید، گرچه اواخر سال های دهه دوم زندگی ام در مورد بازیگری تصمیم را گرفتم و دیده شدم، اما از سال های قبل، تلاشم را شروع کرده بودم و انگار کمی دیر به نتیجه رسیدن یک چیزهایی را در من ته نشین کرد و صوری بیشتری برای کاری که می خواهم انجامش بدهم و عاشقش هستم به من داد.

■ حالا که در نقش دوم و نقش کوتاه خوب و تاثیر گذار بازی کرده اید، این دغدغه را ندارید که یک نقش اول به کارنامه تان اضافه شود؟

نه واقعا، برای من بازیگری اصلاً این شکلی نیست که برایش سیاست گذاری کنم. من کاملاً دلی جلم می روم و باید نقش رادوست داشته باشم و کارگردان هم برایم خیلی مهم است، چون کارگردان کسی است که تو را راهنمایی و هدایت می کند. بیشتر از آن که برایم مهم باشد نقش های بیشتری بازی کنم که دیده شوم، برایم مهم است که چه کارگردانی قرار است من را در چه نقشی هدایت کند. برای من مهم است که ه کاری کنم، چون حس می کنم زمان را پیش رو دارم و آن اتفاق مورد نیاز، در زمان خودش می افتد.

■ قصد دارید همین طور آرام در سینما پیش بروید؟

بله، الان دقیقاً در همین وضعیت هستیم. در ماه های اخیر که ریتم کارهای سینمایی تند شده است به خاطر نقشی در یکی از فیلم ها، پیشنهادها برای کاری موجود را رد کردم تا بتوانم این نقش را که کمی سخت تر است و تمرین بیشتری نیاز دارد، در بیاورم. واقعا با آرامش همه پیشنهادها را رد کردم تا بتوانم این نقش را که کمی سخت تر است و تمرین بیشتری نیاز دارد، در بیاورم. واقعا با آرامش همه پیشنهادها را رد کردم. فکر کردم نیاز دارم این نقش را که منتظرش هستیم، تمرین کنم و فعلاً کار دیگری انجام ندهم. بازیگری کار سختی است. مخزن خالی می شود و باید زمانی صرف کنی تا این مخزن دوباره پر شود و انرژی دوباره برگردد. من وقتی چهار ماه سر اجرای یک تئاتر هستم، نمی توانم بلافاصله بعدش کار دیگری انجام بدهم.

■ تجربه بازی در خانه ای در خیابان چهل و یکم چطور پیش آمد؟

وقتی حمیدرضا قربانی فیلمنامه را برایم فرستاد، یک ساعته فیلمنامه را خواندم و نمی توانستم از جایم بلند شوم. بعد از خواندن فیلمنامه به او هم گفتم که به نظر من بهترین نقشی که در این فیلمنامه برایم وجود دارد، همین نقش حمیده است. این کاراکتر در این قصه در موقعیت های سختی قرار می گیرد. موقعیت هایی که همه چالش برانگیز هستند.

■ این شکل بازی درونی و پرسکون را چطور پیدا کردید؟ بعد از خواندن فیلمنامه حس نکردید باید این نقش را با بروز احساسات بیشتری بازی کنید؟

روز اولی که با حمیدرضا قربانی حرف زدیم او تاکید کرد این فیلمنامه به اندازه کافی ملودرام است و قرار نیست تماشاگر از اول تا آخر فیلم را گریه کند، پس این موضوع که لحن فیلم، لحن کنترل شده ای باشد تصمیم کارگردان بود.

■ هیچ صحنه‌ای پیش نیامد که بخواهید حمیده در آن احساسات پررنگ تری نشان دهد؟

در سکانسی که من، مهناز افشار و خانم رضوی سه نفره رو به روی هم نشستیم تا تصمیم نهایی گرفته شود، این قدر به من سخت گذشت که وقتی کات دادند، از صحنه بیرون رفتم و حدود یک ساعت بی وقفه گریه کردم، چون موقع بازی کردن آن صحنه فشار زیادی را تحمل کرده بودم.

هر کدام از ما برای هر صحنه خودمان را به یک جایگاه حسی می‌رساندیم که مثلاً الان حمیده در این شرایط و درگیر چنین احساساتی است؛ اما حمیدرضا قربانی اجازه نمی‌داد که آن حجم احساسات را بروز دهیم. باید همه احساساتمان را کنترل می‌کردیم، البته در طول کار، من یک بار به حمیدرضا قربانی گفتم که باید اجازه بدهی بالاخره یک جایی گریه کنم و حمیدرضا قربانی برای یک سکانس این اجازه را به من داد؛ سکانسی که من دخترم را می‌برم تا پدرش را بعد از مدت‌ها ببیند.

حمیدرضا قربانی اجازه داد وقتی در رومی بندم و خودم مقابل دوربین تنها هستم، گریه کنم، اما نتوانستم. در آن سکانس ماندم و این شخصیت این قدر برایم واقعی شده بود که حس کردم حمیده در این سکانس هم گریه نمی‌کند. یعنی هنوز هم آدم‌های دور و برش برایش مهم هستند و احساسات خودش را به بعدا موکول می‌کند. در حالی که من خود خیلی برون ریز هستم اما حمیده این شخصیت را داشت.

■ برای رسیدن به حس و حال نقش‌ها تمرین خارج از لوکیشن هم داشتید؟

ما یک ماه قبل از فیلمبرداری، مثل تمرین تئاتر به یک پلاتو می‌رفتیم و هر شب دو-سه ساعت در پلاتو درباره گذشته شخصیت‌ها حرف می‌زدیم. درباره لحظه‌های قصه حرف می‌زدیم و بعد مقابل دوربین، پلان‌ها را تمرین می‌کردیم. حمیدرضا قربانی فیلم‌ها را می‌دید و روز بعد درباره‌شان نظر می‌داد تا آرام آرام آدم‌ها را پیدا کنیم. اول از همه او به این نتیجه رسید که شخصیت‌های این قصه باید احساساتشان را کنترل کنند و کمتر بروز بدهند. بعد همه مادر طول تمرین‌ها، حرف‌زدن‌ها و شناختی که از شخصیت‌ها پیدا کردیم به این نتیجه رسیدیم که چطور احساسات شخصیت‌هایمان را کنترل کنیم. فیلم «خانه‌ای در خیابان چهل و یکم» اولین نقش جدی و مستقل من در یک فیلم سینمایی بود. البته بعد از «من دیه گو مارادونا هستم» که خب تعداد نقش‌ها زیاد بود و فضای فیلم به طور کلی فرق می‌کرد و در «گیتا» هم نقش کوتاهی داشتم. بنابراین «خانه‌ای در خیابان چهل و یکم» اولین فیلمی بود که می‌توانستم اندازه متفاوتی در آن داشته باشم. روی این نقش و این فیلم تا جایی که توان داشتم تمرکز کردم. خیلی خوشحالم که برای این نقش دیپلم افتخار از انجمن منتقدان گرفتیم.

■ در «خانه‌ای در خیابان چهل و یکم» با جمعی از بازیگران هم بازی بودید که سبک بازی‌شان با هم تفاوت دارد. با بازیگرانی مثل افشار و مصفا چطور به هماهنگی رسیدید؟

ما قبل از اجرا خیلی درباره شخصیت‌هایمان با هم حرف زده بودیم. برای من بازی کردن مقابل بازیگران دیگر این شکلی است که ترکیب خود بازیگر و نقش یک شمایل به من می‌دهد که من با آن شمایل ارتباط برقرار می‌کنم. در واقع شمایلی که از ترکیب من و شخصیت به دست آورده‌ام، با آن شمایل ارتباط برقرار می‌کند.

مثل دنیای واقعی که شما با خاله کمی تودارتر و خوددارترتان یک جور برخورد می‌کنید و با خاله کمی خوش‌اخلاق‌ترتان یک طور دیگر، اما خیلی خوب بلدید در هر شرایط با هر دو چطور رفتار کنید. یعنی من سعی می‌کردم فروغی را که از ترکیب مهناز افشار در شخصیت نقشش در فیلمنامه بود ببینم و بفهمم حمیده با او چطور برخورد می‌کند و هر دیالوگ را چطور مقابل فروغ

می‌گوید. ضمن این که مهناز افشار برای من بیشتر شبیه رفیق است و به او احساس نزدیکی می‌کنم.

درباره آقای مصفا ماجرا فرق می‌کرد. آشنایی قبلی من با آقای مصفا کمتر بود. گرچه با هم تمرین می‌کردیم اما فاصله‌ای که بین ما وجود داشت و این که من برایشان خیلی احترام قایلم و دورتر می‌ایستادم، به نظر من روی بازی ما مقابل هم تاثیر خوبی گذاشت. چون شخصیت حمیده و همسرش این فاصله را به دلیل اتفاقی که بینشان می‌افتد نیا دارند.

■ بعد از موفقیت نسبی‌ای که با بازی در این فیلم پیدا کردید، برنامه‌تان برای ادامه مسیر کاری‌تان چیست؟

مهم‌ترین هدفم بعد از جشنواره سال گذشته، این است که «خب سارا، دیگر نقشی شبیه نقش حمیده بازی نمی‌کنی». الان مشخص‌ترین تصمیم در ادامه کارم همین است که نقش دختر غمگین یا دختری که ماجرای تراژیک دارد، بازی نکنم. این شانس را هم داشتم که در فیلم «ایتالیا ایتالیا» نقش یک دختر شلوغ و متفاوت را بازی کردم. بیشتر هدفم این است که بگویم من می‌توانم بازیگر خوبی باشم، نه این که می‌توانم نقش یک دختر غمگین با مشکلات را خوب بازی کنم.

■ در این مسیر منتظر و مشتاق همکاری کردن با کارگردان خاصی هم هستید؟

دلم می‌خواهد با آقای فرهادی کار کنم. این علاقه‌ام به موفقیت‌های امروز فیلم‌های آقای فرهادی ربطی ندارد. هنوز برای من «چهارشنبه سوری» دوست‌داشتنی‌ترین فیلم آقای فرهادی است (برای فیلم «جدایی نادر از سیمین» هم تست دادم).

درباره بهرام توکلی هم حس مشابهی داشتم. «اینجا بدون من» را بارها دیده بودم و دوست داشتم این سینما را تجربه کنم. مسلماً من قبل از همکاری با این فیلمسازها نمی‌دانم این کارگردان‌ها با بازیگرانشان چطور کار می‌کنند، اما سینمایی که دارند، سینمای مورد علاقه من است. سینمای آقای کاهانی را هم دوست دارم و دلم می‌خواهد تجربه‌اش کنم.



گفت و گو با محمدعلی سجادی، کارگردان فیلم «تمرین برای اجرا»

فیلم «تمرین برای اجرا» با پرداختن به این اثر حماسی شاعر توانای پارسی که همواره در سینمای ما جایش خالی بوده، فرصتی فراهم کرد تا تلنگری به ما بزند که گذشته خود را فراموش نکنیم. این فیلم از هشتم آبان در گروه سینماهای «هنر و تجربه» اکران شده است. با محمدعلی سجادی به بهانه این فیلم، به گفت و گو نشستیم:

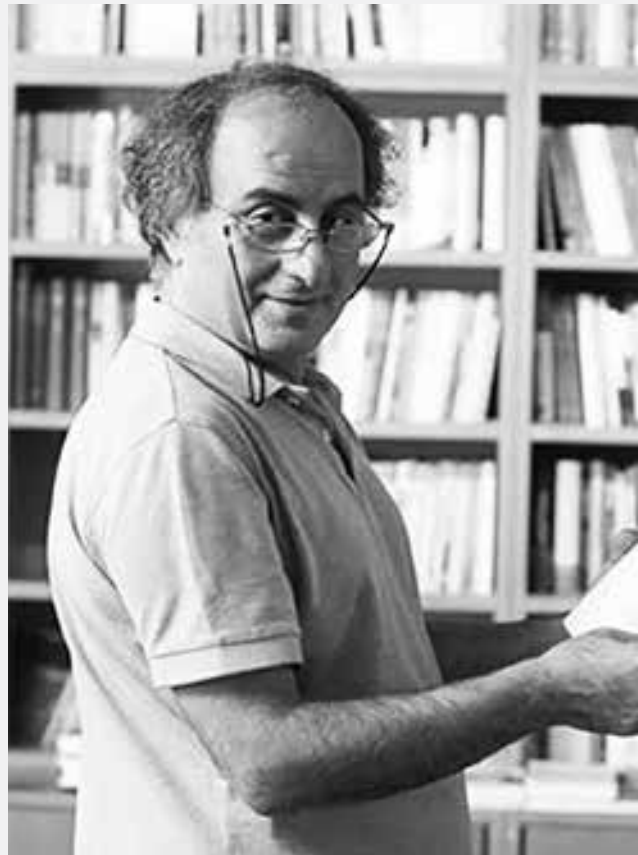
تنوع ژانرهای سینمایی را دارید و جدا از آن در عرصه نقاشی هم فعال هستید. به تازگی نمایشگاه نقاشی شما با عنوان «گلدان راگا» در گالری شمس برگزار شد. همین طور در عرصه رمان نویسی دستی بر آتش دارید. خودتان بهتر می‌دانید رمان نوشتن کار راحتی نیست؛ اما با وجود این همه کار و استعداد، به نظر می‌رسد آنچه‌تان که باید در سینما دیده نشده‌اید. تحلیل‌تان از این نکته چیست؟ همیشه گفته‌ام کسی مثل می‌تواند الگوی من باشد یا مادر من. می‌گویم من کار خودم را می‌کنم خواه بپسندند یا نپسندند. گفتم مادر من، آدم‌های عادی به چه امیدی زندگی می‌کنند؟ کسی برایشان هورانی نمی‌کشد. عادی زندگی می‌کنند و هم می‌میرند. اما به نظر می‌رسد جماعت هنرمند خودشیفتگی دارد و داریم. اگر من نقاشی می‌کنم یا رمان می‌نویسم، برای این است که به خودم پاسخ دهم. در سینما کار می‌کنم تا به خودم و دیگران پاسخ دهم. چون طبیعت سینما این است، ولی با تحلیل شما موافقم. به میزان زحمتی که در سینمای ایران کشیده‌ام، کمی کم‌لطفی شده. چون احتمالاً هنرمند خوب هنرمند مرده است. اما واقعا مهم نیست.

■ چرا شما در دسته‌بندی‌های سینمایی، فرمول خاصی را دنبال نمی‌کنید؟

فکر می‌کنم به دلیل جنس سینمایی است که انتخاب کرده‌ام. من سعی نکرده‌ام متفاوت‌نما باشم. خودم بوده و هستم و در عین حال، سعی کرده‌ام فیلم‌هایی بسازم که مردم ببینند بی‌آنکه بخواهم شعارهای پوپولیستی بدهم. چون معتقدم سینما یعنی سالن پر، یعنی مردم که برای دیدن فیلم بلیت می‌خرند. ولی به شهادت آثارم باج ندادم و در عین حال، از تجربه‌های گریزان نیستم. مهم نیست برای من هورا بکشند. جالب است الان که دو، سه فیلم تجربی و مستند کار کرده‌ام، در مصاحبه‌ها از من می‌پرسند چرا دیگر فیلم‌هایی مانند «آثیری» و «رنگ شب» نمی‌سازید. گفتم آن زمان کسی نگفت یا کمتر گفت دست در نزنند و حالا که ساخته نمی‌شود می‌گویند؟! حالا به ضرورت فیلم «تمرین برای اجرا» را ساختم که موضوع دم دستی ندارد که برایش سر و دست بشکنند!

■ ولی روی موضوع عمیقی دست گذاشته‌اید. هر چند موضوع آن به ظاهر امروزی و دهن پرکن نیست، اما باید در باره فیلم نوشت و روشنگری کرد.

خب، اگر به سر نوشت فیلم‌های من نگاه کنید، بهتر متوجه خواهید شد. مثلاً فیلم «جدال» تم حقیقت و دروغ در ابعاد فردی و اجتماعی را دنبال می‌کرد آن هم سال ۶۴؛ فضایی ناکجا آبادی که در «گمشدگان» در دهه ۶۰ ایجاد کردم، الان مانی حقیقی بعد از چند سال در فیلم «ژدها وارد می‌شود» به سمتش رفته است. «چون باد» نگاه به زندگی ایرانی بود و هست. اما اقرار نیست کسی آن را ببیند. وقتی «رنگ شب» من توقیف شد، چرا کسی حرفی نزد؟ دلم نمی‌خواهد مدام تکرار کنم. اما مخاطبانم نسل جدیدند؛ مجبورم برای آنها این قصه مکرر را بگویم تا فقط یادشان باشد کسانی مثل من بودند و هستند که از دو سو، ممیز و منتقد، انکار شدند. با مجموع اتفاقات به این نتیجه رسیدم فقط باید کارم را انجام دهم و همین.



■ چرا بعد از مدت‌ها فیلم‌نساختن، سراغ چنین موضوعی در فیلم «تمرین برای اجرا» رفتید؟

این فیلم تجربه و تلاشی برای قابل فهم و لمس کردن شاهنامه است. علاقه من به داستان‌های شاهنامه فردوسی به ویژه داستان «سیاوش» و دغدغه من برای تناثر باعث شد سراغ این سوژه بروم و اثری بسازم که در ارتباط با هر دو آنها باشد. البته «تمرینی برای اجرا» فیلمی کاملاً داستانی است منتها در بخش تجربی‌اش رویکردی جدید و نو داشته‌ام و به داستان شاهنامه پرداخته‌ام.

مدت‌ها بود دغدغه‌ام ساخت فیلمی این چنین و با مضمون اسطوره‌ای بود. البته در «سیاوشان» چنین تفکری داشتم اما این فیلم مهجور ماند و دوباره به سراغ شاهنامه خوانی و فیلمی در این باره آمدم. علاقه دارم در بخش اساطیری شاهنامه که براساس آن نقاشی می‌کنم فیلم‌هایی بسازم. متأسفانه در سینمای ایران فیلم‌هایی تاریخی البته با این گونه مضمون‌ها کمتر دیده‌ایم یا اصلاً نداشته‌ایم. عده‌ای می‌گویند شرایط برای ساخت فیلم‌های اسطوره‌ای مهیا نیست؛ اما مگر برای ساخت فیلم‌های دیگر شرایط مناسب است؟! به هر حال، تصمیم گرفتم این فیلم را براساس علاقه شخصی خودم بسازم. بعد از هفت، هشت سال کار نکردن در دولت قبل این فیلمی بود که بعد از سال‌ها با زحمت بسیاری ساختم.

■ واقعیت این است که شما در مقام فیلم‌ساز در کارنامه هنری‌تان

■ دغدغه شما درباره اساطیر و افسانه از کجا نشئت گرفته است؟ راحت نیست که در گونه‌های مختلف همچنان نظری به افسانه و اسطوره داشته باشید. اصلاً چرا در فیلم‌سازی به ژانرهای مختلف پرداختید؟

به نظر من، اگر نخواهیم گرفتار «موضوع» شویم، می‌توان به چنین نگاهی رسید. هر چند در کشوری زندگی می‌کنیم که همه گرفتار «موضوعات» هستند.

■ موضوع یعنی چه؟

یعنی مضمون. یعنی امر وضع شده. امر مورد بحث و... بنابراین فیلم‌هایمان موضوع محورند. چون به نسبت جاهای دیگر، جامعه ملت‌هایی داریم. مثل وضعیت ایتالیایی پس از جنگ که زبانی نئورئالیسم ایتالیا شد. اما در بحث تبیین و تألیف در ساختار اگر کسی بخواهد به سمت آنالیز کردن لحن و سبک برود، بازبان کار دارد. من در این حوزه متمرکز هستم. سعی کردم زبان خودم را داشته باشم، چه خوب چه بد و آنجا من واحد وجود دارد. من با نوعی از سینما کار می‌کنم که به نظر می‌آید دست دوم است.

■ یعنی زیاد کار شده؟

بله، قصه‌های قراردادی و معمایی مثلاً آن طرف چون فلان آدم گنده نظر به ساز گفته خیلی مهم است و اینجا اگر کسی انجام داد، مهم نیست. کاری که منتقدان آمریکایی با هاکس و هیچکاک و... تا قبل از کشفشان از سوی موج نویی‌های فرانسوی کردند. آنجا گفتند قصه‌ها مستعمل و قراردادی است و چه وجه. هر چند من جان‌کنم تا از همان بازجویی زبان و مضمونم بومی باشد.

■ مثل بیان خلاصه داستان فیلم که به نظر من معنی ندارد! چون به راحتی کل فیلم را نمی‌توان در دو، سه جمله توضیح داد. آیا وقتی موضوع محور و محتوای ده می‌شویم، به دلیل بی‌سوادی است؟

کاملاً. در جایی زندگی می‌کنیم که یک برند را یا دهن می‌کنند یا بی‌خود و بی‌جهت بزرگش می‌کنند. شوخی بسیار خوب با موضوع برند در فیلم عشق در رم وودی آلن به خوبی ترسیم شده. شخصیتی که بنینی آن را بازی می‌کند. اینکه گفتم در ژانرهای مختلف کار می‌کنم و با اسطوره در یک جا و با مفاهیم اجتماعی یا روان‌شناسانه در یک جا، سطح ماجراست. در همه آثارم، این لایه‌ها وجود دارد. در فیلمی یکی از وجوه برجسته می‌شود و در یکی دیگر نه. در فیلم‌های اجتماعی تعلیقی هم با بنیادهای اسطوره‌ای کار کرده‌ام. این نگاه از «بازجویی یک جنایت» با اسطوره برادر کشی شروع می‌شود. اینها تنوع نیست، بلکه تداخل است. در «شیفته» وجه روان‌شناسانه وجود دارد. از این دست می‌شود مثلاً از صادق هدایت نام برد که الگوی فوق‌العاده‌ای است. هدایت یک سری روان‌داستان مثل «سه قطره خون» و «بوف کور» دارد. یک سری داستان مثل «حاج آقا» یا نمایش‌نامه‌های باستانی. این تنوع وجود دارد اما همه‌جا این زبان دیده می‌شود. حتی در نقاشی‌هایم «گلدان راگا» که درباره بوف کور هدایت بود، جوانی به من گفت بیشتر فضای «حیرانی» را دیده تا خود هدایت را.

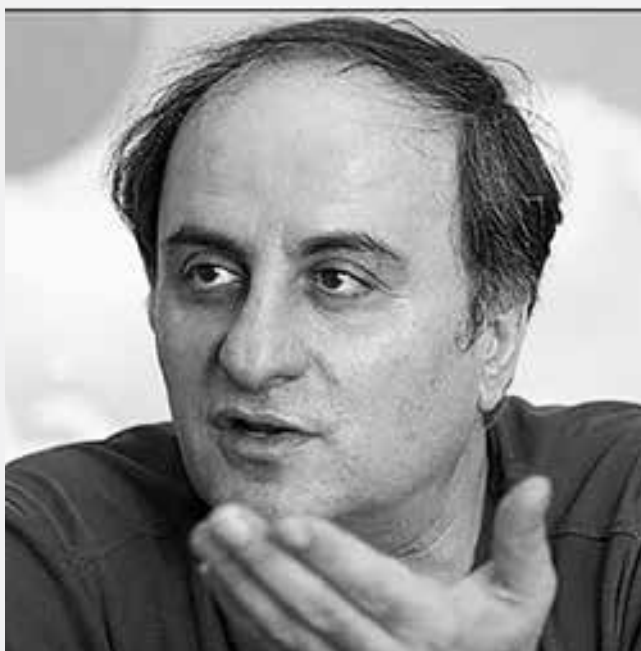
■ منظورش رمان «حیرانی» شماست؟

بله، گفتم این خیلی خوب است و خوشحالم. اینجا تا تو را بفهمند و کشف کنند عین دستمال کاغذی مصرف می‌کنند و دور می‌اندازند. از اینکه مصرف نشده‌ام، خوشحالم. دائماً کار می‌کنم. البته خیلی رنج آور است. چون باید به سختی پیش بروی. الان با شرایطی کار می‌کنم که مشابه کار کردن جوانی است که تازه می‌خواهد وارد سینما شود. این شرایط را چه کسی به من تحمیل می‌کند؟ من و همکارانی شبیه من باید کنار فیلم‌سازی کار کنیم که با امکانات افسانه‌ای کار می‌کنند.

■ جمله اول فیلم «اثری» که «هیچ کس از گور بر نخاست، جز در رؤیای ما»، دعوت شما به جهان اسطوره بود. یعنی اعلام می‌کنید می‌خواهید به پس ذهن تان بروید. البته برخی از فیلم‌هایتان چنین نگاه مستقیم و سرراستی ندارند مثل «رنگ شب» یا «شیفته». اما در «تمرین برای اجرا» مستقیم به اسطوره نزدیک شدید. مهم است که ذهنیت فیلم‌ساز چطور در تاروپود فیلم شکل گرفته و به نمایش درآمده. چطور توانستید شاهنامه فردوسی را با آن تم حماسی که بر آورد هزینه‌اش میلیاردی است، به طبیعت و سن تئاتر ببرید؟ در واقع به نظر من خیلی جسارت به خرج دادید که با شاهنامه این طور برخورد کردید.

با اثری مثل شاهنامه می‌شود با شیوه‌های مختلف روبه‌رو شد. داستان فرود، اصل داستان شاهنامه است که باید با امکانات تولیدی عظیم ساخته شود اما متأسفانه این امکان در سال‌های گذشته به من داده نشد. می‌خواستیم داستان سیاوش را به روز و لمس پذیر کنیم و این ایده هم مربوط به الان نبود. طرح اولیه مربوط به دهه ۶۰ به نام «سیاوش در آتش» بود که شکل دیگری از داستان وجود داشت. یک سری داستان به نام «سیاوشان» دارم. سه سال قبل هم فیلم تجربی ساختم به نام «سیاوشان» که در جشنواره سه سال قبل در بخش «هنر و تجربه» به نمایش درآمد ولی اکران نشد. به هر حال، سال‌ها بابتی چیزی جست‌وجو کردم. اما غم‌انگیز است که مثلاً طرف فقط در ذهنش تصمیم می‌گیرد درباره موضوعی پژوهش کند، بلافاصله چندین میلیون به حسابش واریز می‌شود. اما من هیچ‌وقت این طور فیلم نساخته‌ام. بگذریم.

درباره ساخت «تمرین برای اجرا» ضرورت ساختش را احساس کردم. فکر کردم «تمرین برای اجرا» باید ساخته شود، چون وقتی یک نمایشگاه نقاشی از داستان سیاوش گذاشتم، دیدم اکثریت به اتفاق چیز زیادی درباره‌اش نمی‌دانند. وقتی فیلم را ساختم از طریق بنیاد سینمایی فارابی حمایتی که مشمول همه فیلم‌ها می‌شد، به این فیلم هم شد، اما تا پایان کار دیگر هیچ کمکی نشد. به راحتی می‌توانستند فیلم را بازیر نویس به چند کشور ارسال کنند، اما چنین نکردند و فیلم را منزوی کردند. من هم که پشتوانه مالی ندارم. از این فیلم باید حمایت می‌شد که نشد. انگیزه‌های عمیق شخصی ام باعث ساختن این فیلم شد. چه کسی از پژوهنده‌هایی مثل مهر داد بهار، احمد تفضلی و... حمایت کرد؟ واقعا حمایتی از این قضایا نمی‌شود.



■ من فکر کنم با این نگاه فقط انگیزه‌های شخصی تان به شما انرژی برای ادامه کار می‌دهد؟

انگیزه «تمرین برای اجرا» پاسخ به دل مشغولی خودم بود که دست کم به این بهانه شاهنامه فردوسی، اثر مهم تاریخی مان، خواننده و داستان‌ش روی پرده سینما مرور شود.

■ زبانی که انتخاب کردید به نظر، زبان شیرینی است. به جز میکائیل شهرستانی سایر بازیگران چهره‌های شناخته شده نیستند. درخت‌های فیلم یادآور باغ‌های مینیاتورهای ایرانی است و ریزه کاری‌هایی در فیلم وجود دارد که شاید هر کسی متوجهش نشود. این زبان را چطور پیدا کردید؟

اینها مسبوق به سابقه است. درباره زبان تصویری صحبت و ادبیت کار می‌کنیم. ادبیت درون کار، سخت بود. در فیلم «گنج» هم گریزی به تاریخ وجود دارد. زبان کار با پلان سکانس‌ها و میزانشن‌های ترکیبی در همه کارهایم وجود دارد. اما آنچه در این فیلم مهم است، این است که بتوانید جهان اساطیری را با شرایط امروز ترکیب کنید. جاهایی با هم همگن نمی‌شوند و جاهایی می‌شوند. اگر اسطور را با بازیگریم که هست، تقابل بین رؤیا و واقعیت است. اسطور و روایت تاریخ به زبان رؤیاست. در «تمرین برای اجرا» حقیقت ارتباط بین رؤیا و واقعیت است که در همه فیلم‌هایم است و بعضی جاهای جسته می‌شود و گاهی هم پنهان است. من ۳۰ ساله بودم که از خودم سؤال کردم اگر الان سیاوش زنده بود، چه اتفاقی می‌افتاد. این طور بود که رمان «حیرانی» خلق شد. چون سیاوش رمانم در آن زمان دانشجوی معماری بود که پدر سنتی دارد. همه درگیری رمان «حیرانی» کشاکش بین واقعیت و رؤیاست. همه ما رؤیاها و آرمان‌های فردی و جمعی داریم و همه اینها در تقابل با هم زیستی با واقعیت قرار می‌گیرند. سعی کردم این اتفاق بیفتد. رسیدن به داستان شاهنامه ثقیل است. در «تمرین برای اجرا» گروهی هستند می‌خواهند داستان سیاوش را تمرین کرده و اجرا کنند. این داستان در حقیقت کار بزرگی می‌کند و به مامی گوید حتی اساطیر شکل گرفته‌اند یا تفاوت‌ها و فاصله‌هایشان را با هم باید متوجه شویم.

■ در فیلم‌های دیگر تان از بازیگران چهره کم‌گرفتید و جنبه عامیانه تری داشته‌است. چرا در این فیلم از بازیگران ثناتر استفاده کردید؟

لازم است درباره بازی و بازیگری پرانتری باز کنم. مقوله بازی و بازیگری الان در سینمای ایران یک بحران است که به عدم توازن تولید و توزیع برمی‌گردد. حجم تولید زیاد و بازیگران کمتری داریم که دستمزدهای حیرت‌انگیزی دریافت می‌کنند. اگر می‌خواستیم هر فیلمی را به گونه‌ای کار کنیم که دستمزدهای زیادی بپردازیم، فیلمم به طور اعم ساخته نمی‌شد. به طور مشخص در «تمرین برای اجرا» نیازمند بازیگر بودم نه چهره. هر چند بازیگرانم فاقد چهره نیستند.

■ میکائیل شهرستانی که نقش کیکاووس و افراسیاب را بازی می‌کرد، تفاوت شخصیت از صدا مشخص است ولی واقعا متوجه نشدم صدای واقعی ایشان کدام است.

میکائیل شهرستانی لیموی تلخ شده است. ندیده گرفتن‌ها و دل‌سردی‌ها باعث می‌شود گوهر وجودی خلاقانمان را کشف نکنیم؛ همین طور بازیگران دیگر فیلم؛ جوانان مستعد کنار بازی‌سازان با تجربه. این نظر شما دلگرم‌کننده است. چون در ابتدا یک سری از دوستان، به‌ویژه بازیگر، فکر می‌کردند این پروژه ساخته‌شدنی نیست. چون خودشان قدرت جسارت ندارند، فکر می‌کردند این فیلم ساخته نمی‌شود. به نظر، بهتر است وارد این وضعیت خفت‌انگیز نشوم. متأسفم بازیگری و بازی به تجارت روباتیک تبدیل شده و در کنار حاکمیت سرمایه و ایدئولوژی تولید فیلم را دچار خدشه کرده. هر چند این مسئله درباره برخی بازیگرانی که خودمان آن را ساختم، صدق می‌کند. ما کم‌کار و خانه‌نشین کم نداریم.

■ یکی از خرده‌داستان‌ها که در این فیلم جذاب است، داستان چشم‌چرانی بازیگر نقش افراسیاب به بازیگران زن است. چرا روی این قضیه تأکید داشتید؟

بازیگر تئاتر در دیالوگ آخر فیلم به من می‌گوید انگار حسادت ازلی - ابدی است. در اسطوره کیکاووس یک مثلث داریم؛ کیکاووس، سودابه و سیاوش. سودابه، همسر کیکاووس که هوس داشتن یک پسر جوان را می‌کند مثل زلیخا. این اسطوره‌ها به زمان مادرشاهی برمی‌گردد. در فیلم ما بازی اسطوره‌ای این مایه حسادت کیکاووس به سیاوش ابعاد واقعی‌اش را می‌بینیم.

■ به نظر، طنز تلخی است. آیا پایان فیلم مورد علاقه تان بود؟ به نظر تان، این پایان به درد این داستان می‌خورد؟

بله.

■ چقدر خوب بود که پاناش هم اسطوره‌ای بود؟

با آنکه هنوز جهان باستان نفس می‌کشد، ولی عصر زیست اسطوره و آیین‌هایش تمام شده و به قول اکتاویو پاز، از اسطوره‌ها و آیین‌ها فقط شاعرانگی‌شان مانده.

■ اما بخواهیم یا نخواهیم اسطوره در ما جاری و ساری است.

همه سلول‌های «تمرین برای اجرا» همین را می‌گوید. نگاه من به اسطوره از منظر امروز است. ما با همه وجودمان خواسته و ناخواسته در این وضعیت فرهنگی نفس می‌کشیم. در تار و پود فرهنگی ما هست. البته آغشته به تناقض. تناقض بین اسطوره و واقعیت.

■ معتقد هستید تلقی از اسطوره‌ها در گذر زمان تغییر می‌کند؟

طبیعتا چون اسطوره لزوما مفهوم متفاوتی یکی نیست. هر چند برداشت‌های بسیاری چنین است. اینها تجربیات بشری است. اسطوره نیاز اولیه بشر به تألیف و تفسیر جهان است. دو بخش پیشاتاریخ و پساتاریخ داریم. از جایی که اثر مکتوب درباره تاریخ وجود دارد، قبل از آن اسطوره‌ها نقش کلیدی دارند. بدون اسطوره جهان مان را به سختی می‌توانیم معنا کنیم. چون بدون رؤیانه‌ی توانیم زندگی کنیم. آنچه بحث معنویت را ملموس می‌کند، جهان رؤیاست. در تفسیر یونگی، اسطوره‌ها خاطرهای جمعی هستند پس وجود دارند.



SMS

☒ به امید روزی که همه پیام‌های کوتاه دنیا این باشد مهدی (عج) آمد.
۰۹۱۸-۹۵۲۱

☒ من عاشق آن گلم که در بیابان عشق پژمرده شد و منت باران نکشید.
۰۹۱۷-۹۸۲۰

☒ اگه حلقه عشق از طلاست حلقه دوستی از وفاست، قربون وجودت که به دنیا صفاست.
۰۹۱۲-۵۲۱۶

☒ هر چی هستی همون باش و هر چی نیستی نگو کاش!
۰۹۱۲-۵۶۸۷

☒ موفق کسی است که با لنگه کفشهایی که به سمتش برتاب می شود مغازه کفش فروشی بزند.
۰۹۱۴-۰۳۲۱

☒ همه دوست دارند که به بهشت بروند، ولی کسی دوست ندارد که بمیرد. * (جان لوییس)
۰۹۳۶-۵۷۰۱

☒ تو باغ دلم،
تو تنهایی،
تنهای تنها،
پس سعی کن درست به گلها آب بدی!!

۰۹۱۸-۶۵۷۱

☒ من هم یک روز اسکاتیا بودم! غم روزگار این چنینم کرد! نوشته پشت نیشان!
۰۹۱۶-۸۹۱۴

☒ دیدار شما آرزوی ما. (روابط عمومی شرکت چشمان بقرار).
۰۹۱۷-۳۲۶۹

☒ کسی که تو را دوست دارد، از تو انتقاد می کند و کسی که با تو دشمنی دارد، از تو تعریف و تمجید می کند. (امام حسین (ع))
۰۹۱۴-۶۵۷۷

☒ میدونی سلولهای مغزت چقدره؟
۱ کی؟ ۲؟ ۱۰۰۰؟ تا ۱۰۰۰؟ شاید ۱۰۰۰ شاید به میلیون هم برسه! شاید میلیارد! شاید اصلا سلول نداشته باشی! چون نمیدونی من الان سر کارت گذاشتم!
۰۹۱۹-۴۰۲۴

☒ نمیگم دوستت دارم، نمیگم عاشقتم، میگم

دیوونتم که اگه سه روز ناراحتت کردم بگی بی خیال دیوونستم.
۰۹۱۵-۳۰۲۲

☒ قلب مهربانت مثلثی را می ماند در دریای عشق، مراد خود کشیدی برمودای من!!!
۰۹۱۱-۶۵۱۴

☒ ای دوست به جز عشق تو در سر من هوسی نیست، جز نقش تو بر صفحه دل نقش کسی نیست.
۰۹۱۳-۶۹۷۷

☒ بهترین لحظه، لحظه ایست که فکر کنی فراموشت کردم، بعد ۱ اس ام اس از طرف من بیاد که توش نوشته می میرم برات!
۰۹۱۹-۹۸۴۶

☒ یادته بهت گفتم که خشت دیوار دلتم، تو هم منو شکستی ولی اشکالی نداره، حالا خاک زیر پاتم!
۰۹۱۶-۹۰۳۷

☒ چه ساده با گریستن خویش زاده می شویم و چه ساده با گریستن دیگران از دنیا می رویم و میان این دوسادگی معمایی می سازیم به نام زندگی.
محسن کرمی از بوشهر
۰۹۱۶-۶۸۷۴

☒ ساده بودم که تو را ساده تجسم کردم، درد لیخند تو را با گریه تبسم کردم.
۰۹۱۷-۳۲۴۴

☒ اگر دنیا پر از عاشق نباشه تو این دنیا دل صادق نباشه، همون بهتر که این دنیا نباشه زمین و آسمون یکجا فنا شه.
۰۹۱۶-۷۵۲۰

☒ برنار دشاو: مراقب باشید چیزهایی که دوست دارید به دست آورید و گرنه مجبور خواهید شد چیزهایی را که بدست آورده اید دوست بدارید.
۰۹۱۷-۸۳۱۴

☒ گریه های بی صداست عشق من بی انتهاست ردهای اشک هایم را بگیر تا بدلی خنک عشق کجاست.
۰۹۱۳-۶۳۸۹

☒ روز اول شوخی شوخی جدی شد شوخی ترین جدی عمرم دوست داشتن تو بود و جدی ترین شوخی عمرم از دست دادن تو.
۰۹۱۸-۵۴۷۸

☒ مردن آن نیست که در سینه خاک دفن شوم، مردن آن است که از خاطر تو با همه خاطره هام محو شوم.
۰۹۱۵-۴۷۰۳

☒ مردم موفق امروز، کودکان جسور دیروز بوده اند.
۰۹۱۳-۲۳۷۴

☒ برای انسان های بزرگ بن بست و وجود ندارد چون بر این باورند که یا راهی خواهیم یافت یا راهی خواهیم ساخت.
الهام رجیبی از تهران
۰۹۳۶-۴۰۹۹

☒ کردم ز ناله منع دل زار خویش راه سپردم به روز جزا کار خویش را، عیب تو نیست پیش تو گر قدر من کم است خود کرده ام ببند خریدار خویش را.
۰۹۱۴-۱۹۳۶

☒ امروز با هم بودن را تجربه می کنیم و شاید فردا به یاد هم بودن را، پس امروز مان را ز بیبا کنیم به حرمت فردا.
۰۹۳۶-۴۴۶۴

☒ هیچگاه آرزو نکن جای کسی باشی آخه اگر برآورده شد جای خودت خیلی خالی میشه.
۰۹۳۶-۴۴۶۴

☒ مرغ شب خوابیده از عشق بیدارم هنوز، دیده نابیناشده مشتاق دیدارم هنوز من آن دیوانه درویشم قلندر وار می کردم لباس عاشقی بر تن بی دلدار.
۰۹۳۷-۰۵۱۶

«لیلا»؛ عاشقانه نجیب ایرانی

۲۰ سال پیش، داریوش مهرجویی در دوران اوج فعالیت سینمایی اش پشت دوربین کارگردانی «لیلا» ایستاد؛ فیلمی که گویی به شکلی عجیب از اول قرار بود یک شاهکار از کار در آید یا دست کم به یکی از محبوبترین ملودرام های عاشقانه سینمای ایران تبدیل شود. «لیلا» قابلیت تبدیل شدن به یک فیلم معمولی و پرسوز و گداز را داشت. خط اصلی داستان، زیادی کلیشه ای و تکراری است اما این رویکرد و نوع نگاه مهرجویی بود که آن را جلا بخشید و باعث شد پس از سال ها فیلم همچنان باطراوت به نظر برسد.

خبیث اما دوست داشتنی

صدای مادر رضا (جمیله شیخی) از پشت تلفن، خوشبختی و آرامش زندگی لیلا (لیلا حاتمی) را بر هم می زند. هر بار او تلاش می کند مشکل زندگی خود و رضا (علی مصفا) را از یاد ببرد و به همسرش اعتماد کند، زنگ تلفن در فضای ساکت خانه طنین می اندازد و مادر جون (زنده یاد شیخی) با لحنی خاص لیلا را ترغیب می کند که به حرف هایش گوش بدهد. شیخی که از بازیگران با سابقه تئاتر بود، در تلویزیون و سینما نقش های شایسته و در خور استعداد با بازیگری خود به دست نیاورد. پس از «مسافران» (بهرام بیضایی) از میان نقش آفرینی های محدود و معدود، تجربه حضور در یک نقش خاکستری و نزدیک به منفی در «لیلا» فرصتی برای درخشش بانوی صحنه ها بود.

حالا و با دیدن مکرر «لیلا» می شود ظرافت های بازی شیخی را دریافت. سیمای آرام و لحن متفرد عنان و باوقار او، شخصیت اشرافی مادر جون را صاحب وجهه ای خاص کرده است. مادر جون یک مادر شوهر کلیشه ای و بد ذات نیست. زنی است آبرومند و اشرافی که باید برای حفظ شان و منزلت خانوادگی دنبال یک نوه باشد. رضا تنها پسر خانواده می تواند رویاهای بی پایان مادر جون را عملی کند و لیلا مانع این داستان است.

مادر جون مثل یک سیاستمدار قهار لیخند می زند، لیلا را در آغوش می کشد، برایش گردن بند مروارید هدیه می آورد تا او را راضی کند از رضا فاصله بگیرد. در صحنه ای که مادر جون در مهمانی خانوادگی عاقبت لیلا را مجبور به موافقت می کند، می شود قدرت این زن را دریافت. زنی که با اسلحه آرامش و اقتدار حریف جوانش را از پادر می آورد. صحنه های مشترک حاتمی و شیخی در خانه لیلا و رضا، همه به یادماندنی هستند. مادر جون نماد اشرافیتی رو به زوال است، اشاره لیلا در پایان فیلم به علت تولد باران دختر رضا و حس مادر جون به این دختر، پوچ بودن انگاره های اشرافی را ثابت می کند.

عاشق خاموش

لیلا دختر یک خانواده سنتی مذهبی است. خانواده ای گرم و صمیمی که در یک عمارت بزرگ و قدیمی زندگی می کنند. فیلم روی اختلاف طبقاتی میان رضا و لیلا تاکید صریح ندارد اما از انتخاب هایی که مادر جون برای ازدواج دوم رضا دارد، می شود فهمید که داستان از چه قرار است. لیلا حاتمی که پیش از «لیلا» در فیلم های پدرش بازی می کرد، با این فیلم به عنوان بازیگر حرفه ای به سینمای ایران معرفی شد. او «لیلا» را در دوران بیماری سخت زنده یاد علی حاتمی در سال ۱۳۷۵ بازی کرد و تاثیر بیماری و رنج پدر در سیمای حاتمی مشهود است. مهرجویی هم از غمی که در وجود بازیگرش نهادینه شده بود به نفع فیلم استفاده کرد.

حاتمی با یک بازی درونی و کنترل شده، نقش زنی را دارد که وارد یک بازی می شود اما این بازی با ذات زنانه او همخوانی ندارد. سایه نقش لیلا سال ها با حاتمی ماند و هنوز هم بسیاری او را با این تجربه به یاد می آورند. صحنه ای که لیلا پس از ورود گیتی (شقایق فراهانی) و مهمانان در شب عروسی به خانه، با چادر سیاه وارد کوچه می شود و تا خانه پدری دوان دوان می رود، هنوز تاثیر گذار است و صحنه پایانی فیلم و نگاه های خیره حاتمی از پشت



«لیلا» نه تنها در کارنامه سازنده اش، که در سینمای ایران یک نقطه عطف بود. آنها که بهمن ۱۳۷۵ در سینما فلسطین به تماشای نخستین نمایش فیلم در جشنواره فجر نشستند، خوب به خاطر دارند که «لیلا» حلقه حلقه به سینما رسید و تماشاگران گاهی باید فاصله بین نمایش این حلقه ها را تحمل می کردند اما فیلم بسیاری از مخاطبان و داوران جشنواره را مرعوب کرد. وقتی در آیین اختتامیه، لیلا حاتمی برای دریافت دیپلم افتخار بهترین بازیگر زن جشنواره روی صحنه می رفت، می شد ناراضی را از چهره اش دید، به گمان بسیاری، او شایسته دریافت سیمرغ بلورین بهترین بازیگر زن پانزدهمین جشنواره فجر بود و البته زنده یاد جمیله شیخی هم؛ بازیگری که هنرش از چشم داوران پنهان نماند.

مهرجویی که پیش تر در آثار مختلف از ادبیات اقتباس کرده و علاقه اش را به این گونه سینمایی نشان داده بود، پس از خواندن قصه «لیلا» نوشته مهناز انصاریان تصمیم گرفت فیلمنامه ای براساس آن بنویسد، ماجرای اصلی کتاب و فیلم به هم شبیه است. لیلا زنی جوان است که باردار نمی شود و به اصرار مادر شوهر به ازدواج مجدد همسرش رضایت می دهد. زمان انصاریان که پیشتر با نقش آفرینی در «می خواهیم زنده بمان» (ایرج قادری) در ذهن ها مانده، پس از نمایش عمومی فیلم منتشر شد و به چاپ سوم هم رسید. فیلم در این دو دهه، همواره در انتخاب منتقدان و نظر سنجی های مختلف جایگاهی قابل توجه داشته و از بهترین های کارنامه استاد است. مهرجویی پس از چهار فیلم به طور کامل زنانه و ماندگار، با «لیلا» وارد فضایی تازه شد. «بانو»، «سارا»، «پری» و «لیلا» که نام چهار شخصیت اصلی این فیلم ها را بر پیشانی دارند، پیشکش آقای کارگردان به دنیای زنان ایرانی است. فیلم هایی که در دهها، رویاها و اندوه زنان یان جامعه را به تصویر می کشند. مهرجویی سال ها بعد و با «بمانی» کوشید دوباره این فضا را تجربه کند اما فیلم هرگز موفقیت آثار شهری و عاشقانه های زنانه اش را تکرار نکرد.

شیشه به «باران» دختر رضا و آشتی دوباره. لبخندی که در این صحنه آرام آرام روی لب های حاتمی می نشیند، خبر از تغییر فصل برای او و رضا دارند. پس از «بانو»، مهرجویی در «لیلا» سیمای یک زن عاشق شرقی را ترسیم کرد؛ زنی که رنج عاشقی را تاب می آورد و غرورش را حفظ می کند. حالا و در اواسط دهه ۹۰ شمسی، عشق لیلا و رضا دور از دسترس به نظر می رسد. عشقی که پس از بحران ها، دوباره زیر خاکستر متولد می شود و جان می گیرد. «لیلا» یک عاشقانه دهه هفتادی است، عاشقان این روزگار به خاطر دل دیگری، ایثار نمی کنند.

بادگاری از افتخاری

علیرضا افتخاری کمتر با سینما رابطه داشته و خواننده ای بوده که حوزه کاری اش با همه فراز و فرود این سال ها چندان ارتباطی با سینما پیدا نمی کند اما مهرجویی در «لیلا» از ترانه های او در آلبوم «نیلوفرانه» استفاده کرد. شاید حالا و پس از گذشت دو دهه از همه آلبوم های افتخاری، این ترانه در ذهن بسیاری باقی مانده باشد، ترانه ای با صدای گرم و حزن آلود بر اساس شعری از زنده یاد قیصر امین پور که با حال و هوای عاشقانه فیلم همسو است: «بی تو زدم، به هوای تو می گردم، که مگر بیفتم در پایت، ای نوای نایم، به هوای تو می آیم، که دمی نفس کنم تازه در هوایت، تا فدا کنم جان و دل برایت». موسیقی فیلم «لیلا» از امتیازهای آن است. چشم هایتان را ببندید و تیتراژ را فقط با موسیقی کیوان جهانشاهی بشنوید. مهرجویی در صحنه ای از فیلم، جایی که لیلا و رضا، به خانه لیلا رفته و خانواده او دور هم جمع شده اند هم به ترانه افتخاری ادای دین می کند. بخشی قابل توجه از فضا سازی فیلم، به انتخاب موسیقی و ترانه ها باز می گردد و این همان کاری است که استاد برای ارتقای یک قصه معمولی و کلیشه ای در قالب اثری به یادماندنی کرده است.

گوهر های در خشان

علی مصفا بازیگری کم کار و بی ادعاست که معمولاً نقش های شبیه شخصیت خودش را بازی می کند و همین پرسوناژ برای سینمادوستان جافتاده و دوست داشتنی است. «لیلا» به آن اندازه که فیلم لیلا حاتمی و جمیله شیخی است، فیلم مصفا نیست اما بدون حضور او، این پازل کامل نمی شود. «لیلا» مجموعه ای از بهترین بازی های سینمایی را در خود جای داده است؛ بازی هایی که تلاولوی حاتمی و شیخی، مانع به چشم آمدن آنها در نظر اول می شود. مصفا که در «پری» با مهرجویی همکاری و فصلی تازه در کارنامه اش گشوده بود، در «لیلا» بخشی دیگر از توانایی اش را به تصویر کشید. یک عاشق محبوب و وفادار در دامی می افتد که مادرش برایش تدارک دیده است. او میراث دار یک خانواده اشرافی است که باید اعتبار یک خاندان را حفظ کند. صحنه های مشترک حاتمی و مصفا خوب و گرم از کار درآمده و بخشی از این ماجرا، به رابطه عاطفی دو بازیگر بر می گردد که با این فیلم به همه علاقه مند شدند و پس از آن از دواج کردند. مصفا همان مرد رویایی شرقی است؛ جوانی خوش سیما و موقر که خوب آشپزی می کند، صدای گرم دارد، نجیب و عاشق پیشه است و اگر خطا کند آنقدر سماجت می کند تا دل معشوق را به دست بیاورد و کدام زنی است که وقتی رضا همراه باران به نذری پزان خانه لیلا می آید، نداند نذر رضا چیست. در یکی از صحنه های فیلم وقتی لیلا از بر خورد مادر جون ناراحت است، مصفا بالحنی شیرین می گوید: «خونه بمونیم، یه چیزی درست کنیم، قربون صدقه هم بریم، یه فیلم هم ببینیم.» جمله ای ساده که به حال و هوای عاشقانه زندگی دو شخصیت اشاره دارد.

«لیلا» یک محمدرضا شریفی نیای سر حال هم دارد که آن سال ها در پروژه های بسیاری حرف اول را می زد؛ مرد پشت پرده سینما که کارش معرفی بازیگر و استعداد کشف بود. دایی در فیلم لیلا به شخصیت آن روزهای بازیگرش نزدیک است؛ مردی اهل موسیقی و شعر و کمی عارف مسلک. دایی شوخ و

طنز که زمینه آشنایی لیلا و رضا را فراهم می کند اما تابلوی بازیگران «لیلا» بدون امیر پایور چیزی کم دارد؛ بازیگر نقش پدر جون که سال هاست از میان مارفته اما سه نقشی که در «سفر» (علیرضاریسیان)، «بوی پیراهن یوسف» (ابراهیم حاتمی کیا) و «لیلا» بازی کرده در یادها مانده است.

پایور که با «سفر» به سینمای ایران معرفی شد، پیش تر در «نقش عشق» بازی کرده بود. در سالهایی که تحت تاثیر درخشش و اقبال به فیلم های عباس کیارستمی نابازیگران بسیاری به سینما آمدند، او با موهای سفید پا به دنیای بازیگر گذاشت، صدایی گرم و لحنی دوست داشتنی و چهره ای اصیل داشت. پدر جون در «لیلا» نقطه مقابل همسری است که اشرافیت را نمایندگی می کند، پدر شوهری صمیمی و متین که تلاش می کند عروسش را محافظت کند. پدری که می خواهد راه و رسم وفاداری را به رضا بیاموزد و یک تنه مقابل سلطه و قوای خشک همسرش ایستاده است.

باطراوت مثل عشق

«لیلا» یک فیلم ایرانی است، اتمسفر حاکم بر فیلم که معلول موسیقی و فضا سازی کارگردان است، حال و هوایی ایرانی به آن داده است. نوع واکنش لیلا به مشکلی که دارد، ایثار عاشقانه او و فاصله ای که پس از تجربه شکست از رضا می گیرد، با معیارهای یک زن شرقی همخوانی دارد. سبک زندگی که در فیلم به تصویر کشیده می شود، با وجود نمایش ورود مدرنیته به آداب و عادات ایرانی، وطنی و بسیار دوست داشتنی است. «لیلا» هنوز تازه است و باور اینکه دو دهه پیش ساخته شده، چندان ساده نیست.



کارگردان «آباجان»: فیلم نسا زیم، آتش زیر خاکستر می شویم

هاتف علیمردانی نخستین فیلم بلند خود را سال ۸۸ با نام «راز دشت تاران» کارگردانی کرد. بعد از یک سال وقفه، از سال ۹۰ تا امسال، روزهای پرکاری را پشت سر گذاشته و هفت فیلم در کارنامه کاری خود دارد. او برای سی و پنجمین جشنواره فیلم فجر، «آباجان» را آماده نمایش کرد و فیلم هم بعد از تایید هیات انتخاب، در بخش رقابتی جشنواره با دیگر آثار این بخش رقابت می کند.

علیمردانی این بار روایتگر روزهای جنگ است. روزهایی که بمب و خون همه چیز را تحت الشعاع قرار داده است اما در همین دوران با وجود وضعیت پر تنش، زندگی در جریان است و آدم‌ها راه خودشان را ادامه می دهند. این بار قهرمان داستان علیمردانی، زنی است که به مفقود شدن فرزندش در جنگ باور ندارد. فاطمه معتمد آریا، بدون تردید بهترین انتخاب ممکن برای بازی در این نقش بود و علیمردانی این مساله را به خوبی درک و از آن استفاده کرد. اگر چه مساله انتظار مادران برای دیدار دوباره با فرزندان شان موضوع تازه‌ای در حوزه سینمای دفاع مقدس نیست، اما هاتف علیمردانی معتقد است در «آباجان» رویکرد جدیدی به این موضوع داشته است.



بتوانیم واقعیات آن روزها را درک کنیم.

■ «آباجان» فیلم دفاع مقدسی است؟

■ در سینمای ایران نمونه‌ای داریم که توانسته باشد دوران دفاع مقدس را به همین شیوه‌ای که می‌گویید، به تصویر بکشد؟ شما نگاهی به فیلمی داشتید؟

داستان این فیلم و پرداختی که در آن اتفاق افتاده، فکر نمی‌کنم پیش از این انجام شده باشد. بیشتر فیلم‌هایی که جنگ را به تصویر می‌کشند، بیشتر به خود جنگ پرداخته‌اند و به همه چیز حتی زندگی مردم از همان زاویه نگاه کرده‌اند. همین مساله سبب شده نگاه مردم به جنگ تنها از همین زاویه باشد. ولی ما برخلاف آن فیلم‌ها، سعی کردیم به زندگی اجتماعی مردم فارغ از جنگ هشت ساله نگاه کنیم. جنگ در کنار مردم نفس می‌کشد ولی زندگی اجتماعی مردم در کنار جنگ روایت می‌شود و مردم هم طبیعتاً زندگی خودشان را دارند.

فیلم راجع به یک زن شصت‌ساله جا افتاده است که خانم معتمد آریا این نقش را بازی می‌کند و پسر او مفقود الاثر شده است و برخلاف اینکه همه فکر می‌کنند پسر او فوت شده، اما او باور دارد که پسرش زنده است. این فیلم زندگانی روایتی زنی است که در آن روزهای جامعه زندگی می‌کند و زندگی اجتماعی آن روزها را به تصویر می‌کشد.

■ چرا آن دهه را به تصویر کشیدید؟ فیلمنامه هم برای خودتان است؟

همه کارهایم را می‌نویسم و تهیه می‌کنم با این شیوه راحت‌ترم. به نظر لازم بود به دور از حب و بغض‌ها و تندروی‌ها، تاریخ آن روزها به تصویر کشیده شود. زندگی اجتماعی مردم و همه ارتباطاتی که با یکدیگر داشتند، به شکل واقعی و رئالیستی آن مشاهده شود. متأسفانه افراط و تفریط‌ها نگذاشتند

■ «آباجان» به فاصله چند روز بعد از اعلام فیلم‌های بخش مسابقه به جشنواره فجر اضافه شد، فیلم مشکلی داشت؟
اتفاقاً این فیلم، بالاترین آرای هیات انتخاب را به خود اختصاص داده بود و جزو سه فیلم اول مورد تایید بود. اما در ادامه بعد از حل مشکل ممیزی‌ای که داشت، به فیلم‌های بخش مسابقه اضافه شد.

■ در دو، سه سال اخیر به صورت مداوم فیلم ساختید و همین حالا هم «هفت ماهگی» را روی پرده سینماها اکران دارید، فکر می‌کنید این پرکاری به نفع تان باشد؟

فکر می‌کنم دیگر با ساخت هفت فیلم به میانه راه رسیده باشم. مگر یک کارگردان و فیلمساز چند فیلم می‌تواند در طول عمر کاری‌اش بسازد؟ به هر حال در این سال‌ها این فرصت وجود داشته است که بتوانم فیلم بسازم و امیدوارم در آینده هم این فرصت وجود داشته باشد. تا زمانی که به فیلمسازی علاقه‌مند باشم و شرایط بر این مهیا باشد، کارگردانی می‌کنم و فیلم می‌سازم. اگر چنین نباشد و فیلم‌سازیم که آتش زیر خاکستر می‌شویم.

■ و همیشه هم سینمای اجتماعی را انتخاب می‌کنید، دوست دارید به عنوان فیلمساز اجتماعی معرفی شوید؟

راستش هیچ‌وقت به چنین چیزی فکر نکردم. اصلاً سینما را خط‌کشی نمی‌کنم که بخواهم جایگاه خودم را به عنوان فیلمساز اجتماعی یا غیر اجتماعی معرفی کنم. من هر فیلمی بسازم به مسائل اجتماعی مربوط می‌شود. در «آباجان» هم هر چیزی را که در آن دوره یا روز دغدغه‌ام بود، به تصویر کشیدم. یک زمانی سینمای فانتزی و کودک دغدغه‌ام بود اما امروز در مورد جامعه و فضای حال حاضر و اتفاقات روز، فیلم می‌سازم. یک روز به گذشته سفر می‌کنم و یک روز داستانی مربوط به حال می‌نویسم. خیلی مرزبندی اینچنینی ندارم.

■ ترکیب بازیگران تان در بیشتر فیلم‌ها به نوعی است که حضور سوپرستارها در این فیلم‌ها معنی ندارد...
از نظر شما خانم معتمدآریا سوپرستار نیست؟

■ ایشان در دسته‌بندی بازیگران گیشه پسند قرار نمی‌گیرند و البته

جایگاه‌شان خیلی بالاتر از اینهاست.

اگر بخواهیم این شکلی به ماجرا نگاه کنیم فکر نمی‌کنم هیچ‌وقت افتخار همکاری با سوپرستارهای گیشه پسند را پیدا کنیم. اصولاً با بازیگری کار می‌کنم که توانایی بازیگری داشته باشد. معمولاً اگر سوپرستاری در کار من بوده، خیلی جواب نداده است. من به کیفیت بازی بازیگران و فیلمنامه و... بیش از فروش فیلم اهمیت می‌دهم.

■ خودتان سرمایه «آباجان» را تامین کردید؟
بله، هم تهیه‌کننده کار هستیم و هم سرمایه‌گذار.

■ یعنی بدون کمک نهادهای دولتی بودجه فیلم را تامین کردید؟
نه تنها سر «آباجان» بلکه سر هیچ فیلمی تا حالا یک ریال وام از موسسات و نهادهای دولتی نگرفته‌ام و همه فیلم‌هایم را با سرمایه شخصی ساختم.

■ شما در ژانری فیلم می‌سازید که رقیبان تان زیاد است. سینمای اجتماعی که در سال‌های اخیر فیلمسازان زیادی مشتاق به ساخت فیلم در آن هستند، خوب می‌فروشد، خوب دیده می‌شود و بیش از همیشه مورد توجه و حتی انتقاد قرار می‌گیرد. این تمایل فیلمسازان برای ورود به این حوزه از کجا ناشی می‌شود؟

متأسفانه شرایط جامعه و سینمای ما از یک چیزی خیلی رنج می‌برد و آن هم این است که خیلی‌ها می‌خواهند ادای دیگران را در بیاورند. یک سری‌ها بعد از درخشش آقای اصغر فرهادی فکر کردند چه کار کنند که بتوانند ادای فرهادی را در بیاورند. دقیقاً مثل عده‌ای که دهه‌های هفتاد و هشتاد، سعی می‌کردند ادای کیارستمی را در بیاورند.

به نظر من همه این آدم‌ها که ادای دیگران را در می‌آورند، واقعی نیستند. ناراحت‌کننده‌ترین اتفاق این است که هنرمند هیچ ایده‌ای از خودش نداشته باشد. ایده، شاکله و ستون اصلی خلق یک اثر است. مثلاً در این چند سال اخیر چند فیلم دیدم که حتی اسم‌شان هم مشابه اسم فیلم‌های من بود. من «به خاطر پونه» را ساختم و بعد از چند وقت فیلمی با نام «به خاطر مونا» ساخته شد.



واقعا از این اتفاقات حیرت می‌کنم! فیلم «کوچه بی‌نام» را ساختم و بعد فیلمی با عنوان «بی‌نامی» ساخته شد! این اتفاقات چطور می‌افتد؟ یعنی فیلمساز حتی درباره نام فیلم هم ایده‌ای ندارد؟ من «آباجان» را می‌سازم و بعد فیلمی به نام «ماجان» ساخته می‌شود. چه می‌شود؟ چرا؟ مگر ایده ندارید؟

من از دوست عزیز زمان و تهیه‌کننده محترم آقای محمد مهدی عسگرپور که سال‌ها رییس خانه سینما بود و تهیه‌کننده فیلم «ماجان» است، حیرت می‌کنم که چطور نام فیلم‌شان اینقدر شبیه «آباجان» است. البته ایشان شخصیت محترمی هستند و من هم به حرمت حضورشان در این فیلم، هیچ شکایتی ندارم. بزرگ‌ترین جریمه اینها همین است که فیلم‌های‌شان واقعی نیست و فیک‌اند.

واقعی نبودن، اتفاق خیلی بدی است. حتی اگر این تشابه اتفاقی هم باشد، زمانی که متوجه می‌شوید فیلمی با این نام ساخته شده حتما باید خودتان را تغییر دهید. آقایان سیفی یا عسگرپور آدم‌های قابل احترامی هستند و صد در صد هم این مساله برای آنها اتفاقی پیش آمده است و باور نمی‌کنم که بخواهند فیلمی با اسم فیلم من بسازند. ولی به نظر من بهترین روش این بود که اسم فیلم خودشان را تغییر می‌دادند. این تکرارهای پی‌درپی به نظر من بزرگ‌ترین ضربه را به سینمای ایران می‌زند.

سینمای اجتماعی ایران هم به نوعی تقلید است. تا زمانی که بومی و شهودی بودن در آن آثار حفظ نشود، سکناس‌ها و پلان‌های بیشتر فیلم‌های اجتماعی که این سال‌ها ساخته شده، پیش از این مشابه آنها را بارها در فیلم‌های دیده‌ایم. ما به ازای شخصیت‌های این فیلم‌ها را هم تقریبا با یک تغییر کوچک در برخی فیلم‌ها دیده‌اید. به نظر من یک سمومی در سینما وجود دارد. اما اگر بخواهم دقیق درباره فیلم‌های اجتماعی حرف بزنم، باید بگویم تب اجتماعی که در بیشتر فیلم‌ها می‌بینیم در ۹۰ درصد موارد به ضرر تهیه‌کننده می‌شود.

■ شما چه می‌کنید که به این سمت و سو کشیده نشوید؟ اینکه نگویند کارتان مشابه آثار فرهادی و دیگر فیلمسازان اجتماعی است؟

- فیلمسازی، کاری که در این سال‌ها انجام دادم، محصول ۲۰ سال ساخت فیلم‌های کوتاه، کلیپ و برنامه‌های مختلف است. من یکبار وارد سینما نشدم. همه تجربه‌هایی که داشتم بهم یاد داد که مولف بودن به چه معناست. یعنی تالیف یک اثر، چه شاکله‌هایی باید داشته باشد و شما به عنوان یک مولف و فیلمساز، چه رسالتی به عهده دارید. پیش از هر چیز سعی می‌کنم سوژه‌هایم را متفاوت کنم، به جاهای مختلف سر بزنم، در بین مردم نفس بکشم و از اتمسفری که اطرافم است بهره ببرم. شما در تهران یک فرصت استثنایی دارید. هفتاد و دو ملت که می‌گویند، در تهران زندگی می‌کنند. ترک، لر، فارس، به همراه مذاهب مختلف در کنار یکدیگر به خوبی و خوشی زندگی می‌کنند. هر قسمت از تهران، موقعیت و فرهنگ خاص خودش را دارد. شما می‌گویید بچه شمرون، نازی آباد، تهرانپارس، فلکه اول صادقیه، که هر کدام از اینها چه در پوشش، چه در نوع لباس، رفتار اجتماعی، شکل خودشان را دارند و این یک فرصت استثنایی است. من حتی محله‌ای که داستان‌های فیلمم در آن اتفاق می‌افتد، برای خودم مشخص می‌کنم. مثلا فیلم «هفت ماهگی» در فلکه اول صادقیه اتفاق می‌افتد. داستان «کوچه بی‌نام» در جنوب شرق یعنی اطراف خیابان دماوند اتفاق می‌افتد. این را می‌شود از نوع آدم‌ها، معماری ساختمان و شخصیت پردازی‌ها متوجه شویم. پس من نگران تقلید و دزدی کردن از ایده‌های آدم‌ها را ندارم. اصلا با این همه تنوع تقلید چرا؟

شما به هر جای آمریکا که سفر کنید، آدم‌ها یک شکل هستند. ممکن است یکی، یک ذره تندتر باشد. ولی همه چیز یکسان است. در ژاپن یا جاهای دیگر همه چیز یکسان است. پس فیلمسازان ایرانی به لحاظ پراکندگی قومی و مذهبی یک فرصت استثنایی برای ساخت فیلم دارند.

■ با توجه به اینکه آباجان داستان متفاوتی دارد، فکر می‌کنید اتفاق ویژه‌ای برای آن در جشنواره فجر بیفتد؟ نسبت به دیگر فیلم‌های تان شاخص تر است؟

صد در صد، اثر شاخص تری است. البته من هر وقت فیلمی می‌سازم، فکر می‌کنم که بهترین فیلمم را ساخته‌ام. سه چهار ماه که می‌گذرد، بعد فکر می‌کنم که ایده فیلم قبلی ام ساده لوحانه بود. آنجاست که هسته اولیه فیلمنامه بعدی ام متولد می‌شود. در حال حاضر به نظر من، آباجان بهترین کار من است. و البته این اتفاق در مسیر رقابت مشخص می‌شود.

برای اینکه هیچ کس نمی‌گوید ماست من ترش است. در جشنواره امسال فیلم‌های زیادی هستند که باید ببینیم اندازه‌شان چقدر است. فیلمسازان نسل جدیدی که می‌آیند، با اینکه کم سن و سال هستند، اما فیلمسازی بسیار بسیار جذاب و با تجربه‌ای‌اند. به هر حال صاحبان هر ۳۳ فیلم بخش مسابقه دوست دارند جایزه متعلق به خودشان باشد. ولی آنچه مسلم است، این است که فیلم آباجان کامل‌ترین اثر من هست. و به نظر منتقدین هم نزدیک‌ترین اثر به خودم است.

■ از حضور فیلم اولی‌ها و موفقیت‌های‌شان در جشنواره فجر نگران نمی‌شوید؟ فکر می‌کنید، بتوانید با این همه فیلمسازان جوان و صاحب فکر و ایده رقابت کنید؟

از فیلم اول به فیلم دوم سفر کردن، کار خیلی سختی است. یک زمانی مسعود بهنام خدا بیمارم به من گفت فیلم اولت نیامده، فیلم دومت را شروع کن. گفتم چرا؟ گفت اگر فیلم اولت خوب نفروشد دیگر نمی‌توانی فیلم دومت را بسازی.

■ عکس این هم صادق است؟ یعنی وقتی فیلم اول بیاید و خیلی سر و صدا کند، و همین مساله فیلمساز را برای ساخت فیلم بعدی محتاط کند؟

بله. آن هم ممکن است. برای سعید روستایی این خطر وجود دارد. من فیلم «به خاطر پونه» را که ساختم، با اینکه ما را به خارج از مسابقه تبعید کردند، اما فیلم دیده شد و منتقدین هم آن را دوست داشتند و به فیلم خیلی توجه شد. وقتی که به یک فیلم خیلی توجه می‌شود، کار شما برای ساخت فیلم دوم، سخت‌تر می‌شود. البته خوشبختانه سعید روستایی در جشنواره امسال تنها به عنوان فیلمنامه‌نویس «سد معبر» حضور دارد و به نظر من این اتفاق خوبی برای اوست.



SMS

☒ فاصله ها با خاطره ها کوتاه می شود.
۰۹۱۵-۱۶۴۹

☒ بهترین مترجم کسی است که سکوت دیگران را ترجمه کند.
۰۹۳۵-۳۳۹۸

☒ بهت نمی گم دلمی، چون پراز غمه، نمی گم گلمی چون، عمرش کمه، نمیگم چشمامی، چون واسه تو کمه، پس بهت میگم خودتی چون بهتر از تو کسی نیست.
۰۹۱۶-۱۲۱۷

☒ از خدا نخواه همه دنیا رو بهت بده، بخواه کسی رو بهت بده که تورو به همه دنیا نده.
۰۹۳۷-۸۴۸۷

☒ در این بازار داغ ناامیدی، تورا باور کنم با چه امیدی؟
۰۹۱۳-۰۴۹۴

☒ په نفر جلوی نامزدش میخوره زمین، میگه حرکتو داشتی؟
۰۹۳۶-۷۳۸۵

☒ بیساز هر چه غم فرار کنیم، بیا پاییز دل را بهار کنیم.
۰۹۳۷-۹۹۷۵

☒ تک در ختم سوخت، بگذار، جنگل بسوزد.
۰۹۳۷-۹۱۷۰

☒ تقدیم به چشمی که اشکش منم، به اشکی که غمش منم، به شمعی که پروانه اش منم، به گلزاری که گلش تویی و تقدیم به عشقی که عاشقش منم.
۰۹۳۶-۹۵۷۰

☒ شمع می بسوزد و پروانه به دورش نگران، ما که می سوزیم و پروانه نداریم، چه کنیم؟
۰۹۱۶-۸۵۳۹

☒ دوستی کلامی نیست که کهنه شود یا ببوسد، دوستی آیین مقدسی است که همواره به جا می ماند.
۰۹۱۶-۸۵۳۹

☒ کفشات رو در بیار، جدی میگم کفشات

SMS

☒ رودریبار! چرا؟ آخه تو توی یک سرزمین مقدسی! آره شک نکن تو توی قلب منی!
۰۹۱۵-۵۸۴۰

☒ دل به هر کجا رو کند، آخر بیاید سوی دوست / قبله دل ها کجا باشد به غیر از کوی دوست.
۰۹۱۹-۲۰۸۰

☒ دروغ نیست اگر بگویم، که بی تو، زنده مانمی میکنم، نه زندگانی!
۰۹۳۲-۱۹۸۰

☒ وقتی میان نفس و هوس جنگ می شود، قلبم به چشم هم زدنی سنگ می شود. آقا ببخش، بس که سرم گرم زندگیت، کمتر دلم برای شما تنگ می شود...
۰۹۳۵-۸۹۷۲

☒ اگر در راه رسیدن، از مرگ نترسی، موفق هستی، خدا عشق خالص را به افراد خاصی می دهد.
۰۹۳۵-۲۳۹۰

☒ هنوز هم روزهایی حال خوب نیست، اما اشکالی ندارد زمانی بود که سالها حال خوبی نداشتم. (بیل ویلسون)
۰۹۳۵-۲۲۱۳

☒ قسم به قطر قطره اشکی که در چشم دارم به اندازه روزهای دوریت دوست دارم.
۰۹۳۷-۰۶۴۱

☒ مجبور شدم به هر کسی رو بزمنم، در محضر هر غریبه زانو بزمنم، تحقیر شدم چون که فراموشم شد به سر به ضامن آهو بزمنم.
۰۹۱۱-۵۸۲۴

☒ دلم برات تنگ شده، محبت بی رنگ شده، دوستی فقط آهنگ شده، رفاقت تک رنگ شده، خیلی دلت سنگ شده، مگه بین من و تو جنگ شده.
۰۹۱۴-۳۳۲۰

☒ یک شاخه گل رز می تونه باغ من باشه و یک دوست مثل تو می تونه دنیای من باشه.
۰۹۱۸-۲۳۱۴

SMS

☒ اگر تمام دردهای دنیا را نردبان کنی، دستت به سقف دلنگی من نمی رسه.
۰۹۱۸-۸۷۱۲

☒ اندیشه برتر در روزهای طوفانی و آشوب و در همان حال خموشی و آرامش، توانایی برتر خویش را از دست نمی دهد. (آرد بزرگ)
۰۹۱۴-۶۲۵۳

☒ جهت الهی شما، دریایی است پهناور و بی ساحل، ذات الهی شما از ازل پاکیزه بوده است و تا ابد نیز خالص و پاک خواهد ماند. (جبران خلیل جبران)
۰۹۱۶-۸۵۴۷

☒ محبت نیرومندترین جادوهاست. (گولاس)
۰۹۱۵-۳۵۷۰

☒ مهم نیست کجا متولد شدم و چگونه و کجا زندگی کرده ام، مهم این است که در آنجا که بوده ام چگونه رفتاری داشته ام. (جو جیا اوکیف)
۰۹۱۴-۳۶۰۹

☒ توانگر کسی است که به آنچه خداوند توانا نصیبش کرده خرسند باشد، زیرا شوریده بخت تر و پراکنده خاطر تر از آزمند کسی نیست. (بزرگمهر)
۰۹۱۱-۶۸۰۱

☒ بایسد زیاد مطالعه کنید تا بدانید که هیچ نمی دانید. (مونت کیو)
۰۹۱۸-۹۶۵۲

☒ آدمهای ماندگار به چیزی جز آرمان نمی اندیشند. (آرد بزرگ)
۰۹۱۸-۵۲۳۳

☒ هرگز مردی بسیار نادان را ندیدم که از وی چیزی نتوانسته ام بیاموزم. (گالیله)
۰۹۱۱-۳۲۰۲

☒ بر حرف را که دشمن راستی و خصم روان پاک است هرگز نپذیر. (بزرگمهر)
۰۹۱۶-۰۳۲۲

SMS

☒ ما که همسایه اشکیم ولی بادل تنگ، گر لیبی خنده کند، یاد شماییم هنوز.

۰۹۱۹-۱۱۵۴

☒ اگر روزی دیدی همچون دیوانه ها تو خیابون می گشتم، شرم نکن بالبخند پراز غم نگاهم کن... (هیوا از مریوان) ۰۹۱۸-۳۴۵۵

☒ کسی حرف دل ما را ندانست، بهای محفل ما را ندانست، به جز طوفان کسی در شهر غربت، نشان منزل ما را ندانست.

۰۹۱۷-۲۶۷۷

☒ از گلشن گلهابه گلستان نویسم؟ من نیز غریبم به غریبان چه نویسم؟ ترسم که قلم شعله کشد، صفحه بسوزد، با این دل تنگم به عزیزم چه نویسم؟

۰۹۱۷-۷۸۲۹

☒ تو اگر می دانستی که چه زخمی دارد، که چه دردی دارد، خنجر از دست عزیزان خوردن، از من خسته نمی پرسیدی: آه ای مرد چرا تنهایی؟ (داوود عبیدی) ۰۹۱۹-۲۴۵۳

☒ خزان بنشست و گل با بادها رفت. چه آسان می شود از یادها رفت.

۰۹۳۵-۰۷۴۱ (سحر جعفری)

☒ من و تو دست در دست هم خواستیم آغاز کنیم، پس چرا قصه این گونه شروع شد: یکی بود، یکی نبود.

۰۹۳۵-۰۷۴۱ (سحر جعفری)

☒ پیروزی حق کسانی است که از شکست های خود درس گرفتند.

۰۹۳۵-۳۵۵۶

☒ هر گاه از غروب عاطفه های مردم خسته شدی، قلبی را یاد کن که به خاطر تو می تپد... ۰۹۱۶-۲۹۱۲

☒ تو زندگیم یکی رو خیلی دوست دارم. خودت را لوس نکن. منظورم خداست که گلی مثل تو رو برام آفرید.

۰۹۱۶-۶۲۳۲ (سجاد زارعی)

☒ گاهی مواقع بدترین اتفاقی که می افته، بهترین چیزی است که نیاز داریم.

SMS

۰۹۳۷-۶۷۲۳ (فاطمه جباری از شهر کرد)

☒ از دست تورنجیدم و چیزی نگفتم، با دیگران دیدم و چیزی نگفتم، کلی سفارش کرده بودی نفهمم این نکته را فهمیدم و چیزی نگفتم. ۰۹۳۶-۴۰۲۰ (مصطفی آقا محمدی از ساوه)

☒ در ساحل قلبها فقط رد پای دوست می ماند، و گر نه موج روزگار هررد پای را پاک می کند... ۰۹۳۶-۸۸۴۹

☒ بگذار هر چه نمی خواهند بگویم. بگذار هر چه نمی خواهیم بگویند. باران که بیاید از دست هم کاری ساخته نیست... ما اتفاقی هستیم که افتاده ایم. ۰۹۳۵-۳۱۳۱

☒ شوق دیدار تو را قاصد بی رحم چه داند؟ آنقدر شوق به دیدار تو دارم که خدا می داند. ۰۹۱۹-۰۵۰۱

☒ از قلبم پرسیدم: عزیزت کیه؟ گفت: اس ام اس بفرست، هر جا رفت، اون عزیزته... ۰۹۱۹-۸۷۲۲

☒ زندگی یعنی: ناخواسته به دنیا آمدن، مخفیانه گریستن، دیوانه وار عشق ورزیدن و عاقبت در حسرت آنچه دل می خواهد و منطبق نمی پذیرد، سوختن... ۰۹۳۶-۶۵۶۴

☒ عشرت امروز با اندیشه فردا خوشست. ۰۹۱۵-۱۶۴۹

☒ پایان حکایت من شنیدنی است: من عاشق او بودم و او عاشق او... ۰۹۳۵-۲۴۰۳

☒ چیزی که بعضی ها رو خیلی عزیز می کنه: شادی دیدار شون نیست، بلکه غم ندیدن شونه. ۰۹۱۷-۹۰۸۱

☒ در کتاب عشق، لغت فاصله، فاجعه معنا شده و تو قادر به پایان این فاجعه هستی. ۰۹۱۹-۳۷۴۷

☒ خدایا هر کسی یادم کند، یادش بخیر. خدایا هر کسی یادم نکرده، یادش بخیر. خدایا هر کسی یادش رود یادم کند، یادش بخیر.

SMS

۰۹۱۷-۷۸۵۷

☒ چو عاشق می شدم، گفتم: که بر دم گوهر مقصود، ندانستم که این دریاچه موج خون فشان دارد.

۰۹۳۶-۵۰۹۲ (سید محمد حسین پور احمدی از یاسوج)

☒ شوق دیدار تو را قاصد بی رحم چه داند؟ آنقدر شوق به دیدار تو دارم که خدا می داند. ۰۹۱۲-۱۱۳۵ (آرش خدایی از تهران)

☒ صد بار گفتم وقتی داری راه میری جلوی پات و نگاه کن، باز افتادی تو قلبم. ۰۹۳۷-۳۴۱۹

☒ بدترین دلتنگی اینه که حضور کسی رو احساس کنی، ولی کنارش نباشی. ۰۹۱۲-۹۹۱۵

☒ لحظه ها را گذراندم تا به خوشبختی برسیم. غافل از اینکه لحظه هایی که گذشت خودشان لحظه های خوشبختی ما بودند. ۰۹۱۶-۱۰۸۵

☒ خیلی وقتاً آدم واسه اینکه رو قولشون وایسن، قولشون رو زیر پای می زارن تا بتونن روش وایسن! ۰۹۱۳-۳۰۰۹

☒ می دونی قشنگی زندگی به چیه؟ این که تویی خبریاشی و یکی دیگه به خاطرت با خدا راز و نیاز کنه. ۰۹۳۶-۲۴۷۱

☒ برای خندیدن منتظر خوشبختی نباش. شاید خوشبختی منتظر توست. ۰۹۳۷-۹۷۶۸

☒ نمی خواهم به غیر از من رفیق دیگری باشی، برای لحظه ای حتی کنار دیگری باشی. ۰۹۳۷-۸۸۰۶

☒ می دونی اوج رفاقت کجاست؟ به یاد کسی باشی که به یادت نیست... ۰۹۳۶-۶۸۷۹

☒ گفتگو با خردمندان و دانشوران، پاداشی کمیاب است. (ارد بزرگ) ۰۹۱۸-۳۳۵۵

علی نصیریان؛ هنرمند ۱۸ عیار

کسانی که هنوز حیرت زده نقش حاج فتوحی در «میوه ممنوعه»، مش غفور در «بوی پیراهن یوسف»، مستتر فرحان در «ناخدا خورشید» و ابوالفتح در «هزارستان» اند، آنهایی که هنوز نقش شگفت آور تقی پستیچی در «پستیچی»، مش اسلام در «گاو»، رحمان سرایدار در «خوابنامه رحمان»، مظفرالدین شاه در «کمال الملک» و هالورا در «آقای هالو» از یاد نبرده‌اند و نیز کسانی که سال‌ها با نمایش‌های تکرار نشدنی «بلبل سرگشته»، «نگار»، «سیاه»، «رویا»، «لونه شغال» و «بنگاه تئاترال» زندگی کرده‌اند، خوب می‌دانند که هیچ شعبده آفرینی به مانند علی نصیریان قدرت جان بخشیدن به چنین نقش‌های حیرت‌آوری را ندارد.



بزرگ‌ترین لذت، پاداش و هدیه است.

■ **زمانی از صبح تمرین می‌کردید، بعد از ظهرها در تئاتر بودید و شب‌ها روی صحنه می‌رفتید. حالا که کمتر کار می‌کنید، حسرت آن روزها را نمی‌خورید؟**

خیلی حسرت می‌خورم. ما با تئاتر زندگی می‌کردیم و خیلی انرژی داشتیم. باور کنید! حالا که از مرز ۸۰ سال گذشته‌ام، هنوز ذوق و شوق درونی‌ام را دارم. همین سال‌ها که شه‌رزاد را بازی کردم برایم خیلی لذت بخش بود. این که هنوز توان کار کردن دارم برایم دلپذیر است، اما به آن شکلی که شما توصیف کردید دیگر نمی‌توانم شبانه روز کار کنم.

■ **کودکی شما با تنفس در هوای نمایش و تئاتر ایرانی سپری شد. آن فضا روی شما چقدر تاثیر گذار بود؟**

توجه من به نمایش از نمایش‌های روح‌حوی و تعزیه و نقالی شروع شد. دیدن آن نمایش‌ها مرا برانگیخت. یادم است که پس از تماشای آنها به خانه می‌آمدم و ادای هنرپیشه‌ها، نقال‌ها، سیاه‌بازها و تعزیه‌خوان‌ها را در می‌آوردم. امام‌خوان می‌شدم، حاجی می‌شدم و پی در پی ادا در می‌آوردم. یادم است در عروسی یکی از اقوام یک نمایش روح‌حوی دیدم. وقتی آمدم خانه ساعت‌ها

نصیریان با گیرایی چشمانش، بالحن و گفتار منحصر به فردش و با تغییرات لحظه به لحظه در اندام منعطفش، بارها روی صندلی همه‌ما را می‌خکوب کرده و گاه اشک‌مان را در آورده است. او که در کودکی حیران و سرگشته نمایش‌های تخته‌حوضی و سیاه‌بازی و نقالی، نفس‌نفس زنان خود را به خانه می‌رساند تا به آنچه دیده بار دیگر جان ببخشد، با ورود به هشتاد و دومین سال پر بار زندگی هنوز که هنوز است تئاتر را با آن خاطرات شیرین کودکی به یاد می‌آورد؛ یعنی زمانی که در شانزده سالگی از گیشه تئاتر جامعه بارید در لاله‌زار بلیت خرید تا آن‌گونه که ما سال‌هاست خود را به نقش آفرینی‌های او می‌سپاریم، وجودش را به قصه‌های هزار و یک شبی، شاه و پریانی و امیرارسلانی بسپارد و انگیزه‌های هنر آفرینی در او اندک اندک جلوه‌گر شود. اینک پای خاطرات، دلبستگی‌ها و دلمشغولی‌هایش به نقش‌های ارزشمند و ماندگاری که آفریده نشسته‌ایم.

■ **آقای نصیریان در زندگی و کار هنری تان چه چیزی بیشترین انگیزه را در طول بیش از شش دهه فعالیت هنری به شما داده است؟** چون کار ما نمایش است، سر و کار ما چه در قاب تلویزیون و چه در سینما و چه در تئاتر با مردم است. بیشترین انگیزه را خود مردم به ما می‌دهند، در خیابان که راه می‌روم مردم به من ابراز محبت می‌کنند و همین برای من

رفتارشان را اجرا می‌کردم. نیمچه صدایی هم داشتم و آواز هم می‌خواندم.

■ رادیو داشتید؟

خودمان نداشتیم، اما همسایه‌ای داشتیم که من خانه آنها می‌رفتم. از رادیو ی این همسایه به صدای خواننده‌هایی که آواز و پیش پرده می‌خواندند گوش می‌کردم و همان‌ها را می‌خواندم. البته آن تصنیف‌ها روی صفحه چاپ می‌شد و آنها را در لاله زار دانه‌ای یک قران می‌فروختند. تصنیف‌ها را که می‌خریدم، می‌آمدم خانه گوش می‌کردم و از آنها تقلید می‌کردم.

■ یادتان است اولین کاری که در لاله زار دیدید چه بود؟

اولین کارم را در جامعه بارید در لاله زار دیدم. یک نمایش تاریخی بود. جالب است بدانید که خودم هم بعد در یک نمایش تاریخی دیگر نقش سیاهی لشکر را در سال ۱۳۲۹ بازی کردم.

■ آن زمان بین گروه‌های تئاتری رقابت وجود داشت؟

بله! چون تئاتر خصوصی و آزاد بود و مثل حالا دولتی نبود. هر تئاتری برای خودش و مالکی داشت و در نتیجه رقابت سالمی ایجاد می‌شد. تئاتر پارس، تئاتر باربد، تئاتر تهران و... هر کدام با هم تفاوت‌هایی داشتند.

■ با جمشید لایق، اسماعیل داورفرو و مهدی فتحی هم همدرس بودید. آن زمان هم در مدرسه با هم کار تئاتر انجام می‌دادید؟

بله! مادر مدرسه «پیرنیا» درس می‌خواندیم. با این بچه‌ها یک نمایش کم‌دی اجرا کردیم که آقای بهمن فرسی آن را کارگردانی کرده بود. مدرسه پیرنیا در چهارراه گمرک بود.

■ بعد هم با هم به هنرستان هنر پیشگی رفتید؟

بله! با لایق و داورفرو و چند تن دیگر از بچه‌ها به هنرستان هنر پیشگی رفتیم. البته آموزه‌های آن هنرستان جنبه‌های تجربی داشت و بیشتر بر اساس استیل تئاتر قرن نوزدهمی حرکت می‌کرد.

■ استادان تان چه کسانی بودند؟

کسانی مثل علی اصغر گرمسیری، معزالدیوان فکری، دکتر نامدار و حالتی که کارگردانان تئاترهای لاله زار بودند.

■ تئاترها روی مردم آن دوره تاثیر گذار بودند؟ آیا مردم دوست‌شان داشتند؟

بله! خوب! در نظر داشته باشید که آن موقع رادیو گسترده نبود. تلویزیونی نیامده بود و هنوز دوبله در سینما رواج پیدا نکرده بود. فیلم‌ها هم اغلب فرنگی بودند و فیلمفارسی هنوز محکم وارد عرصه نشده بود. به همین خاطر طبیعی بود که مردم تئاتر را انتخاب کنند. مردم تئاتر رو بودند و تئاترهای لاله زار همیشه پر از تماشاچی بود.

■ در جوانی عضو گروه شاهین سرکیسیان بودید؛ کسی که متن‌های مدرن و معاصر کار کرد. او بود که اولین بار شیوه استانیسلاوسکی را به تئاتر ایران معرفی کرد و پیشگام تئاتر نوین ایران بود. شما از نزدیک با او مراد داشتید. او چطور نمایش‌هایش را به عامه مردم نزدیک کرد؟

سرکیسیان ما را آگاه کرد، ما راه انداخت و به ما یاد داد. او تئاتر امروز و استانیسلاوسکی را به ما شناساند. الان این چیزها چه در فیلم و چه در تئاتر خیلی عادی شده است، اما آن زمان تئاتر دکلماسیون بود. اصلاً زبان تئاتر این چیزی که الان هست نبود، کم‌دیش فرم کلیشه‌ای داشت، درام‌هایش

دکلماسیون وار بود و ما هنوز به رئالیسم نرسیده بودیم. همه این‌ها را مدیون سرکیسیان هستیم. او به گردن بچه‌هایی مثل من و نسل بعد از ما دین دارد.

■ نمایش‌های ایرانی همیشه برای شما مهم بوده است. حتی وقتی هم مدتی به آمریکا رفتید، نمایش‌هایی مثل «صور تخانه» را اجرا کردید. بعد هم سراغ اجرای دوباره «بلبل سرگشته» رفتید. یادم است وقتی «سعدی افشار» از دنیا رفت پیام غم‌انگیز و هشدار دهنده‌ای برای جامعه تئاتر کشور دادید. نبود کسانی مثل سعدی افشار چقدر به نمایش ایرانی که شما عمرتان را برای آن گذاشتید، لطمه می‌زند؟ خیلی، خیلی! چون آن هنرمندان تمام شدند. من کسی را سراغ ندارم که توانسته باشد جایگزین آنها شود. شاید در شهرستان‌ها کسانی باشند که من نمی‌شناسم. البته من به شهرستان‌ها هم رفته‌ام، اما کسی را در این زمینه پیدا نکرده‌ام.

■ در زمان حیات و دوره ما کسانی مثل مهدی مصری، ذبیح‌الله ماهری، سید حسین یوسفی و رضا عرب زاده سیاه بازی‌هایی بودند که ما شاهد هنر‌نمایی‌های‌شان بودیم، که آخرین‌شان همین سعدی افشار بود.

من سال ۱۳۴۰ «سیاه» را روی صحنه آوردم و به تئاتر جدید ایران معرفی کردم. سیاه را کسی متأسفانه قبول نداشت، اما من نمایش «سیاه» را نوشتم و در هنرهای دراماتیک اجرا کردم.

■ همان زمان هم بنگاه تئاتر ال را اجرا کردید؟ درست است؟

بنگاه تئاتر ال کامل‌ترین کارم در نمایش‌های سنتی بود. من به نمایش ایرانی خیلی اعتقاد داشته و دارم. در واقع؛ با نمایش‌های «افعی طلایی» و «بلبل سرگشته» شروع به مطرح کردن و گسترش تئاتر ایرانی و ملی کردم.



برای خودش آزاد بود.

■ شما سال ۱۳۴۱ نمایشنامه «هالو» را نوشتید؛ داستانی تراژدیک و کمدی که در بستری از درام آفریده می‌شود. این ایده چطور به ذهن تان رسید؟

داستان هالو مربوط به زمانی می‌شود که من در میدان توپخانه فردی حیران را دیدم که بهت زده به ساختمان‌ها نگاه می‌کرد. من در آن شلوغی و رفت و آمد مردم او را دیدم با کت و شلوار و خودنویسی در جیب، کلاه شاپکو، کروات و... متاسفانه در آن شلوغی نتوانستم با او از نزدیک حرف بزنم. او را گم کردم، اما همین دیدن الهام بخش من شد.

آن سال‌ها به شهرستان‌ها هم رفت و آمد می‌کردم و آدم‌های متفاوتی می‌دیدم که لحن و انتخاب کلمات‌شان برایم بعدها تداعی‌گر نوشتن قصه «هالو» شد.

■ شخصیت فتح‌الله خان که آقای عزت‌الله انتظامی آن را در «آقای هالو» بازی می‌کند، چطور شکل گرفت؟

گاهی که به در بند می‌رفتم با قهوه‌چی‌ها روبرو می‌شدم. این باعث شکل‌گیری کاراکتری شد که آقای انتظامی آن را با درخشش در آقای هالو بازی کرد.

■ شما برگ‌های متنوع و برنده‌ای در حوزه بازیگری رو کرده‌اید؛ از آقای هالو و تقی پستچی، سنار خان و رحمان سرایدار بگیرید تا بعدها ابوالفتح در هزارستان، دایبی غفور در بوی پیراهن یوسف، حاج فتوحی در میوه‌ممنوعه یا بزرگ آقادر شهرزاد. این اتفاق‌های درخشان محصول شرایط بوده یا به خوش‌شانسی شما برمی‌گردد یا این که حاصل صبوری شما برای انتخاب نقش خوب و دلپسند بوده است؟

مجموعه همه این‌هاست، در این میان شانس نقش زیادی دارد. توانایی و دلبستگی بازیگر هم به کار مهم است. هر کاری که می‌پذیرم بازی می‌کنم انگار می‌خواهم از اول شروع می‌کنم هر جا بتوانم کمک می‌گیرم؛ از متن، کارگردان و... خوش‌شانسی که شما گفتید مهم است، مثلاً این شانس من بود که با مهر جویی در سال ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ آشنا شدم. او که آن زمان می‌خواست فیلم گورا بسازد، من را با سینما آشنا کرد.

این در زمان خودش اتفاق می‌مونی بود و باعث شد که من سه فیلم دیگر هم با مهر جویی بازی کنم. ما بازیگر تئاتر بودیم، حالا وقتش رسیده بود که بازی در سینما را با او یاد بگیریم. پس شانس به اضافه تلاش، دلبستگی، کار و نقش است که نتیجه می‌دهد.

■ مهر جویی چطور از بین آن تعداد نقش، به شما نقش «اسلام» را پیشنهاد داد؟ اصلاً نقش‌ها چطور تقسیم شده بود؟

قبل از آن در تلویزیون به‌طور خیلی مختصر نمایشنامه گورا بازی کرده بودیم. آقای والی از آقای سعیدی اجازه گرفته بود و آن را اجرا کرده بودیم. بعد آقای مهر جویی سناریویی نوشتند با همان نقش‌ها و همه سر جای خودمان بازی کردیم. در حقیقت نقش‌ها از قبل تقسیم و مشخص شده بودند و ما سر صحنه رفتیم.

■ شما نقش مظفرالدین شاه را هم در کمال‌الملک بازی کرده‌اید. این نقش ترکیبی است از بلاهت و ذکاوت. این ترکیب را چطور در نوع حرکت و حسی که در چشمان تان دیدیم، به ما انتقال دادید؟ آیا دیدن عکس‌ها و شما میل به جا مانده از ناصرالدین شاه به شما کمک کرد؟

آن زمان نواری را که آقای علی حاتمی از رادیو گرفته بود، به من داد. ظاهر آن نوار در جشن‌های مشروطه پخش می‌شد و صدای واقعی مظفرالدین شاه در آن بود. او در آن نوار خود را سایه خدا دانسته بود. وقتی آن نوار را شنیدم پی‌بردم که آن شخصیت آن قدر بلاهت دارد که خود را سایه



■ اواخر دهه ۳۰ و بیشتر در دهه ۴۰ علاوه بر بازیگری نویسنده پر کاری هم بودید.

نمایش نامه نویسی‌ام به خاطر نیاز بود که به دستمایه و متن داشتم. متن در اختیار نداشتم. در نتیجه خودم شروع کردم به تلاش و انجام کارهایی که بشود آنها را روی صحنه برد. در واقع، نمی‌خواستم به عنوان نمایشنامه‌نویس فعالیت کنم بلکه دوست داشتم بیشتر به عنوان بازیگر و کارگردان تئاتر کار کنم.

■ به توصیه چه کسانی تئاتر ایرانی را دنبال می‌کردید؟ توصیه‌ها و تشویق‌های جلال آل احمد و امیر حسین جهانگیرلو، احمد شاملو بود که ما را به این سمت و سو هدایت می‌کرد. آن زمان تئاتر ترجمه بیشتر کار می‌شد. آنها بودند که انگیزه می‌دادند که تئاتر ایرانی کار کنیم.

■ آن اقدامات باعث شکل‌گیری و جنبش و موج جدیدی در تئاتر شد؟ همان مقطع بود که سعیدی از تبریز آمد، رادی را شناختم و کسانی مثل بیضایی پیش ما آمدند. این افراد ادامه دهنده شایسته تئاتر بودند. بعد هم که آدم‌های مهمی به حوزه تئاتر جدید وارد شدند و کسانی مثل فرسی، نعلبندیان و... در آن زحمت کشیدند. در روزگار ما هم اکنون کسانی مثل چرمشیر و رحمانیان کارهای بسیار درخشانی انجام می‌دهند. آن‌ها خوب می‌نویسند و به این طریق هنر ملی و ایرانی را حفظ می‌کنند. ما تئاتر ایرانی را باید ادامه دهیم. تا وقتی ادبیات دراماتیک نداشته باشیم و چیزی از خودمان ننویسیم، نمی‌توانیم در دنیا عرض اندام کنیم و بگوییم ما تئاتر داریم. درست است که تئاتر مرزی ندارد، اما بالاخره هر جغرافیایی عطر و بو و زبان و حس خاص خود را دارد. مثل شعر، نمی‌خواهم بگویم که شعر مرز دارد. ما شاملو و اخوان را هم داریم، اما حافظ منحصر به ماست و مولفه‌ها و حس دیگری دارد. بنابراین معتقدم که تئاتر ما باید تئاتر ایرانی باشد و متنی باشد که نویسنده‌های ما نوشته باشند.

■ تئاتر ما چه وقت می‌تواند مثل تئاتر در آمریکا مورد حمایت شرکت‌ها و بنیادهای بزرگ قرار بگیرد؟

آن زمانی که ما اجرا داشتیم تئاتر ما را آمریکایی‌ها هم می‌پسندیدند، اما هنوز نارسیدن به آن مرحله راه درازی در پیش داریم.

■ تئاتر به عنوان یک نمایش اصیل و پایه‌ای چطور می‌تواند باعث غنای فرهنگی یک کشور شود و هویت فرهنگی آن را قوام ببخشد؟ تئاتر جایی است که انسان با انسان روبرو می‌شود و مسلماً به لحاظ فرهنگی بسیار تأثیرگذار است. همان قدر که موسیقی، شعر و سینما تأثیر می‌گذارد، اما متاسفانه به آن توجه کمی می‌شود و امکانات آن کم است. الان همه چیز در دست دولت متمرکز در دست شده است و ای کاش این طور نبود و تئاتر

داشت، هم آقای مهرجویی عالی بود، اما نقشی که در ناخدا خورشید برای من بود، پیچیدگی بیشتری داشت تا نقش روشنفکری که در یکی از طبقات خانه در «اجاره نشین ها» زندگی می کرد. این نقش را در نهایت آقای رادبازی کرد.

■ **در برخی از نقش ها قهرمان داستان هستید و بازی تان در آن ها مثل آقای هالو، پستیچی، میوه ممنوعه و... تاثیر گذار و ماندگار است. در حالی که در برخی از نقش ها قهرمان داستان نیستید، اما آن در جای خود در سیر ماجرای فیلم موثرند. چطور در انتخاب چنین نقش هایی این قدر هوشمندی به خرج داده اید؟**

برای من این که نقش محوری یا اصلی باشم یا نقش فرعی تر و کمک کننده به داستان فرقی نمی کند. اگر شخصیتی باشد که ابعاد جالب توجه و نسبت انسانی و کمی پیچیدگی داشته باشد و کلیشه ای و یکجانبه نباشد خوب است. نقش چه محوری باشد چه غیر محوری، من در مورد نحوه اجرا و تجسم آن همان کاری را انجام می دهم که باید.

■ **شما همیشه شیفته آثار کلاسیک سینما بوده اید. این حس و تعلق خاطر تان به سینمای کلاسیک به خاطر چیست؟**

فیلم هایی که امروز ساخته می شوند، مثل بتمن، جنگ ستارگان، مکس دیوانه و... سرشار از جلوه های ویژه و تکنولوژی های عجیب و غریب است. این قبیل فیلم ها سلیقه من نیستند. هیچ کدام از این آثار مثل کازابلانکا، بر باد رفته، اسپار تاکوس، سر گیجه و... روی من تاثیر نمی گذارند. این فیلم ها هنوز در ذهن من ماندگارند. این کارها با سریال های انگلیسی مثل «طبقه بالا طبقه پایین» که قصه های زیبا و ساختارهای انسانی دلچسبی دارند، همیشه روی من تاثیر می گذارند.

■ **الان و بعد از این همه سال فعالیت مداوم و خستگی ناپذیر در تئاتر، سینما و تلویزیون احساس می کنید مدیومی که باعث شد ارتباط شما با مردم بیشتر شود کدام رسانه بوده است؟ اصلا باز خوردی در این زمینه از مردم گرفته اید؟**

بیشترین باز خوردی که گرفته ام مربوط به بازی در تلویزیون بوده است. تلویزیون ابزار بسیار گسترده و کارایی است. از این حیث تلویزیون در سراسر دنیا رسانه بسیار موثری است. با این حال، هر کدام از این رسانه ها که نام بردید کیفیت منحصر به خودشان را دارند. تلویزیون به دلیل گستردگی ارتباطش با مردم اهمیت دارد، ولی تئاتر حس ناب و کیفیت غیر قابل تکثیری دارد. فیلم و موسیقی و... تکثیر می شود، اما تئاتر تکثیر شدنی نیست.



خدا می داند. خب! معلوم است چنین آدمی شناختی از دنیا و هستی و اطرافش ندارد. با خودم فکر می کردم چطور ممکن است شخصیتی چنین ادعایی کند؟! لحن و گفتاری هم که شنیدم برای من خیلی الهام بخش بود. جایی از فیلم هم علی حاتمی هوشمندی به خرج داده بود. سکانسی در فیلم هست که مظفرالدین شاه در آن برای کنایه زدن به اتابک به کمال الملک می گوید: «ما صدار اعظمی مثل بیسمارک نداریم که نقاشی مثل رامبراند داشته باشیم.» این هوش علی حاتمی رامی رساند که به راحتی یک متلک بار اتابک می کند. نمی دانم اصلا مظفرالدین شاه به کمال الملک چنین حرفی می زد یا نه. اگر حاتمی این جمله را گذاشته نشان می دهد که چقدر باهوش بوده است.

■ **در هزار داستان شما وزن خاصی به شخصیت ابو الفتح دادید؛ شخصیتی که در بازی که از شما می بینیم، سرشار از ظرافت های مینیاتوری با جزئیات فراوان است. چطور پتانسیل های نهفته ابو الفتح برای شما آشکار شد؟**

اول این که در شغل این آدم این عناصری پنهان بود. این افراد عضو کمیته ای بودند که فکر می کردند گفت و گو، بحث، مبارزه سیاسی و حزب راه به جایی نمی برد. برای همین کمیته ای به نام مجازات تشکیل دادند تا با اقدامات غیر مسالمت آمیز بتوانند آدم ها را به سزای اعمال شان برسانند. این تئوری در زمان خودش مطرح بود و آن آدم هم به خاطر حرفه و وظیفه ای که داشت و با بواسطه نوع دوستی و کمک به مستضعفان و فرودستان جامعه، آلودگی ها به نوعی در وجودش پنهان مانده بود. او نمی توانست آدم رو و آشکاری باشد. به شدت فرد تو داری برای من بود. اواز گفت و گوی و آمیزش با دیگران اباداشت. این رفتارها الهام بخش من بودند. همه این ها دست به دست هم داد تا شخصیتی درون گرا و در خود خلق شود.

■ **شما در نقش مستر فرحان در فیلم «ناخدا خورشید» تجربه بازی در نقش منفی را از سر گذراندید. این که در آن سال در نقشی منفی ظاهر شوید نتیجه چه تصمیمی بود؟**

آن سال وقتی آقای ناصر تقوایی مرا برای آن کار دعوت کرد، به من گفت که من دو نقش در ناخدا خورشید برای شما در نظر گرفته ام. هم نقش ناخدا و هم نقش مستر فرحان را. من سناریو را خوانده بودم. ایشان گفت هر کدام را مایل باشی می توانی بازی کنی. من به او گفتم شما باید بگویی کدام نقش را بازی کنم؟ آقای تقوایی گفت؛ اگر از من بپرسید می گویم مستر فرحان را بازی کن. من با فاصله پس از این پیشنهاد گفتم به این نقش خیلی اعتقاد دارم و همان طور که شما می خواهید بازی می کنم.

■ **آقای تقوایی برای هدایت آن نقش در باره چه چیز هایی با شما صحبت کرد؟**

تقوایی یکی از هنرمندان منحصر به فرد در سینمای ماست. گاه کارگردان ها سر نخ هایی با اشاره های کوچکی به بازیگران می گویند که برای بازیگر خیلی راه گشاست. او به من گفت؛ مستر فرحان یک دلال مسافر بر قاچاق است و مسافرانی را به آن طرف می برد و دندانش هم طلاست. این دندان طلا را که گفت در بچه ای از این شخصیت به روی من باز شد. همین جا بود که فهمیدم چگونه آدمی است. برابرم روشن شد که از چه سنخ گفت و گو، لحن، رفتار، حرکت و بیانی باید استفاده کنم. بعد رفتیم سراغ لباس، کلاه شاپو و آن مو و دندان که هر کدام جدا جدا به من کمک زیادی کردند که بتوانم آن نقش را بازی کنم.

■ **همزمان با این کار بازی در فیلم «اجاره نشین ها» هم به شما پیشنهاد شد. چه شد که بین بازی در اجاره نشین ها و بازی در ناخدا خورشید، ناخدا خورشید را انتخاب کردید؟**

داستان ناخدا خورشید را با وجود این که داستان اجاره نشین ها بسیار بسیار خوب و دوست داشتنی بود، بیشتر پسندیدم. اجاره نشین ها هم قصه خیلی خوبی

فیلم سید نمایی



ن: علی ثقفی

ملا پناهی